

قلمرو پادشاهی او به تصرف درآمد.
اما او آن را پس می‌گیرد.

پادشاه جلال



بر اساس کتاب مقدس
به قلم: پل دی. برامین
تصاویر: آرمیندا سان مارتین





FARSI (Persian) edition of KING of GLORY

پادشاه جلال

KING of GLORY

By P. D. Bramsen

Illustrated by Arminda San Martín

Copyright © 2018 ROCK International. All rights reserved.

ISBN 978-1-62041-007-3

A Publication of ROCK International

• Relief, Opportunity & Care for Kids

• Resources Of Crucial Knowledge

P.O. Box 4766, Greenville, SC 29608

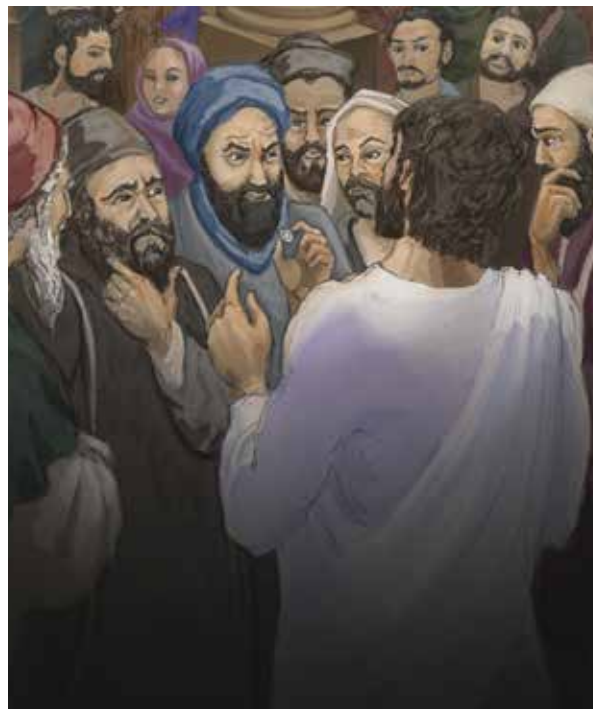
www.king-of-glory.com

resources@rockintl.org

Scripture quotes are taken from NMV (Elam), 2014 Edition.

آیات مورد استفاده از «ترجمه هزاره نو»، انتشارات ایلام، چاپ دوم، ۲۰۱۴، نقل شده‌اند.

برای جلال آن پادشاه
و برکت کودکان از هر سن و سال
از هر ملتی



«بی خطر؟ چه کسی درباره بی‌خطر بودن حرف زد؟
البته که بی‌خطر نیست. اما موجود خوبی است.
باید بگویم که او پادشاه است.»
(نقل از کتاب «شیر، جادوگر، و گنجه لباس»، به قلم سی. اس. لوفیس)

درباره نویسنده:

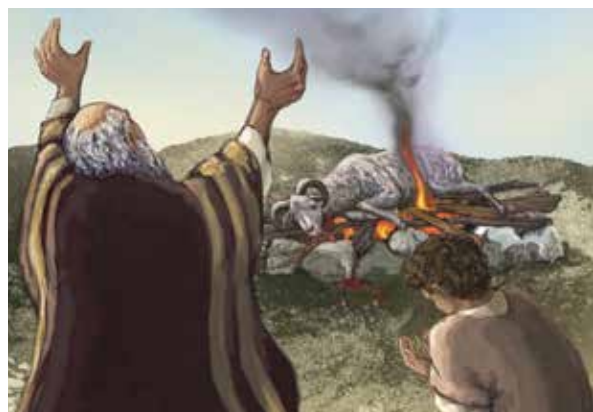
پُل دان برامسن در ایالت کالیفرنیا، در ایالات متحده آمریکا چشم به جهان گشود. او و همسرش سه فرزند خود را در کشور سینگال، در غرب آفریقا بزرگ کردند. در مملکتی عمدتاً مسلمان، در حاشیه «صحرا». برامسن آثار خود را خطاب به مردمانی از ملت‌های مختلف می‌نویسد و منابعی تهیه می‌کند که ماجراهای کتاب مقدس و پیام انبیای آن را به ترتیب زمان وقوع بیان می‌کنند. کارهای او عبارتند از «طریق پارسایی» (سریال رادیویی شامل ۱۰۰ قسمت که ابتدا به زبان سنگالی معروف به «وولوف» نوشته شد، و اکنون به حدود یکصد زبان ترجمه شده است)، و «یک خدا، یک پیام» (کتابی برای کمک به حق‌جویان شک‌باور به منظور غلبه بر موانع فکری‌شان، و دستیابی به درکی روشن از پرورش‌ترین کتاب جهان، یعنی کتاب مقدس)، و «فیلم پادشاه جلال» (فیلمی شامل ۲۲۲ دقیقه، که سفری است هیجان‌انگیز از طریق نوشته‌های مقدس انبیای کتاب مقدس).

ایمیل تماس: pdbramsen@rockintl.org

درباره نقاش هنرمند:

خانم آرمیندا سان مارتین، اهل آرژانتین، می‌نویسد: «از زمانی که به یاد دارم، همواره نقاشی کرده‌ام. پس از وقفه‌ای به منظور رسیدگی به وظایف همسری و بزرگ کردن فرزندانم، به حرفه خود ادامه دادم و به اخذ مدرک کارشناسی در رشته هنرهای زیبا نائل آمدم. سخت کار می‌کردم و تکنیک‌های گوناگون را در مملکت خودم آموختم، و نیز در نیویورک، که در آنجا چند سال را در دهه ۱۹۹۰ گذراندم. پس از بازگشت به آرژانتین، این فرصت را یافتم که حرفه خود را با تهیه تصاویرهایی برای کتاب‌های متعدد شکوفاتر سازم، کتاب‌هایی که بیشتر مربوط به طبیعت و امور روحانی بودند. تمام مهارت‌های خدادادی‌ام در تهیه نقاشی‌های «پادشاه جلال» به کار رفت. برای من، این پروژه مانند رؤیایی بود که به تحقق پیوست، اقبالی که یک بار در عمر انسان نصیبش می‌شود. نمی‌توانم به اندازه کافی خداوند را برای این فرصت گرانبها سپاسگزاری کنم. همچنین، از پُل برامسن قدردانی می‌کنم، که نه تنها نویسنده‌ای است مجهز به موهبت‌هایی الهی، بلکه همچنین ناشری است برجسته. خدا را برای دانش و رهنمودهای دائمی او به منظور دستیابی به این محصول نهایی سپاس می‌گویم.»

ایمیل تماس: armisanmartin@yahoo.com.ar



فهرست مطالب

پشت‌صحنه‌ها ۸

آغاز ۱۱

۱. پادشاه و قلمرو او
۲. پادشاه و انبیای او
۳. پادشاه و گیتی او

بخش ۱ - پادشاه طرح خود را پیشگویی می‌کند ۱۹

- | | |
|-----------------------------|---------------------|
| ۴. روز اول | پیدایش ۱ |
| ۵. جهانی بی‌نقص | پیدایش ۱-۲ |
| ۶. نخستین انسان | پیدایش ۱-۲ |
| ۷. خانه‌ای بی‌نقص | پیدایش ۲ |
| ۸. قانون گناه و مرگ | پیدایش ۲ |
| ۹. نخستین زن | پیدایش ۲ |
| ۱۰. قلمرو نور | مکاشفه ۴-۵ |
| ۱۱. قلمرو تاریکی | اشعیا ۱۴؛ حزقیال ۲۸ |
| ۱۲. مار | پیدایش ۳ |
| ۱۳. یک انتخاب | پیدایش ۳ |
| ۱۴. گناه و شرمساری | پیدایش ۳ |
| ۱۵. مرگ روحانی | پیدایش ۳ |
| ۱۶. لعنت | پیدایش ۳ |
| ۱۷. وعده | پیدایش ۳ |
| ۱۸. نخستین قربانی | پیدایش ۳ |
| ۱۹. رانده‌شده | پیدایش ۳ |
| ۲۰. نخستین فرزندان | پیدایش ۴ |
| ۲۱. گناهکاران پرستش می‌کنند | پیدایش ۴ |

مرقس ۲	۵۰. تسلط بر گناه
لوقا ۷؛ یوحنا ۱۱	۵۱. تسلط بر مرگ
یوحنا ۶	۵۲. خوراک‌دهنده
متی ۵-۶	۵۳. معلم
متی ۱۷	۵۴. پادشاه عظیم
۱۶، ۲۰	۵۵. رسالت او
مرقس ۱۱	۵۶. پادشاه وارد اورشلیم می‌شود
لوقا ۲۰	۵۷. از پادشاه سؤال‌هایی می‌کنند
مرقس ۱۴	۵۸. پادشاه بازداشت می‌شود
یوحنا ۱۸	۵۹. پادشاه محکوم می‌شود
متی ۲۷	۶۰. پادشاه تاجگذاری می‌شود
لوقا ۲۳	۶۱. پادشاه به صلیب کشیده می‌شود
لوقا ۲۳	۶۲. نجات‌دهنده و پادشاه
متی ۲۷	۶۳. قربانی نهایی
متی ۲۷	۶۴. پادشاه دفن می‌شود
متی ۲۸	۶۵. قبر خالی
لوقا ۲۴	۶۶. پیام انبیا
یوحنا ۲۰	۶۷. بدنی دگرگون‌شده
اعمال ۱	۶۸. بازگشت به آسمان
مزمور ۲۴؛ مکاشفه ۵	۶۹. جشن پیروزی
مکاشفه ۱۹-۲۲	۷۰. پادشاه بازمی‌گردد

۱۵۷.....خاتمه

- پایانی خوش؟
- خبر بد
- خبر خوش
- واکنش شما به «پادشاه»

۱۶۷.....مطالب اضافی

- سؤالاتی برای مرور
- بی‌نوشت‌ها

۲۲. قانون قربانی گناه	پیدایش ۴
۲۳. پذیرفته‌شده و ردشده	پیدایش ۴
۲۴. نخستین قتل	پیدایش ۴-۵
۲۵. شکیبایی و داوری	پیدایش ۶-۷
۲۶. آغازی دوباره	پیدایش ۸-۹
۲۷. برج تکبر	پیدایش ۱۱
۲۸. خدا ابراهیم را فرامی‌خواند	پیدایش ۱۲
۲۹. وفاکننده به عهد	پیدایش ۱۵
۳۰. سخت‌ترین آزمایش	پیدایش ۲۲
۳۱. پسر محکوم‌شده	پیدایش ۲۲
۳۲. تصویرها و نبوت‌ها	پیدایش ۲۲
۳۳. خدایی وفادار و قدوس	خروج ۱۹-۲۰
۳۴. «ده فرمان»	خروج ۲۰
۳۵. تصویرهایی دیگر	خروج ۲۰، ۲۴
۳۶. نبوت‌هایی دیگر	مزامیر و انبیا

بخش ۲ - پادشاه طرح خود را عملی می‌سازد.....۱۹

۳۷. ماجرای پادشاه ادامه می‌یابد	متی ۱
۳۸. ماجرای مریم	لوقا ۱
۳۹. ماجرای یوسف	متی ۱
۴۰. ورود پادشاه به جهان	لوقا ۲
۴۱. داستان شبانان	لوقا ۲
۴۲. ماجرای مجوسیان	متی ۲
۴۳. آن کودکی بی‌عیب	لوقا ۲
۴۴. «بره خدا»	یوحنا ۱
۴۵. آن «پسر» کامل	متی ۳
۴۶. انسان دوم	متی ۴
۴۷. مسیح موعود و پادشاه	لوقا ۴
۴۸. تسلط بر دیوها و بیماریها	لوقا ۴
۴۹. تسلط بر باد و امواج دریا	مرقس ۴

پشت صحنه‌ها

آلیس از اینکه کنار خواهرش، بی‌کار در ساحل بنشیند، کم‌کم داشت خسته می‌شد. او یکی دو بار به کتابی که خواهرش داشت می‌خواند، سرک کشید، اما در آن، خبری از تصویر یا گفتگو نبود، و پیش خود فکر کرد: «کتابی که در آن تصویر یا گفتگو نباشد، به چه دردی می‌خورد؟» (نقل از سطرهای اول کتاب «آلیس در سرزمین عجایب»، نوشته لوئیس کارول، ۱۸۶۵)^۱

کتابی که در دست دارید، پر است از تصاویر و گفتگوها، اما با داستان کلاسیک و خیالی «آلیس در سرزمین عجایب» در دو زمینه تفاوت دارد. یکی اینکه تصاویر و گفتگوهای «پادشاه جلال» از ماجرای سرچشمه گرفته که واقعاً اتفاق افتاده، و دوم اینکه مردد بودم برای بیان بزرگترین داستانی که تا به حال گفته شده، از تصویر استفاده کنم.

سالها پیش، وقتی در غرب آفریقا زندگی می‌کردم، دوره‌ای را برای تهیه برنامه‌های رادیویی گذراندم. در اولین روز کلاس درسی، استاد این سؤال را مطرح کرد: «یکی از مزایای مهم رادیو که تلویزیون فاقد آنست، چیست؟» پاسخ او ما را حیرت‌زده کرد: «رادیو تصویر بهتری ارائه می‌دهد.»

و درست بود.

حتی فیلم‌های پرخرج و صاحب رکورد فروش، به‌سختی می‌توانند با توانایی ذهن انسان در تبدیل کلمات ساده به تصاویر ذهنی رقابت کنند. کتب مقدس انبیا صدها تصویر از طریق گفتار ترسیم می‌کنند که هیچ فیلمی قادر نیست به‌گونه‌ای رضایت‌بخش در معرض نمایش بگذارد، و هیچ هنرمندی نمی‌تواند آنها را به‌طور کامل به تصویر بکشد. من این حقیقت را تصدیق می‌کنم. هیچ اثر هنری نمی‌تواند به شکلی کامل، بهترین داستان عالم را در قالب تصویر بازگو کند. اما به امتحانش می‌ارزید.



خانم آرمیندا سان مارتین، هنرمند بااستعداد و بزرگوار ما، اهل آرژانتین، در امر برگرداندن ماجراهای کتاب مقدس از کلمات به نقاشی، کاری حیرت‌انگیز و دقیق انجام داده است. آرمیندا با قلم‌موی دیجیتالی خود، طرح‌های اولیه و نقاشی‌های نهایی را تنها در ظرف چهارده ماه تکمیل کرد. امیدوارم شما نیز به‌اندازه من، از کار او به شگفت بیایید. اکنون به یک نکته فکر کنید.

اگر کتابی به دست بگیریم، خواندن آن را از کجا شروع می‌کنیم؟ از وسط آن؟ نه، از اول شروع می‌کنیم. فقط در این صورت است که داستان آن را درک خواهیم کرد. به همین شکل، به منظور درک کتاب مقدس، باید ماجراهای آن را از اول شروع کنیم و به خواندن ادامه بدهیم تا به نتیجه منطقی و رضایت‌بخش آن برسیم.

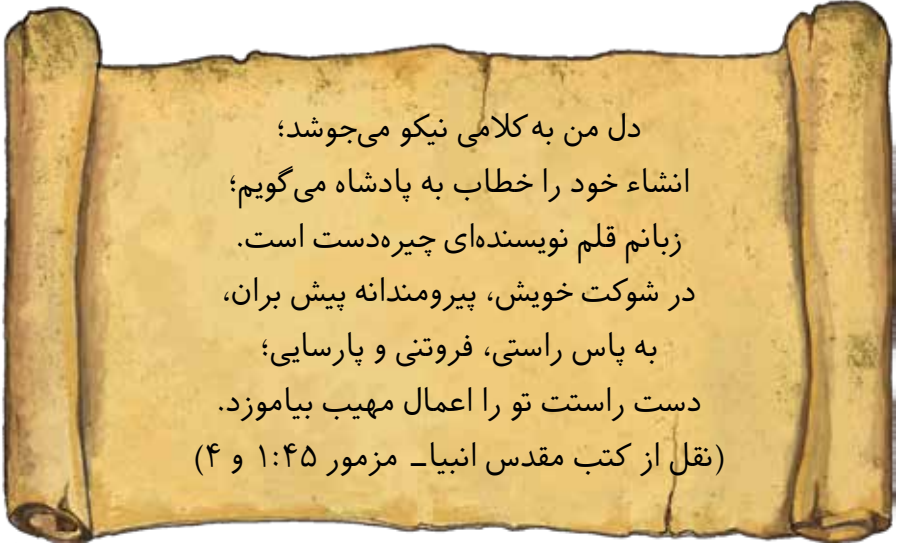
نوشته‌های انبیا شامل صدها ماجرای کوتاه است که همگی دست به دست هم می‌دهند تا ماجرای واحد را پدید بیاورند. من به‌هنگام نوشتن «پادشاه جلال»، احساس کردم که نوعی گل‌فروش هستم که مأمور شده تا به باغی بزرگ از هزاران هزار گل برود، چند دوجین از آنها را انتخاب کند، و آنها را به صورت دسته‌گلی واحد مرتب نماید تا شکوه و زیبایی تمام باغ را منعکس سازد. من برای این کتاب، چند دوجین ماجرا از کتاب مقدس گلچین نموده‌ام و آنها را در نمایشی متشکل از هفتاد صحنه دسته‌بندی کرده‌ام تا فز و شکوه آن پادشاه ابدی را منعکس سازم، پادشاهی که خود را در تاریخ بشریت آشکار ساخته است.

دعای من به درگاه خدا اینست که مطرح‌ساختن و بازگ کردن این ماجرای واقعی، خوانندگان را از هر سن و سال برانگیزد تا از نوشته‌های انبیا لذت ببرند، و شیفته کسی شوند که ایشان درباره‌اش سخن می‌گویند، و قدم در ملکوت و پادشاهی سعادت‌مندی بگذارند که پایانی برای آن متصور نیست.

با امید به دستیابی به تصویری روشن،
پل دی. برامسین

Paul D. Bramson

آغاز



دل من به کلامی نیکو می جوشد؛
انشاء خود را خطاب به پادشاه می گویم؛
زبانم قلم نویسنده‌ای چیره‌دست است.
در شوکت خویش، پیرومندانم پیش بران،
به پاس راستی، فروتنی و پارسایی؛
دست راستت تو را اعمال مهیب بیاموزد.
(نقل از کتب مقدس انبیا- مزمور ۱:۴۵ و ۴)



صحنه ۱ پادشاه و قلمرو او

در زمان‌های بسیار دور، پیش از آغاز جهان، پادشاهی بود، پادشاه جلال. این پادشاه بسیار برتر و فراتر از هر کس یا هر چیزی بود که من و شما بتوانیم تصور کنیم. در پهنهٔ ابدیت، او یگانه پادشاه بود، و قلمرو او، یگانه پادشاهی موجود، قلمرویی سرشار از حکمت، عشق، شادی و صلحی کامل. آن قلمرو نیازی به خورشید و ستارگان نداشت، چون خود پادشاه، نور آنجا بود.

هرچند آن قلمرو، وسعتی نامحدود داشت، اما ساکنانش، محدود بودند. بعضی‌ها می‌گویند این پادشاهی هیچ سکنه‌ای نداشت.

یا شاید هم داشت؟

یکی از رازهای اولیهٔ این پادشاه، این بود که حتی وقتی تنها خودش وجود داشت، هرگز تنها نبود.

با وجود این، او می‌خواست سایر موجودات هوشمند را در حیات خود سهیم سازد.

پس، این پادشاه نیکو و دانا قلمرویی آسمانی ساخت با میلیون‌ها روح بسیار هوشمند و درخشان که فرشته نامیده می‌شوند. او آنها را نام به نام می‌شناخت و می‌خواست آنها نیز او را بشناسند. زندگی با این پادشاه، ماجرابی هیجان‌انگیز و بی‌وقفه بود.

اما پادشاه چیزی بیشتر از فرشتگان می‌خواست. پس قلمرویی از زمان، فضا و ماده خلق کرد. جهانی حیرت‌انگیز با سیاره‌ای درخشان که قرار بود تبدیل به کاشانه‌ای شود برای جامعه‌ای از مخلوقات شگفت‌انگیز به نام انسان.

خانوادهٔ بشری که با فرشتگان فرق داشت، تنها با دو نفر شروع شد، یک مرد و یک زن. خدا می‌خواست آنها را همانند فرشتگان، در حیات خود سهیم کند.

سپس اتفاقی افتاد، اتفاقی هولناک. طغیانی در آن پادشاهی رخ داد، نخست در آسمان، سپس بر زمین.

فرشته‌ای طغیانگر، قلمرو زمین را با اسیر کردن انسان‌ها، به تصرف خود درآورد. اما این اتفاق، پادشاه را غافلگیر نکرد.

در عمق قلب پادشاه، طرحی برای نجات وجود داشت، طرحی بس عظیم، بس اسرارآمیز، بسیار عجیب و فراگیر که هزاران سال طول می‌کشید تا جامهٔ عمل به خود بپوشد.

چه انتظار دیگری می‌شد از این پادشاه ابدیت داشت؟

او در فراسوی زمان زندگی می‌کرد.



صحنه ۲ پادشاه و انبیای او

برای آشنایی با پادشاه و طرح او،

باید با کتاب او آشنا شوید.

پادشاه، طی بیش از پانزده قرن، حدود چهل نفر را برای ثبت ماجراهای مربوط به خود و پیامش برگزید. آنها انبیا نامیده می‌شدند. پادشاه کلامش را به ایشان می‌داد و آنها آن را روی طومارها می‌نوشتند تا نسخه‌برداری و منتشر شوند و برای نسل‌های آینده باقی بمانند. هرچند اکثر این انبیا یکدیگر را نمی‌شناختند، اما نوشته‌های ایشان بازگوکننده ماجرا و پیامی یکدست و یکپارچه بود.^۲

نوشته‌های انبیا کتاب مقدس نامیده می‌شود. بدون کتاب مقدس فقط می‌توانستیم حدس بزنیم که از کجا آمده‌ایم، چرا اینجا هستیم، و به کجا خواهیم رفت. برای آگاهی از پاسخهای درست، به کتاب پادشاه نیاز داریم.

حدود ۳۵۰۰ سال پیش، پادشاه [خدا] به موسای نبی الهام بخشید که بنویسد:

«انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» (تثنیه ۸: ۳).

امروزه، همه سخنان پادشاه در کتابی به نام کتاب مقدس گردآوری شده است. «مقدس» به معنای پاک و جدانشده از چیزهای دیگر است. در زبان یونانی، کلمه‌ای که برای «کتاب مقدس» به کار می‌رود، به معنای «کتاب» یا مجموعه‌ای از کتاب‌هاست. کتاب مقدس پر فروش‌ترین کتاب دنیاست و به اکثر زبان‌ها ترجمه شده است. هزاران نسخه خطی که بر روی «پاپیروس» و طومارهای چرمی کشف شده‌اند، ثابت می‌کنند که این کتاب بهتر از هر متن باستانی دیگری حفظ شده است.^۳

کتاب مقدس دو بخش اصلی دارد.

نخستین بخش، کتاب «عهد قدیم» است (شامل تورات، مزامیر و غیره)، که پادشاه در آنها، طرح خود را پیشگویی کرده است.

بخش دوم، کتاب «عهد جدید» است (انجیل‌ها، کتاب اعمال رسولان، و غیره) که در آن، پادشاه طرح خود را عملی می‌سازد.

«عهد»، به معنای پیمان، قرارداد یا توافق است. عهد قدیم، طرح و برنامه خدا را پیشگویی می‌کند. عهد جدید، تحقق یافتن طرح خدا را ثبت کرده است. تنها خدا می‌تواند تاریخ را پیش از وقوعش بنویسد.

تفاوت عهد قدیم و عهد جدید، همان تفاوت میان پادشاهی بزرگ است که برایتان عکس و نامه می‌فرستد، و پادشاهی که خودش شخصاً به دیدارتان می‌آید.

کتاب مقدس اول به خاورمیانه آمد، بعد به آفریقا، آسیا، و اروپا، و در نهایت به آمریکا و سراسر جهان رسید. انبیا در خاورمیانه ظهور کردند، اما ماجراها و پیامی که نوشتند، برای تمام ملت‌هاست. برای هر خانواده‌ای، برای هر شخصی.

برای شما.





صحنه ۳ پادشاه و گیتی او

اگر می‌توانستیم در دل زمان و مکان به گذشته سفر کنیم،

و عقب،

و عقب‌تر،

و باز هم عقب‌تر برویم،

به پیش از اینکه انسان، گیاهان یا ستارگان وجود داشته باشند، در آن صورت، می‌توانستیم شاهد جلال و قدرتی باشیم که در پسِ نخستین کلمات کتاب مقدس وجود دارد:

«در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» (پیدایش ۱: ۱).

امروزه، بسیاری بر این عقیده‌اند که جهان و تمام شگفتی‌های آن، بدون خالقِ بسیار دانا به وجود آمده است. اما نظریه‌های آنان، این طرح پیچیده و نظم قابل پیش‌بینیِ گیتی یا همان عالم هستی را توضیح نمی‌دهد.

پادشاه در کتابش می‌فرماید:

«آسمان جلال خدا را بیان می‌کند، و فلک از عمل دستهایش سخن می‌گوید.» (مزمور ۱۹: ۱).

اکنون که از دست سخن به میان آمد، خوب است که به دستان خود نگاه کنید. انگشتهای شست‌تان را تکان دهید. سعی کنید بدون استفاده از آنها، کتاب، جارو یا چکشی را نگه دارید. به ناخن‌ها و مفصل‌ها و پوست دستتان دقت کنید. به کارهای مهمی که با دستتان انجام می‌دهید، فکر کنید. چه کسی به جز صنعتکارِ ماهری می‌توانست چنین ابزارهایی بسازد؟

چه نوع حکمت و قدرتی برای آفریدن میلیاردها کهکشان لازم است؟ یا برای آفریدن سلولی زنده با میلیون‌ها بخش پیچیده آن؟ یا برای تنیدن نخهای پیچ در پیچ میکروسکوپی سلولی با گدهای ژنتیکی، تا شما به وجود آید؟

نزدیک به سه هزار سال پیش، نبی‌ای به نام داوود چنین نوشت:

«تو مرا در رحمِ مادرم در هم تنیدی. تو را سپاس می‌گویم، زیرا عجیب و مهیب ساخته شده‌ام.» (مزمور ۱۳۹: ۱۳-۱۴).

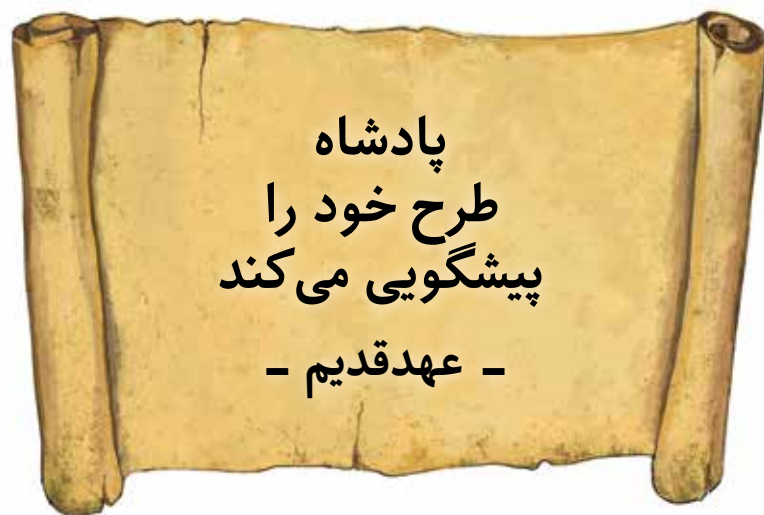
آیا مایلید با کسی که شما را شکل داده، ملاقات کنید؟ آیا مایلید تا به ابد با خالق و مالک کهکشان‌ها زندگی کنید؟ می‌توانید! او خود را آشکار ساخته است. او می‌خواهد شما او را بشناسید. او می‌خواهد خانواده و جامعه شما نیز او را بشناسند. او دعوت‌تان می‌کند تا طرحش را درک کنید، محبتش را تجربه نمایید، عظمتش را مشاهده نمایید، تسلیم حکمرانی او شوید و برای جلال او زندگی کنید. اما مجبوران نمی‌کند که مطیع او باشید.

از همه اینها گذشته، او فقط یکی از پادشاهان نیست. او یگانه پادشاه است. پادشاه جلال.

این ماجرای اوست.



بخش اول



صحنه ۴ روز اول



کتاب خدا به شیوه‌ای آغاز می‌شود که شایسته پادشاه است. او نکاتی را می‌گوید که می‌خواهد ما بدانیم، نه چیزی بیشتر.

«در آغاز، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید.» (پیدایش ۱: ۱).

هر آنچه می‌توانیم ببینیم و لمس کنیم، آغازی دارد، اما خالق و مالک عالم هستی، نه آغازی دارد و نه پایانی. او نادیدنی است، روحی جاودان که در آن واحد می‌تواند در همه جا باشد. او همه چیز را می‌بیند و می‌داند.

آیا نام او را می‌دانید؟ خدا نام‌های بسیاری دارد، اما معروف‌ترین نام او «خداوند» است. در زبان اصلی کتاب خدا، یعنی زبان عبری، نام او **یهوه** است، یعنی «کسی که هست» یا فقط «من هستم».

در دنباله ماجرای خلقت، پادشاه به توصیف زمین اولیه می‌پردازد.

«زمین بی‌شکل و خالی بود، و تاریکی بر روی ژرفا؛ و روح خدا سطح آبها را فروگرفت.» (پیدایش ۱: ۲).

اکنون زمان آماده شدن سیاره‌ای برای انسان‌ها بود.

و خدا گفت: «روشنایی باشد،» و روشنایی شد.

خدا دید که روشنایی نیکوست، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا کرد. خدا روشنایی را «روز» و تاریکی را «شب» نامید. شامگاه شد و بامداد آمد، روز اول. (پیدایش ۱: ۳-۵).

خدا در نخستین روز آفرینش، چه کاری انجام داد؟ او فرمان داد نور، تاریکی را بشکافد. بعدها خورشید بر زمین درخشید، اما نه در روز اول. خدا می‌خواهد بدانیم که منبع نور خود اوست.

«خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست.» (اول یوحنا ۱: ۵).

خدا پاک است، مانند نور. او آلوده نمی‌شود. حتی وقتی نور بر چیزهای بسیار کثیف می‌تابد، همچنان پاک می‌ماند. خدا کامل است. خدا مقدس است.

آیا متوجه شدید چه کسی با خدا در کارگاه خلقت بود؟ روح القدس آنجا بود، و سطح آبها را فروگرفت. کلام او نیز آنجا بود و سخن می‌گفت.

«در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود. همان در آغاز با خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد...» (یوحنا ۱: ۱-۳).

روح مقدس خدا و «آن کلام»، همیشه با خدای واحد حقیقی بوده‌اند. به همین دلیل، در مورد پادشاه می‌توان گفت:

حتی وقتی تنها خودش وجود داشت، او هرگز تنها نبود.



صحنه ۵ جهانی بی نقص

پادشاه در شش روزِ پیر از نظم، جهانی زیبا و شگفت‌انگیز آفرید.

خدا، فقط سخن می‌گفت و شگفتی‌هایی با طرح‌های کامل پدیدار می‌شدند.

خداوند در روز نخست فرمود: «روشنایی باشد» و روشنایی شد.

خدا در روز دوم، جوّ زمین را ساخت، با آسمانی آبی که می‌بینیم، و هوایی نادیدنی که تنفس می‌کنیم. خدا آسمان را با ترکیب کاملی از گازهای حیات‌بخش، نظیر اکسیژن و نیتروژن، ساخت.

در روز سوم، خدا فرمود: «خشکی پدیدار شود» و چنین نیز شد. سپس خدا گفت: «زمین نباتات برویاند!» و بلافاصله علف‌ها، گیاهان، گل‌ها و میوه‌ها رشد کردند، هر کدام با دانه‌های خودشان.

در روز چهارم، خدا فرمان داد خورشید و ماه بدرخشند تا نشانه‌ها باشند برای نمایاندن سالها، ماه‌ها و روزهای زمین. او ستارگان را نیز ساخت.

در روز پنجم، خدا فرمود: «آنها از انبوه جانداران پُر شود و پرندگان بر فراز زمین ... پرواز کنند!» و چنین شد.

در روز ششم خدا فرمود: «زمین، جانداران را بر حسب گونه‌هایشان برآورد، چارپایان و خزندگان و وحوش زمین را!» خدا هر مخلوق زنده را قادر ساخت تا فرزندی از نوع خود تولید کند و از آنها مراقبت به عمل بیاورد.

و خدا دید که نیکوست. (پیدایش ۱: ۲۵)

صلح حکمفرما بود. در آغاز، همه حیوانات با هم دوست بودند. آنها یکدیگر را نمی‌کشتند و نمی‌خوردند. گیاهان غذای آنان را تأمین می‌کرد.

نظم، حکمفرما بود. خورشید، مانند دستگاهی کوچک شده، فاصله‌اش را با زمین حفظ می‌کرد. ماه، از هلال نو به ماه کامل تغییر می‌کرد. زمین می‌توانست هوا، آب و زائداتش را به گردش در آورد. قلمرو زمین، اگر خوب حکمرانی می‌شد، هیچ چیز نیکویی کم نمی‌داشت. زمین، خانه‌ای ایده‌آل برای انسان می‌بود.

هر روزِ خلقت، به ما سرّ نخی می‌دهد از اینکه خدا چگونه است.^۴

روز اول، به ما نشان می‌دهد که خدا مقدس است. او کامل و پاک است، مانند نور.

روز دوم، خدا قادر مطلق است. او جوّ زمین را ساخت و آن را نگهداری می‌کند.

روز سوم، خدا نیکوست. او هزاران گیاه و خوراک را برای ما آفرید.

روز چهارم، خدا وفادار است. خورشید و ماه در مدارشان باقی می‌مانند.

روز پنجم، خدا حیات است. او ماهیان را در دریا و پرندگان را در آسمان نهاد.

روز ششم، خدا محبت است. پس از آفرینش حیوانات، زمان آن بود که مخلوقات را شکل دهد تا محبت خود را بر آنان جاری سازد.

زمان آن بود که موجودات خاصی را بیافریند تا بتوانند بازتاب قدوسیت، قدرت، نیکویی، وفاداری، حیات و محبت او باشند.



صحنه ۶ نخستین انسان

در روز ششم خلقت، پادشاه با خود (یعنی خدا، روح قدوس او و «کلامش») به تأمل نشست، و گفت:

«انسان را به صورت خود و شبیه خود بسازیم،^۵ و او ... بر همه زمین و بر همه مخلوقات فرمان براند...»

«پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید.» (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷).

وقتی کتاب مقدس می‌گوید که خدا انسان را به شباهت خود آفرید، منظور این نیست که خدا درست شبیه ماست. منظور اینست که ما باید طبیعت و شخصیت او را منعکس سازیم. همانطور که بعدها، روی سکه‌های رومی، نقش امپراتور حک می‌شد، تصویر خدا نیز بر انسان حک شد. نخستین مرد و زن با توانایی فکر کردن، دوست داشتن و سخن گفتن آفریده شدند، مانند خالقشان، تا بتوانند از رابطه‌ای نزدیک با او لذت ببرند. انسان‌ها ساخته نشدند تا برده خدا باشند، بلکه دوستان خدا.

خدا با آفریدن انسان‌ها به شباهت خود، به آنان قدرت تسلط بخشید. انسان به نمایندگی از طرف خدا، می‌بایست بر زمین حکم می‌راند و از آن مراقبت می‌کرد تا رازهایش را کشف کرده، خردمندان از منبعض استفاده کند. چنین قابلیت، انسان را از قلمرو حیوانات جدا می‌ساخت. خدا به حیوانات تنها دو بُعد بخشیده بود: جسم و جان.

اما به انسان سه بُعد عطا فرموده بود: جسم، جان و روح.

«آنگاه یهوه خدا، آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نفَس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد.» (پیدایش ۲: ۷).

جسم یا بدن، صرفاً خانه یا خیمه است که خدا در آن، جان و روح انسان را دمید.

جان شامل فهم، احساسات و اراده شخصی انسان بود که به او امکان اندیشیدن، احساس کردن و انتخاب می‌داد.

روح، انسان را به خدا متصل می‌کرد. بدن یا جسم، انسان را برای ارتباط با دنیای دیدنی مجهز می‌ساخت. اما روح، انسان را قادر به ارتباط با خدای نادیدنی می‌کرد. خدا می‌خواست انسان او را بشناسد.

قرار بود انسان گنجینه خاص خدا باشد. از آنجا که خدا انسان را آفرید، او نه فقط خالق وی، بلکه مالک او نیز بود.

خداوند خدا، انسان نخستین را «آدم» نامید. کلمه «آدم» در زبان عبری، یعنی «از خاک»، یا همان «انسان». پس از آن، قرار بود خدا نخستین زن را بیافریند، اما پیش از آن می‌بایست مقدماتی فراهم شود.

آدم نیاز به خانه داشت، و نیاز به شغل.



صحنه ۷ خانه‌ای بی نقص

خدا پس از سرشتن بدن نخستین انسان از خاک و دمیدن حیات به آن، باغی در عَدَن ساخت، جایی در خاورمیانه.

رودی پاک و زلال در باغ جریان داشت.

و یهوه خدا همه گونه درختان چشم‌نواز و خوش‌خوراک را از زمین رویانید. درخت حیات در وسط باغ بود، و نیز درخت شناخت نیک و بد.

یهوه خدا آدم را برگرفت و او را در باغ عَدَن نهاد تا کار آن را بکند و از آن نگاهداری نماید. (پیدایش ۲: ۹ و ۱۵)

خداوند خدا از آدم نپرسید که آیا می‌خواهد در باغ عَدَن زندگی کند یا نه. خدا مالک و خالق انسان بود. او می‌دانست چه چیزی برای انسان بهتر است.

در باغی که خانه آدم بود، خوشی‌هایی تمام‌ناشدنی وجود داشت، یعنی چیزهایی برای دیدن، شنیدن، بویدن، لمس کردن و چشیدن. نهرهای درخشان. پرندگان خوش‌نوا. گل‌های معطر. مخلوقات خردار. میوه‌های آبدار. سبزیجات ترد، توت‌های شیرین. جنگل‌های آسراآمیز. صخره‌های رنگی. حشرات شگفت‌انگیز. و میلیاردها شگفتی دیگر که می‌بایست کشف شوند.

اما انسان برای چیزی بیشتر از خوردن و کشف کردن آفریده شده بود. خدا آدم را آفرید تا سرکرده نسل بشر باشد. خدا می‌خواست آدم و خانواده‌اش تا ابد با او فرمانروایی کنند. اما تنها آنانی که در وظایف کوچک وفادار باشند، می‌توانند بر وظایف بزرگ گمارده شوند.

پس خدا نخستین شغل را به آدم داد، شغل مراقبت از باغ.

این باغ، مکانی بی نقص بود. هیچ خار یا علف هرز یا حشرات موزی در آن دیده نمی‌شد. آب و هوا عالی بود و خاک نیز حاصلخیز. باران نباریده بود. به جایش، مه از زمین بلند می‌شد و آن را سیراب می‌ساخت.

خدا به آدم شغل دیگری نیز سپرد: نامگذاری حیوانات.

خداوند همه مخلوقات را نزد او آورد تا ببیند چه نامی بر آنها می‌گذارد. این صحنه را تجسم کنید. یک جفت حیوان با یال‌هایی نرم و پاهایی نیرومند برای تاختن. آدم آنها مورد بررسی قرار می‌دهد، دستی بر پشتشان می‌کشد و آنها را اسب می‌نامد. با شنیدن صدای خالق، پرنده‌ای عظیم با منقاری خمیده و بالهایی پهن، به سرعت فرود می‌آید. آدم می‌گوید: عقاب! سپس حیوانی وحشی به رنگ نارنجی و پوشیده با نوارهای سیاه، از کنار او می‌گذرد. فکر می‌کنید آدم آن را چه نامید؟

پس آدم همه چارپایان و پرندگان آسمان و همه وحوش صحرا را نام نهاد. (پیدایش ۲: ۲۰)

عَدَن، مکانی مناسب برای انسان بود تا به شناخت خالق خویش دست یابد.

اکنون زمان آزمایش آدم بود.





صحنه ۸ قانون گناه و مرگ

از همان آغاز، خدا و انسان دوست بودند، اما این دوستی می‌بایست آزموده می‌شد. پادشاه عالم هستی نمی‌خواست حکومتش با موجوداتی پُر باشد که مجبور به اطاعت از او باشند.

خدا آدم را دوست داشت و طرح‌هایی عالی برای آینده او و خانواده‌اش در نظر گرفته بود. از آنجا که خدا طالب انسان بود، نه عروسکِ خیمه‌شب‌بازی، پس قانونی گذاشت تا آدم از آن اطاعت کند.

و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناختِ نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷)

این فرمانی سخت نبود. آدم می‌توانست از هر یک از میوه‌های باغ بخورد، به جز یکی. آدم با اطاعت از این فرمان ساده، می‌توانست نشان دهد که برای آگاهی از آنچه برایش بهترین است، به خالق خود اعتماد دارد.

خدا به آدم گفت اگر قانونش را بشکنند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

آیا خدا به آدم گفت که اگر از میوه ممنوعه بخورد، مجبور به انجام تشریفات مذهبی است، باید با تسبیح دعا کند، روزه بگیرد، صدقه بدهد، به کلیسا، کنیسه یا مسجد برود و آنقدر کارهای خوب انجام دهد تا کارهای بدش را جبران کند؟ آیا خدا چنین چیزی گفت؟

نه، خدا چنین چیزی مطالبه نفرمود.

خدا به آدم فرمود: «روزی که از آن بخوری، به یقین خواهی مرد.»

نافرمانی نسبت به قانون خدا، گناه نامیده می‌شود.

مجازات شکستن قانون خدا، مرگ بود.

پادشاه در کتابش این را «قانون گناه و مرگ» می‌نامد. (رومیان ۸: ۲)

قانون پادشاه می‌گوید گناه باید با مرگ مجازات شود.

مرگ، به معنای جدایی است. اگر آدم از قانون خدا ناطاعتی می‌کرد، مثل شاخه‌ای که شکسته می‌شود، شروع به پژمردن می‌کرد و به محض جدا شدن از منبع حیات، می‌مرد.

اگر آدم تصمیم می‌گرفت به جای انجام خواست پادشاه عالم هستی، به دلخواه خود عمل کند، این کار، طغیان به شمار می‌آمد و گناه محسوب می‌شد.

گناه، به رفاقت انسان با خدا خاتمه می‌داد.

گناه، موجب می‌شد بدن انسان پیر شود و بمیرد.

گناه، موجب جدایی ابدی روح و جان و جسم انسان از خدا می‌شد.

گناه، مرگبار است.



صحنه ۹ نخستین زن

پس از آن که خدا به انسان نخستین، شغلی سپرد و نیز فرمانی برای اطاعت، زمان آن رسید که نخستین زن را بسازد.

یهوه خدا فرمود: «نیکو نیست آدم تنها باشد، پس یآوری مناسب برای او می‌سازم.»

پس یهوه خدا خوابی گران بر آدم مستولی کرد و در همان حال که آدم خفته بود، یکی از دنده‌هایش را گرفت و جای آن را با گوشت پر کرد. آنگاه یهوه خدا از همان دنده که از آدم گرفته بود، زنی ساخت و او را نزد آدم آورد.

آدم گفت: «این است اکنون استخوانی از استخوانهایم، و گوشتی از گوشتم؛ او زن نامیده شود، زیرا که از مرد گرفته شد. (پیدایش ۲: ۱۸ و ۲۱-۲۳).

آیا دقت کردید چه کسی نخستین عمل جراحی را انجام داد- و چه کسی نخستین ازدواج را ترتیب داد؟ بله، خدا بود.

کلمه «زن» در زبان عبری، زبان اصلی کتاب عهدقدیم، یعنی «گرفته‌شده از مرد». بعدها آدم همسرش را «حوا» نامید، به معنای «مادر همه». هرچند خدا نقش‌های متفاوتی برای مرد و زن مقرر فرمود، اما از نظر ارزش، آنان را برابر آفرید. حوا نیز مانند آدم، به شباهت خدا خلق شده بود. او نیز آفریده شد تا خالق و مالکش را بشناسد، شخصیت او را منعکس سازد و برای همیشه از رابطه‌ای شاد با او بهره‌مند باشد.

و خدا هر آنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود. شامگاه شد و بامداد آمد، روز ششم.

و خدا در روز هفتم، کار خویش را به پایان رسانید؛ پس او در هفتمین روز، از همه کار خویش بیاسود. (پیدایش ۱: ۳۱ و ۲: ۲).

چرا خدا در روز هفتم استراحت کرد؟ چون کار او به پایان رسیده بود. همچنین، خدا با آفرینش جهان ما در شش روز و استراحت در روز هفتم، هفته‌ای هفت‌روزه را برقرار ساخت، که چرخه‌ای است از کار و استراحت که هنوز در دنیا متداول است.

خداوند خدا همچون پدری بامحبت و دانا، از آدم و حوا مراقبت می‌کرد. او هر شامگاه، به باغ می‌آمد و با آنها در حین قدم زدن، حرف می‌زد. آنها در حضور خدا، شاد و راحت بودند. آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند. (پیدایش ۲: ۲۵).

جهانی کامل و بی‌نقص را تصور کنید که زوجی بی‌نقص در رفاقتی نزدیک با خالق کامل خود، در آن ساکن بودند. این وضعیتی است که در آغاز وجود داشت.

اما چه مشکلی پیش آمد؟



صحنه ۱۰ قلمرو نور



پیش از آنکه پی ببریم چه مشکلی بر زمین رخ داد، لازم است نکاتی را درباره آسمان، آن دنیای دیگر، درک کنیم.

این دنیای دیگر که آن را بهشت نیز می‌نامند، مکانی است از نور خالص، رنگهای مسحورکننده، موسیقی هیجان‌آور، گفتگویی رضایت‌بخش، و کشف رازها. ساده‌ترین امور در آسمان، به مراتب فراتر از بزرگترین لذت‌های زمینی است. آسمان بُعد دیگری است. آسمان خانه پادشاه است.

جذاب‌ترین قسمت این مکان شاد، خود پادشاه است.

هر گوشه این شهر آسمانی به شکلی طراحی شده تا عظمت او را منعکس سازد.

شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود. (مکاشفه ۱۸:۲۱)

مفصل‌ترین حقایق مربوط به آسمان، در آخرین بخش کتاب مقدس، در کتابی به نام «کتاب مکاشفه» ثبت شده است.

خدا به یوحنا نبی اجازه داد به آسمان نگاهی بیندازد و به او دستور داد تا آنچه را که دید، بنویسد.

تختی پیش رویم در آسمان قرار داشت و بر آن تخت، کسی نشسته بود... دور تا دور تخت را رنگین‌کمانی زمرگون فرا گرفته بود... از تخت، برق آذرخش برمی‌خاست و غریو غرش رعد... و پیش تخت، چیزی بود که به دریایی از شیشه می‌مانست، چون بلور.

آنگاه نظر کردم و صدای خیل فرشتگان را شنیدم که گردگرد آن تخت فراهم آمده بودند و شمار آنها از هزاران هزار و کرورها کرور بیشتر بود. آنها تخت را احاطه کرده، دائماً می‌گفتند: "قدوس، قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق، او که بود و هست و می‌آید. (مکاشفه ۴:۲-۳، ۵-۶، ۵:۱۱؛ ۴:۸).

فرشته به معنای پیام‌آور یا خادم است. فرشتگان موجوداتی از جنس روح هستند. فرشتگان نیز مانند خالقشان، برای انسان نادیدنی هستند، به‌جز زمانی که به مأموریتی فرستاده می‌شوند و لازم است دیده شوند.

پادشاه آسمان، فرشتگان را پیش از انسان ساخت. او در کتابش به ما می‌فرماید: «و پسران خدا همگی فریاد شادی سر دادند.» (ایوب ۳۸:۷)، در آن حال که شاهد خلق جهان بودند.

خدا به فرشتگانش این امکان را داد تا او را بشناسند و اطاعت کنند و ستایش نمایند و برای همیشه او را خدمت کنند. فرشتگان، برده‌های خدا نبودند. خدا آنان را نیز مجبور نساخت تا تسلیم او باشند. او مایل بود خادمینی داشته باشد شاد و خوشنود.

کتاب مقدس درباره یکی از فرشتگان بلندمرتبه سخن می‌گوید که خدا به او فهم، زیبایی و قدرتی عظیم بخشیده بود.

اگر ماجرای این فرشته را بدانید، آنگاه خواهید دانست که شیطان از کجا می‌آید.



صحنه ۱۱ قلمرو تاریکی

لوسیفر یکی از رؤسای فرشتگان خدا بود. نام او به معنای "شخص درخشان" است. در کتب انبیاء، لوسیفر چنین توصیف شده: «الگوی کمال، آکنده از حکمت و کامل در زیبایی.» (حزقیال ۲۸:۱۲).

سپس، لوسیفر به جای اینکه به پادشاه و خالق عظیم خود چشم بدوزد، شروع کرد به متمرکز شدن به خودش.

برای نخستین بار، مخلوقی به خودش افتخار کرد! لوسیفر که در اثر زیبایی و هوش خود، کور شده و از یاد برده بود چه کسی او را آفریده، در دل خود گفت:

تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت...

«... به فراز بلندی‌های ابرها صعود خواهم کرد، و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت.» (اشعیا ۱۴:۱۳-۱۴).

لوسیفر می‌خواست پادشاه باشد. می‌خواست اراده خودش عملی گردد، نه اراده خدا. گناه وارد جهان شده بود.

لوسیفر یک‌سوم فرشتگان را متقاعد ساخت به شورش او بپیوندند، اما خدا که نمی‌تواند گناه را تحمل کند، آنان را از خانه آسمانی خود بیرون انداخت.

نام لوسیفر به شیطان تغییر یافت، یعنی «متهم کننده». او همچنین «ابلیس» نامیده می‌شود، یعنی فریبکار. فرشتگان پلید، «دیو» نامیده می‌شوند.

خدا در یک مکان تاریک و مخفی، زندانی برای ابلیس و دیوهایش آماده کرده است. آن مکان، جهنم و دریاچه آتش نامیده می‌شود. آنجا مکان جدایی ابدی از خداست، مکانی که این سرکشان، دیگر مشکلی در آن ایجاد نخواهند کرد. یک روز، شیطان و تمام دیوهایش برای همیشه به آن زندان افکنده خواهند شد، اما هنوز همگی آنجا نیستند.

پس ارواح پلید پس از اخراجشان توسط خدا، به کجا رفتند؟

آنها به جَوّ زمین نقل مکان کردند. شیطان در آنجا فرشتگانش را رده‌بندی کرد. حال که نمی‌توانست در آسمان حکم براند، می‌خواست بر زمین حکمرانی کند! به همین دلیل کتاب مقدس، شیطان را «رئیس قدرت هوا و همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند» می‌نامد (افسیان ۲:۲).

ابلیس و دیوهایش برای ما نادیدنی هستند، اما واقعیت دارند. هرچند نمی‌دانیم آنها چه شکلی هستند، اما از مقاصد پلید و تاریکشان آگاهیم. آنها از هر نوع نیرنگ و فریبی استفاده می‌کنند تا انسان را وادار سازند به قلمرو تاریکی و هلاکت آنها ملحق شود. آنها از هیچ کاری برای نابودی انسان فروگذار نمی‌کنند.

شیطان خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد (دوم قرنتیان ۱۱:۱۴).

دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد (اول پطرس ۵:۸). حال، بیایید بازگردیم به ماجرای نخستین اجدادمان.



صحنه ۱۲ مار

زندگی آدم و حوا پر از ماجراجویی و هدف بود.

هر روز پر از شگفتی بود، زیرا باغ وسیعی را که خدا به ایشان سپرده بود، کند و کاو می کردند، از مخلوقات و گیاهان آن مراقبت به عمل می آوردند، و خوراکیهای آن را امتحان می کردند.

هر روز عصر شگفت‌انگیزتر نیز می شد، زیرا خالق و مالکشان به آنها افتخار می داد و شخصاً به دیدارشان می رفت. آنها چقدر دوست داشتند با او قدم بزنند و صحبت کنند! آدم و همسرش در باغ خود بسیار خوشبخت بودند.

اما شیطان خوشحال نبود. او از خدا و این دو مخلوقی که بازتاب تصویر خدا بودند، تنفر داشت.

بنابراین، ابلیس که در زمینه تصرف قلمرو آسمان شکست خورده بود، دسیسه چید تا قلمرو زمین را به تصرف درآورد. تنها کافی بود آدم، سرکرده نسل بشر را بفریبد تا قانون خدا را بشکند. اما او مستقیماً آدم را فریب نداد...

یک روز حوا صدایی شنید.

آدم نبود. خدا هم نبود.

یک مار بود!

برای حوا، مشاهده خزنده‌ای سخنگو کشف جدید دیگری به شمار می رفت. او اصلاً نمی دانست که دشمن خدا از مار استفاده می کند. همینطور، نمی دانست شیطان می خواهد با استفاده از او، آدم را وسوسه کند تا قانون خدا را بشکند.

مار صبورانه منتظر مانده بود، چشمان حيله گر او زن را تعقیب می کرد. سپس، در لحظه مناسب، با صدای زمزمه کننده اش به زن گفت:

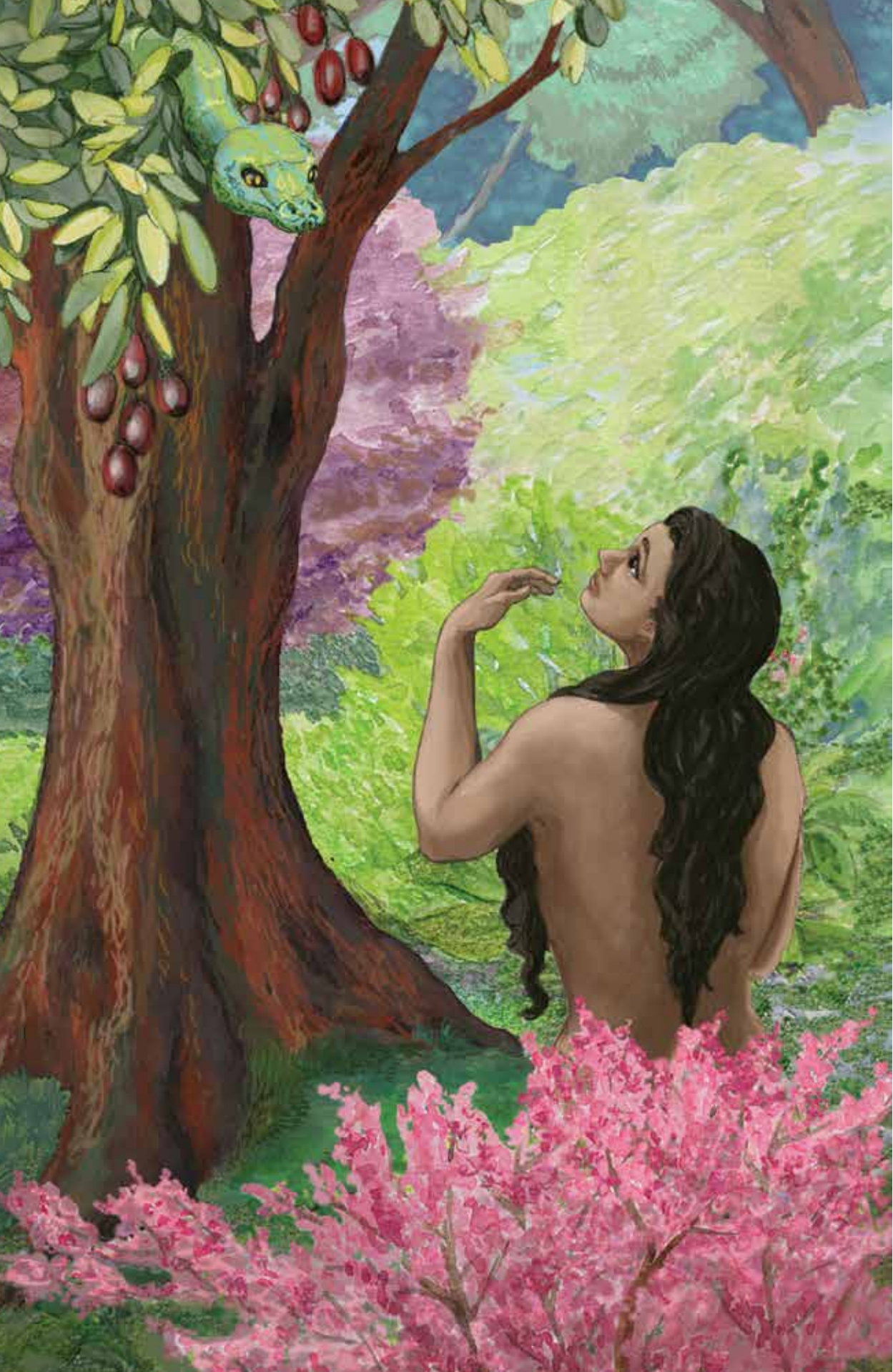
«آیا خدا برآستی گفته است که از هیچیک از درختان باغ نخورید؟» (پیدایش ۳: ۱).

شیطان قصد داشت در دل حوا نسبت به کلام خدا شک ایجاد کند. در عین حال، می خواست او فکر کند که خدا چیز نیکویی را از او و همسرش دریغ داشته است.

زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم؛ اما خدا گفته است، از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید.»

مار به زن گفت: «به یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.» (پیدایش ۳: ۲-۵).

حوا چه می بایست بکند؟



صحنه ۱۳ یک انتخاب



خدا به آدم و حوا آزادی بخشیده بود تا بین انجام اراده او و اراده خودشان، یکی را انتخاب کنند.

خدا می‌دانست برای این مخلوقات خاص که به شباهت خود آفریده بود، چه چیزی بهترین است. او می‌خواست آدم و حوا به او اعتماد کنند، حتی زمانی که دلایلی را که در پس قانون او بود، درک نمی‌کردند.

تنها خدا می‌توانست عواقب وحشتناک و گسترده شرارت را پیش‌بینی کند. به همین علت او به آدم گفته بود:

«اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷)

اما مار به زن گفته بود: «به یقین نخواهید مرد.» (پیدایش ۳: ۴).

حوا می‌بایست به چه کسی توکل می‌کرد؟ به خالق خود یا به یک مخلوق؟

آنچه اتفاق افتاد، چنین است:

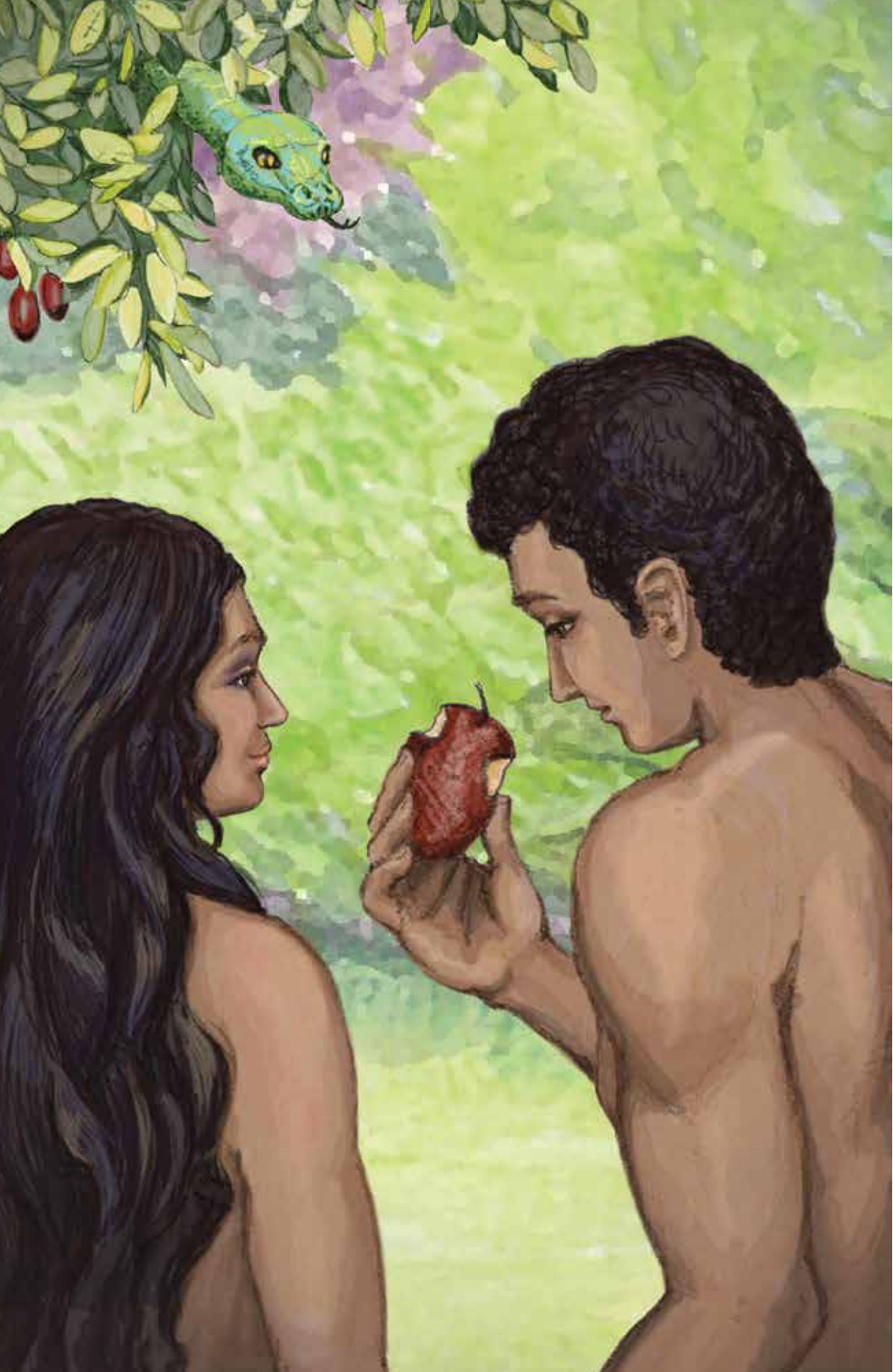
چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد. (پیدایش ۳: ۶)

زن آن را خورد، مرد هم آن را خورد!

حوا از میوه ممنوعه خورد، چون فریب حقه‌های شیطان را خورده بود. آدم از آن خورد، چون آگاهانه تصمیم گرفت به جای راه خدا، در پی راه خودش برود.

نوع بشر، به جای سرسپردگی به خالق قدوس و پر محبت خود، خویش را تسلیم دشمن کردند.

نخستین والدین ما گناه کردند.





صحنه ۱۴ گناه و شرمساری

آدم انتخاب شده بود تا سرکرده نسل بشر باشد. خدا به او فرمان داده بود از میوه درخت شناخت نیک و بد نخورد. آدم و حوا تنها زمانی اثرات وحشتناک انتخاب خود را احساس کردند که آدم آن میوه نامشروع را گاز زد.

آنگاه چشمان هر دو آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوختند و لنگ‌ها برای خویشتن ساختند. (پیدایش ۳: ۷).

شرمی سوزناک و اندوهی عمیق ناشی از تقصیر، روحشان را فراگرفت. احساس کردند از درون و بیرون ناپاکند.

گناه، شرمساری به‌همراه آورد.

پیش از آن که آدم و حوا قانون خدا را بشکنند، آنها خدا-آگاه بودند و «شرم نداشتند» (پیدایش ۲: ۲۵). ایشان این افتخار را داشتند تا همراه خالقشان باشند، تصویر او را منعکس سازند، و دوست او باشند.

اما زمانی که از میوه درخت شناخت نیک و بد خوردند، شرمسار و خود-آگاه شدند.

شرم جایگزین عزت شد.

ایشان کوشیدند با برگهای انجیر شرمساری خود را بپوشانند، اما هیچ تلاشی از طرف آنها نمی‌توانست مشکلشان را حل کند.

ایشان از خلاصی از شرّ گناهی که به جانشان افتاده بود، عاجز بودند. آنها در احیای آن عزتی که از دست داده بودند، احساس عجز و ناتوانی می‌کردند.

بعدازظهر بود.

به‌زودی خالق مهربان و قدّوس‌شان برای دیدار شامگاهی از راه می‌رسید. از فکر ملاقات با او، ترس و نگرانی وجودشان را فرامی‌گرفت.

خدا به آنها چه خواهد گفت؟

آنها چه می‌توانستند به خدا بگویند؟



صحنه ۱۵ مرگ روحانی



آدم و حوا پیش از ناطاعتی از خدا، هر بار که خالق و دوستشان برای ملاقاتشان می آمد، از دیدارش لذت می بردند.

اما اکنون ترسان بودند.

و صدای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ می خرامید، و آدم و زنش خود را از حضور یهوه خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. (پیدایش ۳: ۸).

آدم و حوا درست همانند بچه های نامطمعی که سعی می کنند خود را از والدینشان مخفی سازند، کوشیدند از خالقشان پنهان بمانند.

ولی یهوه خدا آدم را ندا در داده، گفت: «کجا هستی؟»

گفت: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که عریانم. از این رو خود را پنهان کردم.»

خدا گفت: «که تو را گفت که عریانی؟ آیا از آن درخت که تو را امر فرمودم از آن نخوری، خوردی؟»

آدم گفت: «این زن که به من بخشیدی تا با من باشد، او از آن درخت به من داد و من خوردم.»

آنگاه یهوه خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟»

زن گفت: «مار فریبم داد و من خوردم.» (پیدایش ۳: ۹-۱۳).

چرا آدم و حوا می خواستند خود را از خدا پنهان سازند؟ چون گناه کرده بودند. چرا دیگران را برای گناهشان سرزنش می کردند؟

چون شرمسار بودند.

آدم و حوا دیگر تصویر قدوس خدا را نمایان نمی ساختند. آنها اکنون به جای بازتابِ قدوسیت و محبت آفریدگارشان، غرور و طغیان شیطان را منعکس می ساختند.

نخستین زوج، شبیه شاخه درخت زنده ای بودند که از آن جدا شده است. گناهی که مرتکب شده بودند، رابطه شان را با پادشاه عالم هستی قطع کرده بود.

آنها از لحاظ روحانی مرده بودند. گناهشان، آنها را از سرچشمه حیات جاودانی جدا ساخته بود.

آنها از لحاظ جسمانی هنوز زنده بودند، اما فرآیند پیرشدن در بدنشان آغاز شده بود. قدرت مرگ به بدنشان حمله ور شده بود.

علت این مرگ و ویرانی چه بود؟

گناه!

صحنه ۱۶ لعنت



خدا و انسان در ابتدای تاریخ بشر، با هم بودند. صلح و شادی حکمفرما بود. اما انسان، قانون خدا را شکست.

در همان روزی که آدم و حوا گناه کردند، خدا برخی از عواقب گسترده گناهشان را اعلام کرد. به زن فرمود:

«درد زایمان تو را بسیار افزون گردانم؛ با درد، فرزندان خواهی زایید. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود، و او بر تو فرمان خواهد راند.» (پیدایش ۳: ۱۶).

پیش از باز شدن پای گناه به ماجرا، حوا از محبت عاری از خودخواهی شوهرش و حفاظت او لذت می‌برد، اما اکنون طبیعت آلوده به گناهشان، نزاع و درد را وارد شادی‌های ازدواج کرده بود.

سپس خدا به آدم گفت:

«به سبب تو زمین ملعون شد؛ در همه روزهای زندگیت با رنج از آن خواهی خورد. برایت خار و خس خواهد رویانید...»

با عرق جبین نان خواهی خورد، تا آن هنگام که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی؛ چراکه تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت.» (پیدایش ۳: ۱۷-۱۹).

آدم و حوا به خاطر گناهشان، حکمرانی بر زمین را از دست دادند. اکنون دنیایشان آکنده از خارها، درد، اندوه، بیماری و مرگ بود.

برخی از ما آنقدر به این بدبختی‌ها عادت کرده‌ایم که آن را عادی تلقی می‌کنیم. اما آیا این جزو طرح اصلی خدا بود که بوته‌های رُز خوش بو تیغ داشته باشند؟ یا می‌خواست تولد حیرت‌انگیز بچه‌ها، با دردی شدید همراه باشد؟ یا این مخلوقات آفریده شده به شباهت خدا، پیر شوند و بمیرند؟ نه! خدا خلقت خود را در اصل طوری نیافریده بود که علیه خودش بجنگد. علت آن، گناه انسان بود که موجب شد زمین زیر لعنت خدا قرار گیرد.

بشریت گناه کرده بود و باید می‌مرد. قانون گناه و مرگ این را می‌طلبید.

مرگ، جدایی است. گناه موجب سه جدایی وحشتناک می‌شود:

۱- مرگ روحانی: جدایی روح انسان از خدا.

۲- مرگ جسمانی: جدایی روح و جان انسان از بدن او (و از عزیزانش).

۳- مرگ ابدی: جدایی روح و جان و جسم انسان از خدا در دریاچه آتش^۱ برای همیشه.

انسان هیچ راهی نداشت تا خود را از لعنت گناه نجات بخشد.

آیا امیدی بود؟

صحنه ۱۷ وعده



شیطان گنجینه خاص خدا را ربوده بود، اما پادشاه طرحی پنهان برای رهایی و بازخرید آن داشت. بهای آزادی‌ای که پادشاه قصد داشت آن را بپردازد، به طرز غیرقابل تصویری بالا بود. به همین دلیل، دیوها و انسان‌ها هیچ‌یک قادر به درک طرح او نبودند، مگر بعد از آنکه تحقق یابد.

در همان روزی که شیطان نسل بشر را اسیر خود ساخت، خدا به مار فرمود:

«چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعون‌تری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگی‌ات خاک خواهی خورد.» (پیدایش ۳: ۱۴).

زمانی که خدا جاننداری به نام مار را خلق کرد، آن دارای پا بود. اما از آنجا که مار مورد استفاده شیطان قرار گرفت تا باعث گناه انسان شود، خدا او را لعنت کرد تا بر زمین بخزد. (آیا می‌دانستید مارهای پیتون و بوآ برآمدگی‌های ظریفی در زیر پوستشان دارند؟ جایی که زمانی پای آنها بود؟) خدا با پست‌تر ساختن مارها نسبت به همه وحوش، به نسل بشر یک یادآوری بصری ارائه کرد، یادآوری این امر که او در زمان مقرر، مار را، «همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می‌کشاند»، خرد خواهد ساخت (مکاشفه ۹: ۱۲).

سپس خدا به شیطان که از مار استفاده کرده بود، فرمود:

«میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» (پیدایش ۳: ۱۵).

این نخستین نبوت از نبوت‌های بسیاری بود که خدا می‌خواست در آنها به تدریج طرح محرمانه‌اش را برای نجات انسان از شیطان، گناه و مرگ آشکار سازد. اما پادشاه برای مخفی ساختن طرح خود از شیطان و پیروانش، نبوت‌ها را به شکلی رمزآلود عنوان کرد.

خدا وعده داد نجات‌دهنده‌ای به جهان بفرستد، همان که با عنوان «نسل زن» به او اشاره فرمود. قرار بود این نجات‌دهنده، مادری انسانی داشته باشد، اما نه پدری انسانی. او تحت عنوان «مسیح» شناخته خواهد شد، یعنی «شخص برگزیده». شیطان، پاشنه مسیح را خواهد زد، اما مسیح سر شیطان را خواهد کوبید.

منظور از همه اینها چه بود؟ پادشاه بعداً آن را روشن خواهد ساخت، اما در حال حاضر خدا بارقه‌ای از امید را به آدم و حوا نشان داد.

هزاران سال بعد، یکی از انبیای آن پادشاه نوشت:

مردمی که در تاریکی گام برمی‌داشتند، نوری عظیم دیدند...

اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زاد و او را عَمَانُوتیل نام خواهد نهاد. (اشعیا ۹: ۲ و ۱۴: ۷).

پادشاه گنجینه خاص خود را بازخرید خواهد نمود.

اما این کار چه هزینه‌ای در بر خواهد داشت؟

صحنه ۱۸ نخستین قربانی



آیا به یاد دارید آدم و حوا پس از خوردن میوه ممنوعه چه کردند؟ آنها از برگهای انجیر پوششی برای خود ساختند.

آیا این پوشش باعث می‌شد که در حضور خالق و داور خود احساس راحتی کنند؟ نه! آنها احساس شرمساری و تقصیر می‌کردند. آنها هیچ راهی برای پارسا ساختن خود نزد خدا نداشتند.

بنابراین خدا کاری برایشان انجام داد.

یهوه خدا پیراهن‌هایی از پوست برای آدم و زَنش ساخت و ایشان را پوشانید. (پیدایش ۳: ۲۱).

چه کسی برای نخستین بار حیوانی را قربانی کرد؟ خدا!

خدا تعدادی از حیوانات را ذبح کرد، رختهایی از پوست ساخت و به آدم و حوا پوشانید. خدا با این کار، به آنها درس‌هایی اساسی می‌آموخت درباره پارسایی (یا عدالت)، رحمت و فیض خود. بیایید درباره این سه کلمه مهم فکر کنیم.

«عدالت یا پارسایی». به حیوانات کشته‌شده نگاه کنید. چرا خدا آنها را قربانی کرد؟ او چنین کرد تا به آدم و حوا نشان دهد که قانون گناه و مرگ باید رعایت گردد. گناه آنها می‌بایست با مرگ مجازات می‌شد. این را عدالت یا پارسایی می‌نامند.

«رحمت». به آدم و حوا نگاه کنید. آیا خدا آنها را هلاک کرد؟ نه! خدا حیواناتی تدارک دید تا به جای آنها بمیرند. این روش خدا برای مجازات گناه آنها بود، بدون اینکه خودشان مجازات شوند. به این می‌گوییم رحمت.

«فیض». حال، به لباس زیبای آدم و حوا نگاه کنید. آیا این دو قانون شکن، سزاوار چنین هدیه‌ای بودند؟ نه! اما خدا مهربانی خود را با پوشاندن آنها با پوست حیوانات قربانی نشان داد. این «فیض» است.

آدم و حوا به خاطر کاری که خدا برای آنها انجام داد، بار دیگر از اینکه با خدا هستند، خوشحال بودند!

خون حیوانات، گناه آنان را پوشاند. آدم و حوا، آن روز شایسته مرگ بودند، اما حیوانات بی گناه به جای آنها مرده بودند.

پوست حیوانات، ردای پوشاننده شرم آنان بود. یکبار دیگر، آدم و حوا در حضور خدا احساس راحتی می‌کردند.

هزاران سال بعد، یکی از انبیای خدا نوشت:

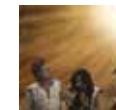
جان من در خدایم به وجد می‌آید؛

زیرا مرا به جامه نجات مُلبَس ساخته، و ردای پارسایی به من پوشانیده است. (اشعیا ۶۱: ۱۰).

فقط خداست که راهی برای پارسا ساختن دوباره شخص گناهکار دارد.



صحنه ۱۹ رانده شده



وقتی خدا فرشتگان شورشی را از آسمان بیرون راند، حکم آنان قطعی بود. این موجودات که در نور درخشان آسمان زندگی می‌کردند، هیچ عذری برای گناهشان نداشتند. اما برای انسان‌های گناه‌آلود، خداوند طرحی برای بازگرداندن آنها داشت، تنها به این شرط که به او اعتماد کنند.

با وجود این، گناه عواقبی دارد. درست به همان شکل که خداوند لوسیفر و فرشتگان شیرش را از فردوس آسمانی بیرون راند، آدم و زنش را نیز از فردوس زمینی بیرون کرد.

پس از اخراج آنها از باغ، خداوند خدا در جانب شرقی باغ عدن، فرشتگانی نیرومند مستقر ساخت، و شمشیری آتشبار را که به هر سو می‌گشت، تا راه درخت حیات را نگاهبانی کند. (پیدایش ۳: ۲۴).

درخت حیات، درخت خاص دیگری در وسط باغ بود. تنها افراد کامل و بی‌عیب می‌توانستند از آن بخورند. آدم و حوا دیگر کامل نبودند. آنها گناه کرده و ناگزیر، پیر شده و می‌مردند.

خدای خالق و عظیم، قدوس است، یعنی اینکه پاک، خالص، کامل و عادل است. او به واسطه طبیعت قدوس و قوانین مقدس خود، باید گناه را با مرگ مجازات نماید. یعنی جدایی از سرچشمه حیات.

برخی فکر می‌کنند که خدا آنقدر عظیم است که می‌تواند قوانینی را که خودش مقرر کرده، نادیده بگیرد. دادگاهی را در نظر بگیرید که قاضی در آنجا از اجرای قوانین آن مملکت سر باز می‌زند. آیا می‌توان گفت چنین قاضی‌ای فرد بزرگی است؟ مسابقه فوتبالی را تصور کنید که داور مسابقه، قوانین بازی را نادیده می‌گیرد. او را داور خوب می‌نامید، یا داور بد؟

شیطان می‌خواست حوا باور کند که خالقش قوانین خود را اجرا نمی‌کند، و قانون‌شکنان را با مرگ مجازات نمی‌کند. اما پادشاه و داور عادل کل‌گیتی، همواره سر حرف خود می‌ماند.

خدا بزرگ است. می‌توانید به او توکل کنید.

عدل و انصاف، اساس تخت توست؛ محبت و وفاداری پیش رویت می‌خرامند. (مزمور ۱۴: ۸۹).

ببینید که می‌توانید به این معما پاسخ دهید: «شیطان و انسان چه کاری می‌توانند بکنند که خداوند خدا نمی‌تواند انجام دهد؟»

پاسخ خود خدا اینست:

عهد خود را بی‌حرمت نخواهم ساخت و آنچه را از دهانم صادر شد، تغییر نخواهم داد. به قدوسیت خود... دروغ نخواهم گفت. (مزمور ۳۴: ۸۹-۳۵).

پادشاه عالم هستی نمی‌تواند از کلام خود برگردد.



صحنه ۲۰ نخستین فرزندان

در بیرون از باغ، دنیا هنوز جای زیبایی بود، اما شامل چیزهای بدی همچون گیاهان خاردار، حشرات موذی، بیماری، زخم و آسیب هم بود. بسیاری از حیوانات، دیگر رفتار دوستانه‌ای نداشتند. غذا به‌سادگی به دست نمی‌آمد. آدم و حوا برای سیرکردن شکم گرسنه‌خو، باید سخت کار می‌کردند.

اما در عین حال، لحظات شاد و خوشی هم داشتند.

آدم زن خود حوا را بشناخت و او باردار شده، قائن را زایید. و گفت: «به یاری خداوند مردی حاصل کردم!» (پیدایش ۱:۴).

حوا نخستین فرزند خود را قائن نامید، یعنی «دارایی». چه گنجینه باارزشی از جانب خداوند! شاید او پیش خود فکر می‌کرد پسرش باید همان نجات‌دهنده موعود باشد، اما خیلی زود دریافت که پسر کوچک و زیبایش، درست مانند والدین خود، خیره‌سر و خودمحور است!

بعدها وقتی پسر دومشان به دنیا آمد، او را هابیل نامید، یعنی «پوچی یا نیستی». روشن بود که آدم و حوا قادر نبودند آن فرزند بی‌گناه «از نسل زن» را به دنیا آورند که قرار بود انسان را از گناهانش نجات بخشد.

نسل آدم و حوا به‌جای منعکس‌ساختن تصویر خدا، طبیعت گناه‌آلود خود را منعکس می‌ساختند.

آدم، پسران و دختران دیگری شبیه خود و به صورت خود آورد. (پیدایش ۳:۵-۴).

به تصویر نگاه کنید. آیا می‌بینید قائن خریزه‌ای را از دست برادر کوچک خود می‌قاپد؟ او مانند والدینش رفتار می‌کند که میوه‌ای را که مال آنها نبود، ربودند. آدم و حوا، درست مانند یک بیماری مُسری، فرزندانشان را آلوده کرده بودند.

گناه به‌واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به‌واسطه گناه، مرگ آمد، و بدینسان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند. (رومیان ۵:۱۲).

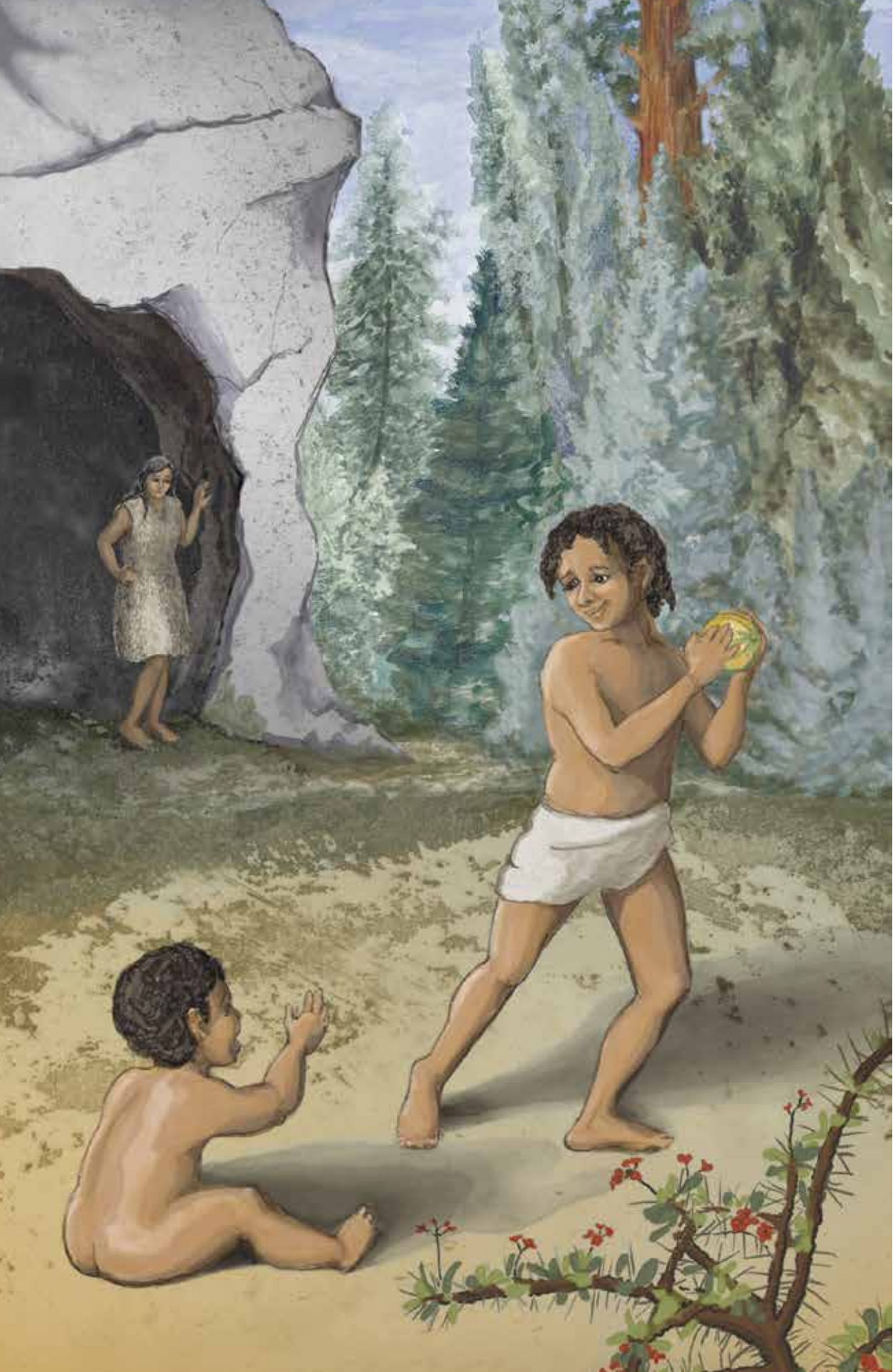
یک مَثَل آفریقایی می‌گوید: «نسل موش، فقط زمین کن می‌شود.»

یک ضرب‌المثل عربی نیز به همین حقیقت اشاره می‌کند: «جوجه‌اردک شناگر خوبی است». وقتی والدین نخستین ما گناه کردند، شبیه شاخه‌ای شدند که از تنه درخت بریده شده است. درست همان‌طور که هرچه بر آن شاخه شکسته بروید، تحت تأثیر قرار می‌گیرد، هر عضوی از نسل آدم نیز تحت تأثیر گناه او قرار دارد.

مدت‌ها پس از درگذشت آدم، داوود که نبی و پادشاه بود، چنین نوشت:

به‌راستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد!
(مزمو ۵:۵۱).

شاید دوست نداشته باشیم این را بشنویم، اما می‌دانیم که حقیقت دارد.





صحنه ۲۱

گناهکاران پرستش می کنند

آدم و حوا، دختران و پسران زیادی داشتند، اما کتاب مقدس روی ماجرای دو پسر اول آنها متمرکز است.

هابیل گله بان بود و قائن کشتگر زمین. (پیدایش ۴: ۲).

هابیل و قائن هر دو کارگران خوبی بودند.

هر دو خالق خود را می شناختند.

هر دو می خواستند خدا آنها و پرستش شان را بپذیرد.

هر دو گرفتار همان مشکل بودند: مشکل گناه.

آنها نه تنها گناهکار متولد شدند، بلکه همچون گناهکاران زندگی می کردند. آنها هر روز به شکلی فکر، صحبت و عمل می کردند که نمایانگر ذات پاک و پرمحبت خدا نبود. پادشاه جهان، این را در کتابش «گناه» می نامد.

همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه می آیند. (رومیان ۳: ۲۳).

آیا راهی وجود داشت که خدا قائن و هابیل را ببخشد و ایشان را پارسا به شمار بیاورد؟ بله، اما این کار هزینه بسیار سنگینی داشت.

بدون ریختن خون، آمرزشی نیست. (عبرانیان ۹: ۲۲).

قانون غیر قابل نقض عالم هستی - یعنی قانون گناه و مرگ - باید اجرا می شد. گناه باید با مرگ مجازات می شد. به همین علت، روش پادشاه برای آمرزش، مستلزم پرداخت بها با مرگ بود. با وجود این که گناهکار مستحق مردن بود، خدا خون برخی حیوانات، نظیر بره را به جای آن پذیرفت.

بره نباید مریض، زخمی یا کثیف می بود، بلکه سالم و پاک باشد. می بایست بره ای بی عیب باشد.

بره، کشته و سوزانده می شد. بره قرار بود به جای فرد گناهکار و خطاکار بمیرد. در واقع بره جانشین گناهکار می گردید.

یک روز هر دو برادر، هدایایی برای خدا آوردند، اما تنها یکی از آنها هدیه درست را آورد.

پس از چندی، قائن هدیه ای از محصول زمین برای خداوند آورد.

ولی هابیل از نخست زادگان گله خویش و از بهترین قسمت های آنها هدیه ای آورد. (پیدایش ۴: ۳-۴).

فکر می کنید خدا کدام هدیه را پذیرفت؟



صحنه ۲۲ قانون قربانی گناه



نگاهی به برادرها بیندازید. به آنچه برای تقدیم به خدا آورده‌اند، نگاه کنید. به مذبح نگاه کنید.

مذبح، سکویی بلند بود که معمولاً از سنگ و خاک ساخته می‌شد. اینجا مکان مرگ بود. مذبح، هدیه را میان زمین و آسمان، بین خدا و انسان نگه می‌داشت. هر هدیه‌ای بر مذبح، می‌بایست با آتش سوزانده می‌شد.

خدا همواره بر عدالت تأکید دارد، اما می‌خواهد رحمت خود را نیز نمایان سازد. چطور می‌توانست هر دو را انجام دهد؟ چگونه می‌توانست گناه را مجازات کند، اما بدون مجازاتِ شخص گناهکار؟

سالها پس از دوره قائن و هابیل، خدا به نبی‌اش موسی، فرمود:

حیات هر جاندار در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند؛ زیرا خون است که به واسطه حیاتش کفاره می‌کند. (لاویان ۱۷:۱۱).

او باید دست خود را بر سر قربانی تمام‌سوز بگذارد، و برایش مقبول خواهد افتاد تا به جهت او کفاره کند. (لاویان ۴:۱).

کفاره به چه معناست؟ آن با پرداخت بهای آزادی سر و کار دارد، به‌طوری که گناهان پوشانیده، طاهر و بخشوده می‌شود. خدا در روزگار عهدقدیم، به بنی‌اسرائیل فرمود که خون ریخته‌شده بره، قوچ، بز، گاو نر و کبوتر سالم را به‌عنوان بهای گناهانشان می‌پذیرد. چنین خونی قرار بود کفاره یا پوششی برای گناهان فراهم آورد، اما تنها تا روزی که خدا قربانی کامل و بی‌نقصی برای پرداخت بهای حقیقی و مورد نیاز جهت قانون مرگ و گناه را تدارک ببیند.

حال به قائن و آنچه برای خدا آورده، نگاه کنید. مجموعه‌ای زیبا از میوه‌ها و سبزیجات! چقدر سخت کار کرده بود تا این هدایا را تهیه کند! اما اینها قادر به پوشاندن گناهان او نبودند، زیرا نه خونی داشتند و نه پرداختی برای مرگ.

به هدیه هابیل نگاه کنید. چه منظره غم‌انگیزی! بره‌ای کوچک بسته شده و قرار است بمیرد. آیا می‌بینید که هابیل دستش را بر سر بره گذاشته است؟ چون هابیل به طرح خدا ایمان داشت، خدا گناهان او را برگرفت و آنها را بر بره نهاد. هابیل، خدا را شکر می‌کند، زیرا با وجود آنکه سزاوار جریمه مرگ بود، خدا خون بره را به‌عنوان پوشش گناهان او می‌پذیرد.

قانون خدا مستلزم این بود که همه گناهکاران با مرگ مجازات شوند، اما خدا در عدالت و رحمتش، مرگ بره را به‌جای آنها می‌پذیرفت. خدا این را "قانون قربانی گناه" می‌نامد (لاویان ۲۵:۶).

قانون قربانی گناه، هابیل را از قانون گناه و مرگ آزاد ساخت.

اما قائن چطور؟





صحنه ۲۳

پذیرفته شده و رد شده

آیا مَدَبِحِ قَائِن را می‌بینید؟ چه چیزی بر آن است؟ محصولاتِ پلاسیده. حال به مَدَبِحِ هابیل نگاه کنید. چه چیزی روی آن است؟ خون و خاکستر. خدا در مورد این دو برادر و پرستش آنها چه نظری داشت؟

خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ولی قائن و هدیه اش را منظور نداشت. (پیدایش ۴: ۴-۵).

گفته نشده خدا چگونه نشان داد که قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قائن را رد کرد. کتاب مقدس فقط می‌گوید:

به ایمان بود که هابیل قربانی‌ای نیکوتر از قربانی قائن به خدا تقدیم کرد، و به سبب همین ایمان، درباره او شهادت داده شد که پارساست، زیرا خدا درباره هدایای او به نیکویی شهادت داد. (عبرانیان ۱۱: ۴).

هابیل به خاطر اعتماد به خدا و طرح او بود که بخشیده و پارسا شمرده شد. این هدیه خدا به هابیل بود.

خدا گناهان او را بر بره قرار داده بود. بره به جای هابیل مُرد. خون بره ریخته شده بود و بدن آن سوخته و تبدیل به خاکستر شد.

خشم عادلانه خدا علیه گناه، به جای هابیل، بر آن بره قرار گرفته بود. چرا خدا از بره قربانی شده هابیل خشنود بود؟ چون این اشاره به نجات‌دهنده‌ای داشت که قرار بود روزی بدهی گناه جهان را پردازد.

اکنون هابیل به واسطه ایمانش به طرح خدا، در رابطه‌ای درست با او قرار گرفت. بعدها وقتی هابیل درگذشت، به جای آن که برای همیشه از خدا جدا شود، به نزد خدا رفت که اکنون دوست او بود. قانون قربانی گناه، بر قانون گناه و مرگ پیروز شد.

قائن با دعاهایش به درگاه خدا می‌رفت، اما قانون او را نادیده می‌گرفت که می‌گوید گناه باید با مرگ مجازات شود. قائن شخصی مذهبی بود، اما رابطه‌ی درستی با خدا نداشت. هنوز قانون گناه و مرگ همچون ابری سیاه بر او سایه افکنده بود. او فقط زمانی می‌توانست دوستی با خدا را به دست بیاورد که به او و به طرحش اعتماد کند. او با خدا همچون داور خود مواجه خواهد شد.

بعضی از افراد می‌کوشند از قائن دفاع کنند، و می‌گویند: «قائن کشاورز بود. او آنچه را که داشت، آورد.» اما خدا آنچه را که او داشت، نمی‌خواست. قائن می‌توانست مقداری از سبزیجات خود را با یکی از بره‌های هابیل مبادله کند، یا می‌توانست دست خود را بر بره هابیل بگذارد و در همان مَدَبِحِ خدا را بپرستد.

قائن چه کرد؟

آیا او توبه کرد و با هدیه‌ای درست به حضور خدا آمد؟



صحنه ۲۴ نخستین قتل

خداوند هدیه قائن را رد کرده بود، اما هنوز او را دوست داشت و او را تشویق کرد تا توبه کند. توبه کردن یعنی چه؟

فرض کنید قصد دارید به شهر مشخصی سفر کنید. پس از سوار شدن به قطار، متوجه می شوید که سوار قطار اشتباهی شده‌اید.

چه می کنید؟ اشتباه خود را می پذیرید، از قطار پیاده شده، سوار قطار درست می شوید. توبه یعنی همین. توبه یعنی «تغییر دادن ذهن، دست کشیدن از آنچه دروغ است و پذیرش آن چیزی که حقیقت است.» توبه کردن در حضور خدا به این معنا نیست که خود را به خاطر گناهانمان تنبیه کنیم، بلکه به این معناست که گناه خود را آنگونه ببینیم که خدا می بیند.

خدا می خواست قائن توبه کند - یعنی از تکیه به راههای خودش دست بردارد و به راههای خدا تکیه کند و از آنها پیروی نماید.

پس قائن بسیار خشمگین شد و دلریش گشت.

آنگاه خداوند به قائن گفت: «از چه سبب خشمگینی و چرا دلریش گشته‌ای؟ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» (پیدایش ۴: ۵-۷)

قائن مغرورتر از آن بود که توبه کند. او به خاطر برادرش رسوا شده بود! می خواست خود را از این رسوایی برهاند و آبرویش را به روش خودش بار دیگر به دست بیاورد!

قائن به برادر خویش هابیل گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و چون در صحرا بودند، قائن بر برادرش هابیل برخاست و او را کشت.

آنگاه خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟»

گفت: «نمی دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟»

خداوند فرمود: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی آورد.» (پیدایش ۴: ۸-۱۰)

روح و جان هابیل نزد خدا رفته بود تا با او باشد، اما بدن او به خاک بازمی گشت تا روزی در آینده، خدا آن خاک را به بدنی پر جلال و مناسب برای ابدیت، تبدیل کند.

در مورد قائن، خدا به او فرصتی دوباره برای توبه بخشید، اما او آن را رد کرد.

پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت. (پیدایش ۴: ۱۶)

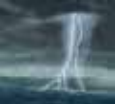
قائن با روحیه‌ای نافرمان و مغرور، به سمت شرق رفت و شهری بنا کرد.

او و همسرش، فرزندان بسیاری داشتند. نوادگان آنها کسانی بودند که نخستین ابزارهای فلزی و آلات موسیقی را ساختند.

نسل قائن بسیار باهوش بودند،

اما خداشناس نبودند.





صحنه ۲۵ شکبایی و داوری

ده نسل طولانی پس از آنکه آدم مرتکب نخستین گناه شد، خدا در مورد خانواده بشری چنین گزارش غم‌انگیزی داد:

شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس. (پیدایش ۵:۶).

اما یک خانواده در جهان هنوز به خدا توکل داشت.

نوح در نظر خداوند فیض یافت.

پس خدا به نوح گفت: «پایان تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا زمین به سبب آنان آکنده از خشونت شده است. اینک آنان را با زمین نابود خواهیم کرد. پس برای خود کشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجره‌هایی در آن بنا کن، و درون و بیرونش را قیراندود نما. آن را اینگونه بساز...» (پیدایش ۸:۶، ۱۳-۱۵).

این کشتی بزرگ و سه‌طبقه، که طولش یک و نیم برابر زمین فوتبال بود، جای کافی برای سکونت یک جفت از همه انواع حیوانات و هفت جفت از حیوانات برای قربانی گناه، داشت. کشتی دارای سیستم تهویه و یک در بزرگ بود.

نوح به همراه همسر خود، سه پسر و همسران ایشان، به مدت یک قرن کامل، مشغول ساختن کشتی بود. نوح در حین کار، به مردم دنیا هشدار می‌داد که داوری خدا خواهد آمد، اما مردم فقط او را مسخره می‌کردند.

سرانجام کشتی آماده شد. خانواده نوح آذوقه مورد نیاز را در آن انبار کرده بودند. خدا، حیوانات، خزندگان، حشرات و پرندگان را به کشتی آورد. چه منظره شگفت‌انگیزی بود آن هنگام که آنها وارد کشتی می‌شدند و در داخل هزاران اتاقک آن قرار می‌گرفتند!

نوح و خانواده‌اش نیز داخل شدند. آیا فرد دیگری هم به این مکان امن آمد؟ نه! سپس خدا در را بست. ابرهای خشمگین، کره خاکی را پوشاندند، و رعد و برق، آسمان تیره را روشن می‌کرد.

در همان روز، همه چشمه‌های ژرفای عظیم فوران کرد و پنجره‌های آسمان گشوده شد. و باران چهل روز و چهل شب بر زمین فرو بارید. (پیدایش ۱۱:۷-۱۲).

این بدترین بلای طبیعی در تاریخ بود. به غیر از آن هشت نفری که در کشتی پناه گرفته بودند، تمام بشریت هلاک شد. دنیای مغرور و بی‌ایمان، حقیقت را آموخت، اما خیلی دیر.

بقایای فسیل‌ها و گزارش‌های زمین‌شناسی، روایت کتاب مقدس را تأیید می‌کنند. از صحرای آفریقا گرفته تا کوه‌های هیمالیا، می‌توان فسیل‌های دریایی را در بیابانها و کوه‌های وسیع زمین یافت.

خدا به خاطر رحمتش، صبور است، اما در عدالتش، گناه را داوری می‌کند.



صحنه ۲۶ آغازی دوباره

پس، چه اتفاقی برای نوح، خانواده‌اش و حیواناتِ درون کشتی افتاد؟ آنها از داوریِ خدا نجات یافتند.

خدا نوح و همهٔ وحوش و چارپایان را که با او در کشتی بودند به یاد آورد، و خدا بادی بر زمین وزانید و آب فروکش کرد. (پیدایش ۱:۸).

آن کشتیِ عظیم همچنان شناور بود، تا اینکه سرانجام بر کوه آرات قرار گرفت، که کوهی بزرگ با دو قله در شرق ترکیه است.

نوح، سه بار کبوتری را فرستاد تا ببیند آیا خشکی‌ای یافت می‌شود یا نه. بار اول، کبوتر بازگشت. بار دوم، با برگ زیتونی بر منقارش برگشت. بار سوم، کبوتر دیگر بازنگشت. او آشیانه‌ای یافته بود! نوح پی بُرد که زمانِ خروج از کشتی فرارسیده است. از زمانی که طوفان آغاز شده بود، یک سالِ کامل می‌گذشت.

آیا می‌دانید نوح پس از خروج خانواده‌اش و حیوانات از کشتی، نخستین کاری که کرد، چه بود؟

نوح مَدَبِجی برای خداوند بنا کرد و از همهٔ چارپایانِ طاهر و از همهٔ پرندگانِ طاهر گرفته، قربانی‌های تمام‌سوز بر مذبح تقدیم کرد. و رایحهٔ خوشایند به مشام خداوند رسید... (پیدایش ۸:۲۰-۲۱).

عدالت و رحمتِ خداوند، تغییر نکرده بود. جریمهٔ گناه هنوز باید با مرگ پرداخت می‌شد. به همین دلیل بود که نوح، خون مخلوقاتِ بی‌گناه را ریخت و بدن‌هایشان را بر مذبح سوزانید تا بین آسمان و زمین، و بین خدا و انسان قرار گیرند. چنین قربانی‌هایی به مسیح موعود و بی‌گناه اشاره داشتند که می‌بایست روزی به زمین می‌آمد تا بهای واقعی برای گناه را فراهم نماید.

آنگاه خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پُر سازید.» (پیدایش ۱:۹).

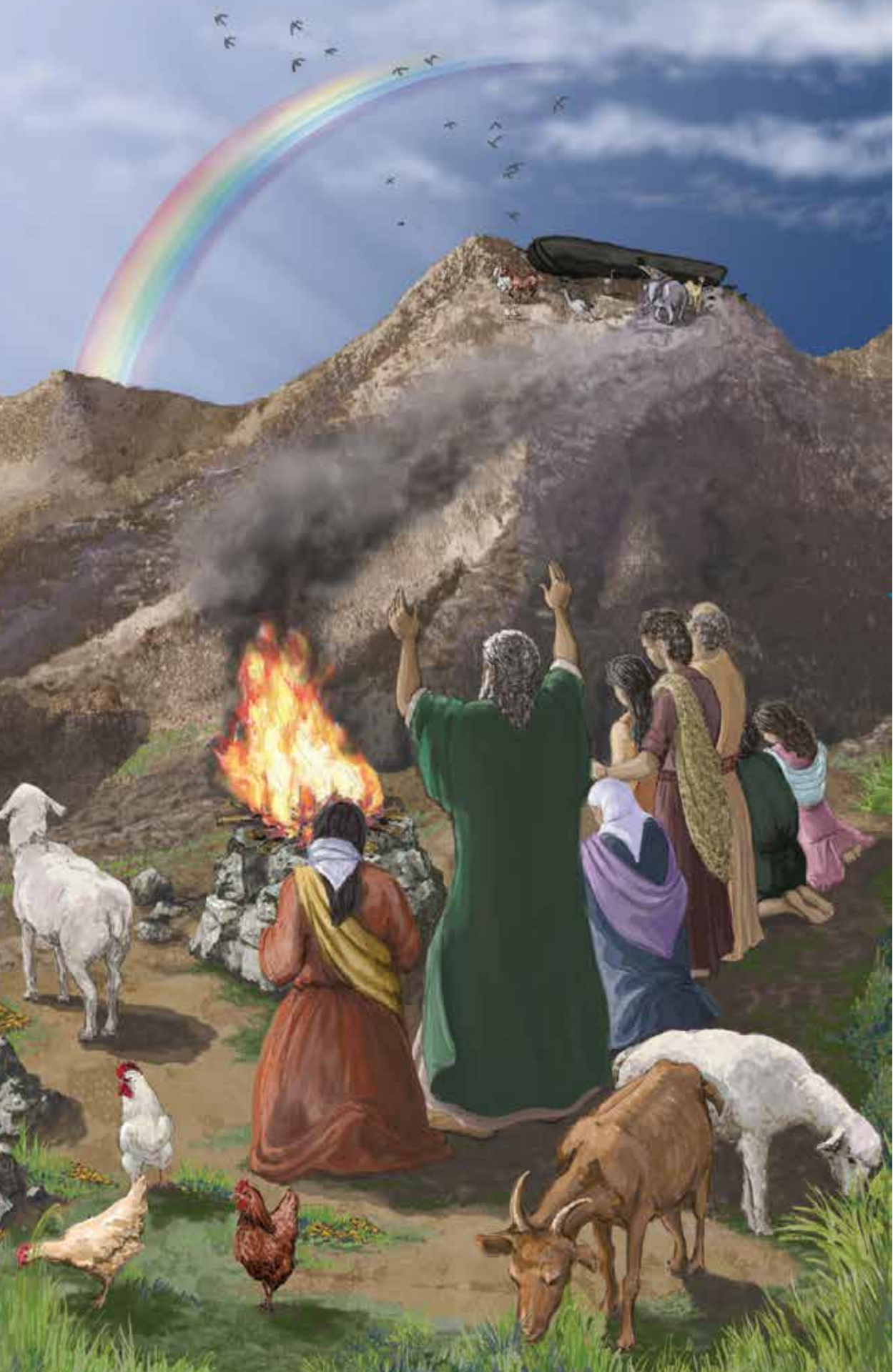
همچنین خداوند خدا عهدی با سیارهٔ زمین بست:

«رنگین‌کمانِ خود را در ابر قرار داده‌ام، و آن نشانِ عهدی خواهد بود که میان من و زمین است... آنها دیگر هرگز سیل نخواهد شد تا هر ذی‌جسد را هلاک کند.» (پیدایش ۹:۱۳، ۱۵).

خدا به‌عنوان مظهر عهد خود، رنگین‌کمانی باشکوه بر فراز آسمانِ ابری نمایان ساخت. خدا وعده داد که دیگر هرگز سیلی جهانی نخواهد فرستاد.

رنگین‌کمان یادآوری می‌کند که خدا، خواه به جهت تنبیه نمودن و خواه به جهت حفاظت کردن، همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند.

همیشه.



صحنه ۲۷ برج تکبر



اکثر افراد، حتی وقتی از موهبتِ آغازی جدید بهره‌مند شدند، پس از چند نسل به خدا پشت کردند تا راههای خود را دنبال کنند. به‌طور مثال، خدا به انسانها امر فرموده بود که پراکنده شوند و «زمین را پُر سازند.» (پیدایش ۸:۱؛ ۹:۱). اما انسان چه کرد؟

کتاب مقدس می‌فرماید:

تمامی زمین را یک زبان و یک گفتار بود.

چون مردم از مشرق کوچ می‌کردند، در سرزمین شِنعار (در عراق امروزی) دشتی هموار یافتند و در آنجا ساکن شدند. آنان به یکدیگر گفتند: «بیایید خشت‌ها بزنیم و آنها را خوب بپزیم.»

ایشان را خشت به‌جای سنگ و قیر به‌جای ملاط بود.

آنگاه گفتند: «بیایید شهری برای خود بسازیم و برجی که سر به آسمان ساید، و نامی برای خود پیدا کنیم، مبادا بر روی تمامی زمین پراکنده شویم.» (پیدایش ۱۱:۴-۱۱).

بناکندگان این شهر می‌خواستند مردم به‌جای ستایش نام عظیم خداوند، آنان را بستایند. ایشان نیز همچون شیطان، تحت حاکمیتِ روحیهٔ غرور و گردن‌کشی قرار داشتند.

ایشان با اقدام به ساختن «برجی که سر به آسمان ساید»، شبیه مردم مذهبی امروز بودند که امیدوارند با تلاشهای خود به آسمان برسند. این مردم نیز همانند فائِن، مذهبی بودند، اما اعتنایی به روش خدا برای بخشش و عادل‌شمردگی نمی‌کردند. آنها به خدا و نقشهٔ او اعتماد نکردند.

پس خداوند خدا فرمود:

«اکنون فرود آییم و زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را درنیابند.»

به این شکل، خداوند آنان را بر روی تمامی زمین پراکنده ساخت؛ و این باعث توقف بنای شهر شد. از این رو، آنجا را بابل نامیدند، زیرا در آنجا خداوند زبان همهٔ جهانیان را مغشوش ساخت. از آنجا، خداوند ایشان را بر روی تمامی زمین پراکنده کرد. (پیدایش ۱۱:۷-۹).

خداوند به هر خاندان یا طایفه‌ای، زبانی متفاوت داد، و با این کار، طرح ساختمانی ایشان را متوقف ساخت. مردم چاره‌ای نداشتند جز ترک بابل و پُر ساختن زمین، درست همانطور که خدا فرمان داده بود.

این مردم، بنای برج را به پایان نرساندند،

اما طرح‌های خدا درست طبق برنامه پیش می‌رفت.





صحنه ۲۸ خدا ابراهیم را فرامی خواند

از روزگار نوح پیامبر، ده نسل گذشته بود. شیطان تسلط زیادی بر قومها پیدا کرده بود، یا این طور به نظر می رسید.

مردم به جای توکل به خدا، به مذاهب خودشان اعتماد داشتند. برخی از قومها، خورشید را به جای کسی که آن را ساخته بود، می پرستیدند. دیگران در برابر ماه سجده می کردند.

حدود سال ۱۹۲۵ پیش از میلاد بود.

در سرزمینی در شمال شرقی عربستان، مردی سالخورده به نام آبرام زندگی می کرد. بعدها خدا نام او را به ابراهیم تغییر داد، یعنی «پدر مردمانی بسیار».

ابراهیم ۷۵ ساله بود. همسرش سارا، ۶۵ ساله بود و فرزندی نداشت. والدین آنها و همسایگانشان، بت پرست بودند، یعنی به جای پرستش خالق، مخلوقات را می پرستیدند.

خداوند به آبرام گفت،

«از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدرت بیرون بیا و به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو.»

«از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱: ۱۲-۳)

خدا می خواست با ابراهیم عهدی ببندد. اگر او خاندان پدرش را ترک می کرد و به سرزمینی نا آشنا می رفت، آنگاه خدا دو کار بزرگ با او انجام می داد:

۱- خدا، ابراهیم را پدر ملتی بزرگ می ساخت.

۲- خدا از طریق این ملت جدید، همه قومها را برکت می داد.

اگر ابراهیم به خدا اعتماد کرده، از او پیروی می کرد، پدر قومی می شد که از آن، انبیا، کتاب مقدس و نجات دهنده جهان پدید می آمدند.

ابراهیم چه کرد؟

به ایمان بود که ابراهیم هنگامی که فرا خوانده شد، اطاعت کرد و حاضر شد به جایی رود که بعدها به میراث می یافت؛ و هر چند نمی دانست کجا می رود، روانه شد. (عبرانیان ۱۱: ۸).

برای ابراهیم و همسرش ساده نبود که بستگانشان را ترک کنند و از مذهب خانوادگی خود روی برگردانند. با این حال، تصمیم گرفتند انتقادهای اجتماعشان را تحمل کنند تا از خدای یگانه و حقیقی پیروی نمایند.

اعتماد به خدا و اطاعت از او، همیشه ساده نیست، اما همیشه بهترین است.





صحنه ۲۹ وفاکننده به عهد

ابراهیم و همسرش سالخورده بودند و فرزندى نداشتند. اما خدا وعده داد بود که ابراهیم را پدر ملتی بزرگ بسازد.

ابراهیم به وعده «ناممکن» خدا چه واکنشی نشان داد؟

ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد، و او دوست خدا خوانده شد. (یعقوب ۲: ۲۳ و پیدایش ۱۵: ۶).

ابراهیم همانند تمامی نسل آدم، گناهکار بود، اما مانند نوح و هابیل، قربانی گناه به خدا تقدیم کرد. از آنجایی که ابراهیم به خدا و وعده‌هایش ایمان آورد، خدا این را برای وی در آسمان، پارسایی به حساب آورد و به او هدیه زندگی جاودان بخشید. سارا نیز به خدا اعتماد کرد و خدا پارسایی او را نیز اعلان نمود.

اما صبرکردن، سخت است.

آنها پس از آن که ده سال در سرزمین فلسطین به سر برده بودند و برای بارداری سارا امید داشتند و دعا می‌کردند، تصمیم گرفتند به خدا «کمک کنند» تا به وعده‌اش عمل کند و پسری به ابراهیم ببخشد. سارا طبق یک رسم محلی، کنیز مصری خود، هاجر را به ابراهیم داد. او با هاجر همبستر شد و هاجر باردار شد و پسری زایید. نام او را اسماعیل گذاشتند.

حدود ۱۳ سال بعد، وقتی ابراهیم ۹۹ ساله و سارا ۸۹ ساله بود، خدای قادر مطلق بار دیگر بر آنها ظاهر شد. او به آنها گفت که پسری خواهند داشت و او را اسحاق خواهند نامید. همچنین خداوند به ابراهیم فرمود:

«و اما در خصوص اسماعیل، او را برکت خواهم داد... اما عهد خویش را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که سارا او را سال دیگر در همین وقت برای تو خواهد زایید.» (پیدایش ۱۷: ۲۰-۲۱).

یک سال بعد، سارا، اسحاق را که پسر وعده بود، به دنیا آورد.

به تصویر نگاه کنید. آیا ابراهیم و همسرش را می‌بینید که در شب، به آسمان نگاه می‌کنند؟ آنها به وفاداری خدا فکر می‌کنند. بعدها، هاجر و اسماعیل به جایی دور فرستاده شدند، اما خدا با آنها نیز نیکو بود.

باری، خدا با آن پسر بود و او بزرگ شد. او در صحرا سکونت اختیار کرد و تیراندازی ماهر گشت. او در صحرای فاران زندگی می‌کرد و مادرش زنی از سرزمین مصر برایش گرفت. (پیدایش ۲۱: ۲۰-۲۱).

اسماعیل، پدر قوم نیرومند عرب شد، قومی که خدا به طریق‌های مختلف برکتشان داده است. اما اسحاق در خانه ماند تا از رمه و گله پدرش مراقبت کند.

بعضی اوقات، اسحاق به پدرش کمک می‌کرد تا بره‌ای سالم انتخاب کرده، آن را ذبح کند و بر مذبح برای گناهانشان بسوزاند.

اما نه اسحاق و نه پدرش نمی‌توانستند تصور کنند خدا قرار است چه قربانی‌ای از ایشان مطالبه کند.





صحنه ۳۰ سخت‌ترین آزمایش

خدا برنامه‌ریزی کرد تا از ابراهیم و پسرش استفاده کند و پیشگویی‌ها و تصاویری از نقشه‌اش را به دنیا ارائه دهد، نقشه‌ای برای نجات گناهکاران از گناه و مرگ. همچنین خدا مقرر فرمود ایمان ابراهیم را به سختی بیازماید؛ خدا از ابراهیم خواست کاری هولناک انجام دهد، کاری که تا وقتی آزمایش به پایان نمی‌رسید، منطقی به نظر نمی‌آمد.

ابراهیم در این مرحله از زندگی‌اش به خدا اطمینان محض داشت. ابراهیم خدا را می‌شناخت. او می‌دانست که خدا نیکو و عادل است. با این حال، آیا ابراهیم قادر بود به خدا اعتماد کرده، از او اطاعت نماید، حتی اگر کاری که خدا از او خواسته بود، اشتباه به نظر می‌رسید؟

در اینجا روایت را مستقیماً از کتاب مقدس می‌خوانیم:

ایامی چند پس از این وقایع، خدا ابراهیم را آزموده،

بدو فرمود، «ای ابراهیم!»

پاسخ داد، «لبیک!»

گفت: «پسرت را که یگانه پسر توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بگیر و به سرزمین موریا^{۱۱} برو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کن.»

پس صبح زود، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را زین کرد و دو تن از نوکران خویش را با پسرش اسحاق برگرفته، هیزم برای قربانی تمام‌سوز شکست و به سوی جایی که خدا به او گفته بود، روانه شد.

روز سوم، ابراهیم چشمانش را برافراشت و آنجا را از دور دید. آنگاه به نوکرانش گفت، «شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدانجا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم.»

ابراهیم هیزم قربانی تمام‌سوز را برگرفته، بر پسر خویش اسحاق نهاد، و آتش و چاقو را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می‌رفتند.

و اما اسحاق به پدرش ابراهیم گفت، «پدر؟»

پاسخ داد، «بله، پسرم؟»

گفت، «این از آتش و هیزم، ولی بره قربانی تمام‌سوز کجاست؟»

ابراهیم پاسخ داد، «پسرم، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.»

پس هر دو با هم می‌رفتند. (پیدایش ۲۲: ۱-۸).



صحنه ۳۱ پسر محکوم شده



آیا شنیدید ابراهیم پیش از آن که خود و پسرش از کوه قربانی بالا بروند، به خادمانش چه گفت؟

«پرستش کرده، نزد شما باز آییم.»

اگر قرار بود پسر ابراهیم ذبح شده، بدنش سوزانده شود، چطور می‌توانست باز گردد؟ کتاب مقدس می‌فرماید،

ابراهیم چنین اندیشید که خدا قادر است حتی مردگان را زنده کند. (عبرانیان ۱۱: ۱۹).

خدا وعده داده بود اسحاق را پدر ملت جدیدی بسازد (قرار بود نجات‌دهنده موعود از آن ملت بیاید). خدا نمی‌تواند دروغ بگوید. همین برای ابراهیم کافی بود.

در این حین، اسحاق به چه می‌اندیشید؟ او می‌دانست که گناهکار و سزاوار است که به‌خاطر گناهانش بمیرد. همچنین می‌دانست خدا جایگزینی برای این کار می‌پذیرد. اما امروز آنها داشتند بدون بره یا قوچی به محل قربانی می‌رفتند! این منطقی نبود! پس اسحاق به پدرش گفت:

«این از آتش و هیزم، ولی بره قربانی تمام سوز کجاست؟»

ابراهیم پاسخ داد: «پسر، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.»

حال بیایید بقیه ماجرا را بخوانیم:

چون به‌جایی که خدا به ابراهیم گفته بود رسیدند، او در آنجا مذبحی بنا کرد و هیزم بر آن چید، و پسرش اسحاق را بسته، او را بر مذبح، روی هیزم گذاشت.

آنگاه دست دراز کرد و چاقو را گرفت تا پسر خود را ذبح کند.

اما فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد، «ابراهیم! ابراهیم!»

پاسخ داد: «لبیک!»

فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسر، آری یگانه پسرت را، از من دریغ نداشتی.» (پیدایش ۲۲: ۹-۱۲).

ابراهیم و پسرش شادمان شدند! اما قربانی مورد نیاز چه شد؟

ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی را دید که با شاخ‌هایش در بوته‌ای گرفتار شده بود. (پیدایش ۲۲: ۱۳).

پسر ابراهیم از جریمه مرگ رهایی یافت.

خدا، جایگزینی تدارک دیده بود!





صحنه ۳۲ تصویرها و نبوت‌ها

خدا چطور پسر محکوم به مرگ ابراهیم را نجات داد؟ او حیوانی بی‌عیب و بی‌گناه را مهیا ساخت تا به‌جای او بمیرد.

ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی را دید که با شاخ‌هایش در بوته‌ای گرفتار شده بود. ابراهیم رفته، قوچ را گرفت و آن را به‌جای پسرش، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کرد. (پیدایش ۲۲: ۱۳).

همه این وقایع، نقشه خدا برای فرستادن نجات‌دهنده‌ای مقدس به زمین را به تصویر می‌کشند که می‌بایست مطالبات قانون‌گناه و مرگ را پرداخت کرده، گناهکاران را از هر ملت جهان رهایی بخشد.

پس ابراهیم آن مکان را «خداوند فراهم خواهد کرد» نامید. و تا امروز نیز گفته می‌شود، «بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد.» (پیدایش ۲۲: ۱۴).

چرا ابراهیم نام آن کوه را به‌جای «خداوند فراهم کرده است»، گذاشت «خداوند فراهم خواهد کرد»؟ مگر نه آن که خدا یک جایگزین فراهم کرده بود؟ ابراهیم نبی با نامیدن آن کوه به‌عنوان «خداوند فراهم خواهد کرد»، روزی را پیشگویی نمود که بر همان کوه، خود خدا، یک قربانی با خونی گرانبها را فراهم خواهد کرد که خدا آن را به‌عنوان پرداخت کامل بدهی گناه جهان خواهد پذیرفت، تا هرکس که به آن قربانی ایمان بیاورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان یابد.

حدود ۱۹۰۰ سال پس از آن که ابراهیم نبی قوچ را بر مذبح نهاد، خود نجات‌دهنده موعود به این رویداد تاریخی نگریسته و خواهد گفت:

«پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند؛ و آن را دید و شادمان شد.» (یوحنا ۸: ۵۶).

در همان حال که از قوچ، دودی به آسمان بلند می‌شد، خدا به ابراهیم قربانی سوختنی آینده را که قرار بود بر قلّه همین کوه قربانی شود، برای لحظه‌ای نمایان کرد.

ناگهان، پاسخ ابراهیم به سؤال پسرش که «بره کجاست؟»، معنایی عمیق‌تر یافت. «پسرم، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» (پیدایش ۲۲: ۸).

خدا برای ابراهیم و پسرش هنوز بره‌ای فراهم نکرده بود. او یک قوچ فراهم کرده بود.

«بره» کجا بود؟

خدا خودش در زمان مناسب، پاسخ را مهیا خواهد نمود.





صحنه ۳۳ خدایی وفادار و قدوس

آیا آن دو وعده بزرگی را که خدا به ابراهیم داد، به یاد دارید؟ نخست خدا گفته بود:

«از تو قومی بزرگ پدید خواهیم آورد.» (پیدایش ۱۲: ۲).

خدا به وعده خود وفا کرد. ابراهیم، اسحاق را آورد، اسحاق یعقوب را، و یعقوب صاحب دوازده پسر شد که خانواده‌هایشان، دوازده قبیله اسراییل را تشکیل دادند. خدا همچنین فرمود:

«همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲: ۳).

خدا این بخش از وعده‌اش را نیز به انجام خواهد رساند. او از طریق عمل کردن با این ملت خاص که اکثر اوقات، طغیانگر بودند، می‌خواست خود را به تمام مردم جهان بشناساند و نشان دهد که گناهکاران چگونه می‌توانند نزد او بیایند. هرگاه خدا از این قوم حفاظت می‌کرد، در واقع از طرح خود برای برکت دادن من و شما محافظت می‌نمود، زیرا از طریق این ملت بود که انبیا و کتب مقدس و نجات‌دهنده موعود می‌بایست پدید بیایند.

نقشه پنهان خدا پیش می‌رفت.

حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد، خدا موسی را که از نسل ابراهیم بود، فراخواند تا نبی او شود. موسی، پنج کتاب نخست کتاب مقدس را نوشت. همچنین خدا موسی را به کار برد تا سه میلیون نفر از نسل ابراهیم را رهبری کند تا از چهار قرن بردگی رهایی یابند. خدا خودش آنان را از میان صحرای سوزان هدایت کرد، با ستونی از ابر که طی روز سایه ایجاد می‌کرد و ستونی از آتش که در شب روشنایی می‌بخشید. خدا با دست زور آورش، از میان دریای سرخ راه گریزی برایشان گشود، به آنها از آسمان نان بخشید و از صخره آب عطا فرمود و آنها را به کوه سینا آورد.

آنجا، در پای کوه سینا، خدا به قومش فرمود:

«شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود.» (خروج ۱۹: ۶).

خدا می‌خواست این قوم، مقدس باشند، یعنی جدا شده برای او و متمایز از اقوام پیرامونشان. اما این مردم معنای مقدس بودن را درک نمی‌کردند. آنها خود را گناهکارانی در مانده تلقی نمی‌کردند. فکر می‌کردند که به نحوی، می‌توانند لطف خدا را به دست آورند. خدا برای آن که به آنها درسی درباره خشم سوزاننده‌اش بر ضد گناه بدهد، با جلوه‌ای از لرزش زمین و آتش سوزان و آواز کرنا نزول نمود.

کوه سینا را دود فراگرفته بود، زیرا خداوند در آتش بر آن نازل شده بود. دود آن همچون دود کوره بالا می‌رفت، و تمامی کوه به شدت می‌لرزید. چون آواز کرنا بس بلندتر و بلندتر می‌شد، موسی سخن می‌گفت و خدا به صدا او را پاسخ می‌داد. (خروج ۱۹: ۱۸-۱۹).

خدا به آدم یک فرمان داده بود.

اما قصد داشت به این قوم جدید، ده فرمان بدهد.





بیشتر افراد این قوم فکر می‌کردند به قدر کافی خوب هستند که قوم خدا باشند. بنابراین، خدا به آنها «ده فرمان» را داد، نخست در صدای رعد از کوه سینا، و سپس بر دو لوح سنگی. بیاید «ده فرمان» را بخوانیم (در سمت راست، به اختصار و برگرفته از خروج ۲۰).
خدا به موسی فرمود که ایشان می‌بایست از تمام این ده حکم به‌طور کامل اطاعت کنند.
«ملعون باد آن که کلمات این شریعت را تصدیق ندارد.» (تثنیه ۲۷: ۲۶).

فکر می‌کنید مردم پس از شنیدن این ده فرمان، چه احساسی داشتند؟ آیا فکر می‌کنید آنها هنوز بر این باور بودند که به قدر کافی خوب هستند؟ شما چگونه؟ آیا فکر می‌کنید به اندازه کافی خوب هستید تا در پادشاهی کامل خدا زندگی کنید؟

دوباره فرمان اول را بخوانید: «تو را خدایان دیگر جز من مباد.» آیا همواره خدا را در جایگاه اول قرار داده‌اید؟ اگر نه، در نگاه داشتن این فرمان شکست خورده‌اید. شماره پنج را بخوانید. «پدر و مادر خود را گرامی دار.» حتی اگر نسبت به پدر یا مادر خود نافرمانی کرده باشید، از نظر خدا گناهکارید. حال به فرمان هشتم نگاه کنید. «دزدی مکن.» اگر حتی چیزی را که متعلق به شما نیست، برداشته یا در امتحانی تقلب کرده باشید، این قانون را شکسته‌اید. آیا تا به حال دروغی گفته‌اید؟ در این صورت، از فرمان نهم اطاعت نکرده‌اید. فرمان آخر می‌گوید حتی تمایل به تصاحب آنچه متعلق به دیگری است، اشتباه است. خدا گناه را در قلب ما می‌بیند. چه تعداد گناه موجب نابودی رابطه آدم و حوا با خدا شد؟ تنها یک گناه. معیار کامل خدا تغییری نکرده است.

زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.» (یعقوب ۲: ۱۰).

خدا قدوس است و نمی‌تواند گناه را نادیده بگیرد. آیا دوست دارید با جسد خوکی در حال فاسد شدن، در یک اتاق بمانید؟ گناه ما نیز برای خدا به همین شکل است. درست همانطور که با پاشیدن عطر روی جسدی بدبو، نمی‌توان اتاق را پاکیزه ساخت، هیچ مقدار از تلاشهای مذهبی نیز نمی‌توانند قلب ما را پاک سازند. قانون خدا مانند آینه‌ای که کثافات چهره گناهکار نشان می‌دهد، گناه قلب را نمایان می‌سازد.

درست همانطور که آینه قادر به تمیز کردن صورت نیست، ده فرمان نیز نمی‌تواند قلب را پاک نماید.

زیرا هیچ بشری با به‌جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود، بلکه شریعت، گناه را به ما می‌شناساند. (رومیان ۳: ۲۰).

مهم نیست در نظر خودمان چقدر خوب باشیم، چون برای زندگی با خدا در آسمان، به اندازه کافی خوب نیستیم.

ما به یک نجات‌دهنده نیاز داریم.

فرمان اول: «تو را خدایان دیگر جز من مباد.»

فرمان دوم: «هیچ تمثال تراشیده‌ای برای خود مساز، زیرا من یهوه خدای تو هستم.»

فرمان سوم: «نام یهوه خدایت را به ناشایستگی مبر.»

فرمان چهارم: «روز شبات را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار.»

فرمان پنجم: «پدر و مادر خود را گرامی دار.»

فرمان ششم: «قتل مکن.»

فرمان هفتم: «زنا مکن.»

فرمان هشتم: «دزدی مکن.»

فرمان نهم: «بر هم‌نوع خود شهادت دروغ مده.»

فرمان دهم: «به خانه همسایه‌ات طمع موز. به زن همسایه‌ات یا هیچ چیز دیگر او، طمع مدار.»



صحنه ۳۵ تصویرهای دیگر

«ده فرمان» به آن ملت جدید، معیاری شفاف از نیکی و بدی ارائه نمود. این چیز خوبی بود. اما شریعت خدا خبرهای بدی هم به همراه داشت. شریعت به انسانها نشان می داد که در مشکل بزرگی قرار دارند. انسانها به خاطر گناهانشان باید همگی بمیرند و از خدا جدا بمانند. خبر خوب این بود که خدا هنوز خون ریخته شده برهها، گاوهای نر، بزها و کبوتران را به عنوان پوشاننده گناهانشان قبول می کرد.

بنابراین، در همان روزی که خدا با صدای رعد، «ده فرمان» خود را اعلام می کرد، به موسی فرمود:

«مذبحی برایم بساز ... و بر آن قربانی های تمام سوز خویش تقدیم کن.» (خروج ۲۴:۲۰).

آیا موسی را می بینید که دستش را بر سر بره گذاشته؟ آیا مردم را می بینید که دستانشان را به سمت بره دراز کرده اند؟ از آنجا که آنها خدا و روش بخشایش او را باور دارند، گناهانشان بر بره بی گناه قرار می گیرد. سپس بره بر مذبح قربانی می شود. خون ریخته شده، گناهان قوم را می پوشاند. سپس بدن حیوان، سوخته و خاکستر می شود. خاکسترها به مردم کاری را نشان می داد که خدا با گناهانشان انجام می داد. ایشان بخشیده شدند!

اما این روش، یعنی تقدیم خون حیوانات به منظور بخشایش گناهان، فقط تصویری بود از آنچه خدا واقعاً مطالبه می کرد.

شریعت فقط سایه چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها. از همین رو، هرگز نمی تواند با قربانی هایی که سال به سال پیوسته تکرار می شود، آنان را که برای عبادت نزدیک می آیند، کامل سازد. وگرنه آیا تقدیم آنها متوقف نمی شد؟ زیرا در آن صورت، عبادت کنندگان یک بار برای همیشه پاک می شدند و از آن پس دیگر برای گناهان خود احساس تقصیر نمی کردند.

اما درست برعکس آن اتفاق افتاد. آن قربانی ها هر سال یادآور گناهانند، چرا که ممکن نیست خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد. (عبرانیان ۱۰:۱-۴).

حیوانات به شباهت خدا خلق نشده بودند.

ارزش یک بره، با ارزش یک انسان برابر نیست. همانطور که شما نمی توانید یک ماشین اسباب بازی را بردارید و به بنگاه ماشین بروید و آن را به عنوان بهای یک ماشین واقعی ارائه کنید، خون بره نیز نمی تواند قیمت بالای مورد نیاز برای قانون گناه و مرگ را بپردازد.

قربانی بهتری مورد نیاز بود.

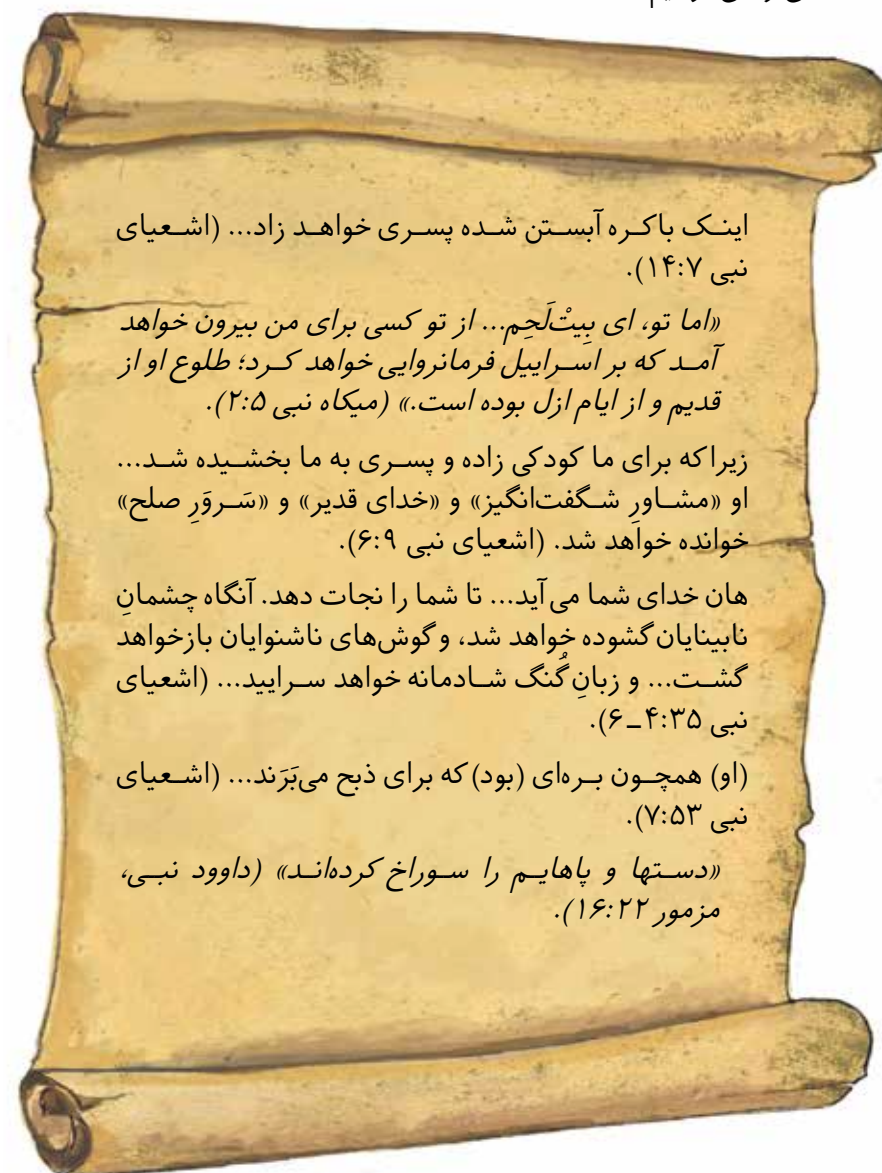
گرچه قربانی حیوانات نمی توانست بدهی گناه جهان را بپردازد، اما به گناهکاران تصویری از کسی ارائه می کرد که می توانست این کار را انجام دهد.



صحنه ۳۶ نبوت‌هایی دیگر



وقتی ظهور نجات‌دهنده بیش از پیش نزدیک می‌شد، خداوند به انبیایش فرمود تا پیشگویی‌های^{۱۲} بیشتری دربارهٔ این مسیح و پادشاه موعود بنویسند. در اینجا چند نمونه از این وعده‌های قدیمی را می‌خوانیم:



اینک باکره آبیستن شده پسری خواهد زاد... (اشعیای نبی ۱۴:۷).

«اما تو، ای بیت‌لجم... از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که بر اسراییل فرمانروایی خواهد کرد؛ طلوع او از قدیم و از ایام ازل بوده است.» (میکاه نبی ۲:۵).

زیرا که برای ما کودکی زاده و پسری به ما بخشیده شد... او «مشاور شگفت‌انگیز» و «خدای قدیر» و «سرور صلح» خوانده خواهد شد. (اشعیای نبی ۶:۹).

هان خدای شما می‌آید... تا شما را نجات دهد. آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد، و گوش‌های ناشنویان باز خواهد گشت... و زبان گنگ شادمانه خواهد سرایید... (اشعیای نبی ۴:۳۵-۶).

(او) همچون بره‌ای (بود) که برای ذبح می‌بَرند... (اشعیای نبی ۷:۵۳).

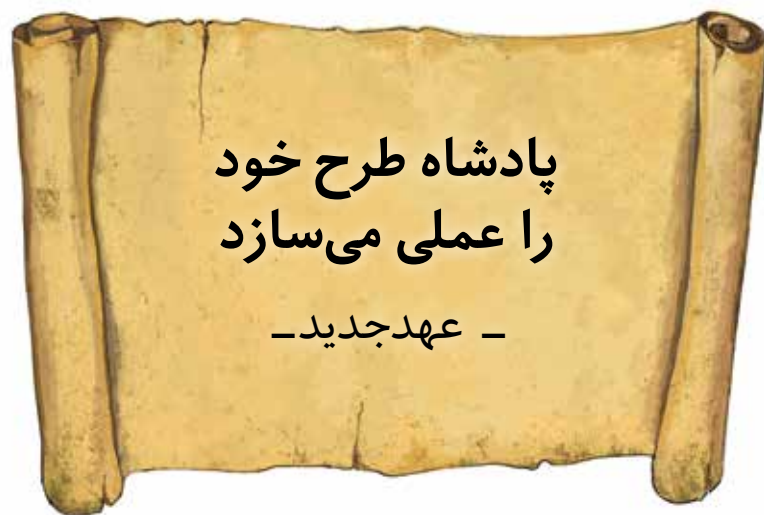
«دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند» (داوود نبی، مزمور ۱۶:۲۲).

نجات‌دهندهٔ موعود، در حال ظهور بود!

اما کی؟ و قرار بود چه کسی باشد؟

این پیشگویی‌ها چگونه می‌بایست به‌انجام برسند؟

بخش دوم



پادشاه طرح خود
را عملی می‌سازد

- عهد جدید -



از نخستین بخش کتاب پادشاه چقدر لذت بردید؟

از عهدقدیم چه آموختید؟

«عهد» به معنای توافق یا پیمان است. مدت‌ها پیش از آن که خدا کتاب «عهدجدید» را بدهد، فرمود:

«اینک روزهایی فرامی‌رسد که من... عهدی تازه خواهم بست.» (ارمیا ۳۱:۳۱).

خدا در عهد نخست خود با قومش، به آنها قوانین بسیاری داد تا قدوسیت خود و گناهکار بودن ایشان را به آنها نشان دهد. همچنین به آنها تصاویر و پیشگویی‌های بسیاری درباره نجات‌دهنده موعود داد. انبیاء در کتاب «عهدقدیم» پیشگویی کردند که: مسیح و پادشاه موعود خواهد آمد. اما در کتاب «عهدجدید» می‌خوانیم که این مسیح و پادشاه موعود آمده است.

عهد جدید شامل «انجیل» است. انجیل یعنی «خبر خوش». انجیل با این کلمات شروع می‌شود:

کتاب تاریخچه عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم: اسحاق را آورد، اسحاق، یعقوب را... (متی ۱:۱ و ۲).

کتاب مقدس، نام به نام زنجیره ناگسسته‌ای از نسل‌ها را از ابراهیم تا عیسی ثبت کرده است. خدا با فرستادن نجات‌دهنده‌ای از نسل ابراهیم، به وعده خود مبنی بر برکت دادن همه قوم‌ها وفا نمود.

کتاب «عهدجدید»، شامل چهار انجیل است. چرا چهار تا؟ چرا فقط یکی نه؟ در «عهدقدیم» خدا به موسی فرمود:

«به گواهی دو یا گواهی سه شاهد، هر سخنی ثابت خواهد شد.» (تثنیه ۱۹:۱۵).

خدا به منظور تأیید ماجراها و پیام خود، نه فقط دو یا سه نفر، بلکه چهار نفر را برای نوشتن چهار گزارش مجزا درباره زندگی مسیح موعود برگزید. نام آنها متی، مرقس، لوقا و یوحنا است. آنها مانند چهار گزارشگر خبری که یک واقعه را پوشش می‌دهند، هر یک همان ماجرا را بازگو کرده‌اند، اما از چهار دیدگاه مختلف.

«عهدجدید» در مجموع شامل ۲۷ کتاب است. کتاب اعمال رسولان نوشته لوقا، اتفاقات پس از اتمام رسالت مسیح موعود را روایت می‌کند. خدا به پولس (که قبلاً قاتل مسیحیان بود)، یعقوب و یهودا (برادران ناتنی عیسی)، و پطرس و یوحنا (که ماهیگیر بودند) الهام بخشید تا مابقی «عهدجدید» را بنویسند. هر کتاب نکات بیشتری را درباره پادشاه و نقشه‌اش برای تمامی کسانی که او را دوست می‌دارند، آشکار می‌کند.

حال بپردازیم به بقیه ماجرای او.





صحنه ۳۸ ماجرای مریم

اکنون زمان فرارسیده بود. پس از هزاران سال آماده‌سازی، خدا می‌رفت تا نجات‌دهنده و مسیح موعود و پادشاه را به جهان بفرستد.

اما قرار بود او چه کسی باشد؟ و چطور می‌بایست بیاید؟

در زمان هیروودیس، پادشاه یهودیه... جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت، تا نزد باکره‌ای مریم نام برود. مریم نامزد مردی بود، یوسف نام، از خاندان داوود.

فرشته وی را گفت: «ای مریم مترس! لطف خدا شامل حال تو شده است. اینک آبستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را عیسی خواهی نهاد. او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوند خدا تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود. او... سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود.»

مریم از فرشته پرسید: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده‌ام؟»

فرشته پاسخ داد: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقس، پسر خدا خوانده خواهد شد.» (لوقا ۱: ۵، ۲۶-۲۷، ۳۰-۳۵).

چرا جبرائیل، عیسی را «پسر خدا» نامید؟

بعضی فکر می‌کنند منظور اینست که خدا زنی اختیار کرد و صاحب پسری شد. اما معنای آن این نیست. اگر شما از قاره آفریقا باشید، ممکن است برخی شما را «پسر آفریقا» بنامند. آیا منظور این است که آفریقا ازدواج کرده و صاحب پسری شده؟ نه! این یعنی اینکه شما از آفریقا آمده‌اید.

مسیح موعود، «پسر خدا» نامیده می‌شود، چون از جانب خدا آمد. او وارد خانواده آدم شد که در اثر گناه، ویران شده بود، اما در اصل، از آن نبود. او خود «کلام خدا»، روح خدا و «پسر» اوست.

در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت... و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی. (یوحنا ۱: ۱-۳ و ۱۴).

آیا وعده خدا را در روزی که آدم میوه ممنوعه را خورد، به یاد می‌آورید؟ خدا اعلام فرموده بود که از «نسل زن»، سر مار را خواهد کوبید.

آن فرزندی موعود اکنون در رحم یک دختر باکره بود.

آینده نشان خواهد داد که او چگونه سر مار را می‌کوبد.





صحنه ۳۹ ماجرای یوسف

مریم در عقد یوسف بود که در شهر کوچک ناصره به نجاری اشتغال داشت، شهری در سرحدّات شمالی فلسطین.

مریم و یوسف هر دو یهودی بودند که تبارشان به داوود پادشاه، و از طریق او، به ابراهیم می‌رسید. یوسف می‌توانست شاهزاده‌ای باشد، اما کشورش تحت اشغال روم بود. سربازان رومی در خیابانها گشت می‌زدند. یهودیانی که مظنون به خیانت بودند، دستگیر و مصلوب می‌شدند. خراجگیران، مردم را می‌چاپیدند. زندگی تلخ بود.

اما یوسف هیچان زده بود. قرار بود او به زودی مریم را به همسری خود درآورد. او سخت کار می‌کرد تا جایی را فراهم کند که پس از جشن عروسی، بتوانند با یکدیگر در آن زندگی کنند. سپس یک روز خبر تکان‌دهنده‌ای شنید: مریم باردار بود.

فکر می‌کنید به یوسف چه احساسی دست داد؟ ظاهر قضیه این بود که مریم به او خیانت کرده است.

یوسف دل‌شکسته بود، اما می‌خواست کار درست را انجام دهد. پس تصمیم گرفت نامزدی‌اش را بی‌سر و صدا به هم بزند، زیرا نمی‌خواست مریم را رسوا سازد.

اما چون این تصمیم را گرفت، به ناگاه فرشته‌ خداوند در خواب بر او ظاهر شد، و گفت: «ای یوسف، پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا آنچه در بطن وی قرار گرفته، از روح‌القدس است.

او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی خواهی نامید؛ زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید.

این همه رخ خواهد داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد که: «باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عیسی نامیدند تا امید که به معنی خدا با ما است.» (متی ۱: ۲۰-۲۳).

اندوه یوسف به شادی تبدیل شد. «چه افتخاری! مریم قرار بود مادر مسیح موعود باشد! و او، یعنی یوسف، قرار بود محافظ قانونی آن کودک باشد!

قرار بود مسیح موعود و مقدّس، مادری انسانی داشته باشد، اما نه پدری انسانی. قرار بود نام او عیسی باشد، یعنی «خداوند نجات می‌دهد»، یا به‌طور خلاصه، «نجات‌دهنده».

چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه فرشته‌ خداوند به او فرمان داده بود، انجام داد و زن خود را گرفت. اما با او همبستر نشد تا او پسر خود را به دنیا آورد؛ و یوسف او را عیسی نامید. (متی ۱: ۲۴-۲۵).

دست خدا در همه این امور در کار بود.





صحنه ۴۰ ورود پادشاه به جهان

هفتصد سال پیش از آن، میکاه نبی پیشگویی کرده بود که مسیح موعود یا همان پادشاه، در بیت‌لحم به دنیا خواهد آمد، یعنی زادگاه قدیمی داوود پادشاه. اما مشکلی وجود داشت. مریم و یوسف در ناصره زندگی می‌کردند، که در شمال فلسطین قرار داشت و سه روز راه از بیت‌لحم دور بود. کتب مقدس چگونه باید تحقق می‌یافت؟ خدا همه چیز را تحت کنترل خود داشت.

وقتی زمان زایمان مریم نزدیک شد، آگوستوس قیصر، امپراتور روم، فرمانی صادر کرد که همه ساکنان امپراتوری باید بی‌درنگ، برای نام‌نویسی و پرداخت مالیات، عازم شهر اجداد خود شوند. پس یوسف و مریم که زایمانش نزدیک بود، از ناصره راهی بیت‌لحم شدند.

هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید و نخستین فرزندش را که پسر بود، به دنیا آورد.

او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود. (لوقا ۲: ۶-۷).

آنجا در بیت‌لحم، که به علت نام‌نویسی برای مالیات، پُر از مسافران خسته بود، آن فرزندی که می‌بایست از «نسل زن» به دنیا بیاید، زاده شد. انجیل با دقت این واقعه را گزارش می‌دهد: نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. (لوقا ۲: ۶-۷).

از سمت مادری، این نوزاد، پسر مریم بود، اما از طرف پدری، او پسر ازلی خدا بود. همان «کلام» که خدا به واسطه آن جهان را آفرید، و همان صدای زعد از کوه آتشین سینا را اکنون می‌شد در گریه آرام آن نوزاد شنید. او کجا به دنیا آمد؟

نه در قصر پادشاه، نه در بیمارستان، و نه حتی در مسافرخانه بین راه. پادشاه آسمان در جایی به دنیا آمد که در آن بره‌ها به دنیا می‌آیند - در اصطبل؛ و تخت او آخور بود. تمامی اینها، بخشی از نقشه خدا بود.

زیرا از فیض خداوند ما عیسی مسیح آگاهید که هرچند دولتمند بود، به خاطر شما فقیر شد تا شما در نتیجه فقر او دولتمند شوید. (دوم قرنتیان ۸: ۹).

اما آیا خدا نمی‌توانست به افتخار ورود پسرش، جشنی ترتیب بدهد؟ او این کار را کرد.





صحنه ۴۱ داستان شبانان

خدا ابتدا به چه کسانی خبر آمدن مسیح موعود به زمین را اعلان نمود؟ به امپراتور؟ به افراد ثروتمند و مشهور؟ به رهبران مذهبی؟ نه!

نخستین کسانی که این خبر هیجان‌انگیز را دریافت کردند، شبانانی فقیر بودند، مردانی که بره‌ها را برای قربانی بر مذبح در معبد اورشلیم، پرورش می‌دادند.

«در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گله خود پاسداری می‌کردند. ناگاه فرشته خداوند بر آنان ظاهر شد، و نور جلال خداوند بر گردشان تابید. شبانان سخت وحشت کردند.

اما فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی بخش که برای تمامی قوم است. امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح^{۱۳} است. نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنذاقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت.»

ناگاه گروهی عظیم از لشکریان آسمان ظاهر شدند که همراه آن فرشته در ستایش خدا می‌گفتند: «جلال بر خدا در عرش برین، و صلح و سلامت بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند!»

و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند: «بیایید به بیت‌لحم برویم و آنچه را روی داده و خداوند ما را از آن آگاه کرده است، ببینیم.»

پس به‌شتاب رفتند و مریم و یوسف و نوزاد خفته در آخور را یافتند.

چون نوزاد را دیدند، سخنی را که درباره او به ایشان گفته شده بود، پخش کردند. و هر که می‌شنید، از سخن شبانان در شگفت می‌شد. (لوقا ۲: ۸-۱۸).

شبانان چه ماجرای حیرت‌انگیزی برای گفتن داشتند!

نجات‌دهنده متولد شده است! ما او را دیدیم! او را لمس کردیم! فرشته به ما گفت که او خداوند مسیح است! لشکری از فرشتگان، آسمان را پر کرده بودند! شب، مانند روز روشن بود! مسیح موعود آمده است! او اینجاست! او اینجاست!

برخی از مردم، حرف شبانان را باور کردند، اما اکثراً باور نکردند. اما چه باور می‌کردند و چه نمی‌کردند، پادشاهی که تولدش تاریخ جهان را به دو بخش تقسیم می‌کرد،^{۱۴} به نسل بشری پیوسته بود.

در روز هشتم، چون زمان ختنه نوزاد فرارسید، او را عیسی نام نهادند. این همان نامی بود که فرشته، پیش از قرار گرفتن او در رحم مریم، بر وی نهاده بود. (لوقا ۲: ۲۱).





صحنه ۴۲ ماجرای مجوسیان

پس از تولد عیسی در آن آخور، یوسف ترتیبی داد تا مکانی مناسب برای خانواده کوچکش فراهم آید.

یک روز، چند مُغ یا مجوسی هیجان زده (یعنی مردان حکیمی که ستارگان را بررسی می کردند)، به اورشلیم رسیدند. این مردان با دنبال کردن ستاره‌ای خاص از مکانی دور در مملکت پارس، به جستجوی این پادشاه مولود، آمده بودند.

این مردان حکیم، یک سؤال و یک هدف داشتند:

«کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.»

چون این خبر به گوش هیرودیس پادشاه رسید، او و تمامی اورشلیم با وی مضطرب شدند. پس او همه سران کاهنان و علمای دین قوم را فراخواند و از آنها پرسید: «مسیح کجا باید زاده شود؟»

پاسخ دادند: «در بیت‌لحم یهودیه، زیرا نبی در این باره چنین نوشته است...»

پس هیرودیس مُغان را در نهان نزد خود فراخواند ... و بدیشان گفت: «بروید و درباره آن کودک به دقت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا آگاه سازید تا من نیز آمده، سجده‌اش کنم.»

ایشان پس از شنیدن سخنان پادشاه، روانه شدند. و هان، ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می‌رفت تا سرانجام بر فراز مکانی که کودک بود، بازایستاد.

ایشان با دیدن ستاره، بی‌نهایت شاد شدند.

چون به خانه درآمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند، روی بر زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند. سپس صندوقچه‌های خود را گشودند و هدیه‌هایی از طلا و کُنْدَر و مُر به وی پیشکش کردند.

و چون در خواب هشدار یافتند که نزد هیرودیس بازنگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند.

پس از رفتن مُغان، فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیرودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد.» (متی ۱:۲-۱۳).

هیرودیس کوشید تا آن کودک را به قتل برساند. مردم اورشلیم او را نادیده گرفتند. اما مُغان، که صحرا را در پی یافتن او طی کرده بودند، او را پرستش نموده، هدایای خود را به او پیشکش کردند؛ هدایایی در خور پادشاه: طلا، کندر و مُر گرانبها برای تدهین مرده. چرا مُر برای تدهین؟

آیا این مردان حکیم می‌دانستند که عیسی به دنیا آمده بود تا بمیرد؟



صحنه ۴۳ آن کودک بی‌عیب

یوسف پس از هشدار فرشته، مریم و عیسی‌ای نوزاد را برگرفته و به مصر رفت، جایی که به‌عنوان پناهنده تا زمان مرگ هیروдіس، آن پادشاه ظالم، زندگی کردند.

پس از مرگ هیروдіس، فرشته‌ی خداوند در مصر به خواب یوسف آمد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل برو، زیرا آنان که قصد جان کودک داشتند، مرده‌اند.» (متی ۱۹:۲ - ۲۰).

این موضوع، تحقق یکی دیگر از پیشگویی‌های قدیمی بود که در آن، خدا فرموده بود: پسر خود را از مصر فراخواندم. (هوشع ۱:۱۱).

پس یوسف و مریم، عیسی را به ناصره بردند، جایی که همراه با برادران و خواهران ناتنی‌اش بزرگ شد.^{۱۵}

عیسی از جهات بسیاری، شبیه بچه‌های دیگر بود. غذا می‌خورد، می‌خوابید، بازی می‌کرد، درس می‌خواند، و حرفه‌ای فرامی‌گرفت. اما از سایر جهات، با بچه‌های دیگر فرق داشت. هرگز خودخواه نبود. همواره پدر و مادر خود را گرمی می‌داشت. هرگز دروغ نمی‌گفت. همواره به‌دنبال خشنودی پدر آسمانی‌اش بود.

او قدوس، بی‌عیب، پاک، و جداشده از گناهکاران بود. (عبرانیان ۷:۲۶).

عیسی یگانه کودک کامل در تاریخ است. کامل به این معنا نیست که زانوی او هرگز زخمی نشد یا جوشی نزد، بلکه به این معناست که او طبیعت کامل و بی‌عیبی داشت. او کاملاً مقدس و نیکو بود. او همچنین در قدرت و حکمت، کامل بود، اما پیش از ورود به رجم مریم، محدودیت‌های معینی را بر خود تحمیل کرد تا مانند یک انسان در میان انسان‌ها زندگی کند. عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم، ترقی می‌کرد. (لوقا ۲:۵۲).

وقتی عیسی ۱۲ ساله شد، با والدین خود برای جشن قربانی سالانه که به «عید پسخ»^{۱۶} مشهور بود، از ناصره به اورشلیم سفر کرد.

در حالی که دوستان دوران کودکی‌اش به گشت و گذار در آن شهر بزرگ سرگرم بودند، عیسی آن هفته را در صحن معبد سپری کرد، میان معلمان می‌نشست، به آنها گوش می‌داد و از ایشان سؤال می‌کرد.

هر که سخنان او را می‌شنید، از فهم او و پاسخ‌هایی که می‌داد، در شگفت می‌شد. (لوقا ۲:۴۷).

معبد، جایی بود که در آن بره‌ها را بر مذبح برای گناهان قوم می‌سوزاندند. عیسی‌ای نوجوان، آنچه را که معلمان نمی‌فهمیدند، درک می‌کرد.

او آمده بود تا آخرین بره را تقدیم کند.



صحنه ۴۴ «بره خدا»



از زمان ولادت عیسی در بیت‌لحم، سی سال گذشت. آگوستوس قیصر مرده بود، پسرخوانده او تیبریوس، بر امپراتوری روم فرمانروایی می‌کرد. هیرودیسیس آنتیپاس، بر جلیل حکمرانی می‌کرد. پنتیوس پیلاتس فرماندار یهودیه بود. و نبی جدیدی در فلسطین موعظه می‌کرد.

در آن روزها، یحیی تعمیددهنده ظهور کرد. او در بیابان یهودیه موعظه می‌کرد و می‌گفت: «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است!»

این همان است که اشعای نبی درباره‌اش می‌گوید: «ندای آن که در بیابان فریاد برمی‌آورد: راه خداوند را آماده کنید! طریق‌های او را هموار سازید!»

یحیی جامه از پشم شتر بر تن داشت و کمربندی چرمین بر کمر می‌بست، و خوراکش ملخ و عسل صحرائی بود. (متی ۳: ۱-۴).

یحیی زندگی ساده‌ای داشت، در حالی که اکثر مردم روزگار او لباس‌هایی از ابریشم فاخر می‌پوشیدند و غذای خوب می‌خوردند. او مردی بود با یک رسالت.

یحیی پیشگام پادشاه بود.

صدها سال قبل، دو نبی یعنی اشعیا و ملاکی، درباره نبی‌ای پیشگویی کردند که می‌بایست فرارسیدن مسیح موعود یا همان پادشاه را اعلان کند. یحیی، همان نبی بود.

همانطور که انبیای پیشین، پیشگویی کرده بودند که در زمان مناسب، نجات‌دهنده موعود به جهان خواهد آمد، یحیی موعظه می‌کرد که آن زمان فرارسیده است. نجات‌دهنده اینجاست!

جمعیت به سمت بیابان روان می‌شدند تا سخنان یحیی را بشنوند. کسانی که وضعیت خود را به‌عنوان گناهکارانی که نیازمند نجات‌دهنده هستند، اعتراف می‌کردند، در رود اردن تعمید می‌گرفتند. آنها به این ترتیب، ایمانشان را به مسیح موعود نشان می‌دادند، همان کسی که قرار بود بدهی گناه عظیم آنان را شسته، آنها را با عدالت خویش بپوشاند.

یحیی هر روز و هر هفته، با مردم درباره نجات‌دهنده آسمانی‌ای که مدت‌ها در انتظارش بودند، سخن می‌گفت: «من حتی شایسته برگرفتن کفش‌هایم نیستم. او شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (متی ۳: ۱۱).

یک روز، نجات‌دهنده از فراز تپه‌ای و از میان جمعیت پایین آمد، به‌جایی که یحیی تعمید می‌داد.

یحیی به عیسی اشاره کرد و گفت:

«این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد!» (یوحنا ۱: ۲۹).

چرا یحیی عیسی را «بره خدا» نامید؟

اگر دلیل آن را بدانید، آنگاه از رسالت پادشاه آگاه خواهید شد.

صحنه ۴۵ آن «پسر» کامل



عیسی از یحیی خواست تا او را تعمید دهد. یحیی اعتراض کرد، زیرا مسیح موعود و پادشاه که از آسمان آمده بود، نیازی به توبه نداشت.

عیسی پاسخ داد: «بگذار اکنون چنین شود، زیرا شایسته است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.» (متی ۳: ۱۵).

پس یحیی عیسی را تعمید داد. عیسی با تعمید گرفتن خود، نشان داد که به خانواده بشری تعلق دارد که برای نجاتشان آمده بود.

چون عیسی تعمید گرفت، بی‌درنگ از آب برآمد. همان دم آسمان گشوده شد و او روح خدا را دید که همچون کبوتری فرود آمد و بر وی قرار گرفت. سپس ندایی از آسمان در رسید که: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم.» (متی ۳: ۱۶-۱۷).

همانند روز اول خلقت، وحدت پیچیده الهی یک بار دیگر خود را نمایان می‌سازد. همانطور که خدا، روحش و «کلامش»، به صورتی واحد در خلقت جهان عمل نمودند، اکنون نیز برای نجات آن، به شکلی واحد در حال عمل کردن بودند.^{۱۷}

می‌بینیم که روح خدا (که در آغاز سطح آبها را فروگرفت)، بر عیسی می‌آید. پسر خدا را مشاهده می‌کنیم (همان کلمه‌ای که جهان را خلق کرد) که از رودخانه قدم به بیرون می‌گذارد. صدای پدر را می‌شنویم که از آسمان سخن می‌گوید.

طی سی سال گذشته، عیسی در گمنامی و دور از چشم مردم زندگی کرده بود. اما پدرش در آسمان، هر فکر و سخن و عمل او را مشاهده کرده بود. و نظر خدا درباره زندگی پسرش چه بود؟

«این است پسر محبوبم که از او خشنودم!»

در تمام تاریخ بشریت، عیسی تنها کسی است که اراده خدا را به‌طور کامل به عمل آوژد. تمام آن را. همیشه. به‌طور کامل.

عیسی آنچه را که آدم در انجامش شکست خورده بود، انجام داد، یعنی منعکس ساختن صورت خدا را. اما عیسی کاری فراتر از منعکس ساختن آن انجام داد. او خودش صورت خدا بود.

در گذشته، خدا بارها و از راه‌های گوناگون به واسطه پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این ایام آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطه او جهان را آفرید. او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست، و همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد... (عبرانیان ۱: ۱-۳).

جای تعجب نیست که عیسی بعدها فرمود:

«من و پدر یکی هستیم.» (یوحنا ۱۰: ۳۰).

عیسی آن «پسر» کامل است.

صحنه ۴۶ انسان دوم



شیطان شاد نبود از اینکه چنین انسان کاملی در قلمرو او زندگی می‌کرد! اما شیطان ترفندی داشت. درست به همان شکل که انسان نخست را به انجام گناه وسوسه کرد، اکنون سعی داشت تا این انسان را نیز به گناه بکشاند.

شیطان می‌خواست عیسی را زیر سلطه خود درآورد، همانطور که آدم را تحت سلطه خود درآورده بود. اگر می‌توانست پسر خدا را بفریبد تا مرتکب گناه گردد، آنگاه دیگر شایسته نمی‌بود قومش را از گناهانشان نجات بخشد.

آنگاه روح، عیسی را به بیابان هدایت کرد، تا ابلیس وسوسه‌اش کند. عیسی پس از آن که چهل شبانه‌روز را در روزه سپری کرد، گرسنه شد.

آنگاه وسوسه‌گر نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند!» (متی ۱:۴-۳).

عیسی گرسنه بود، اما از شیطان اطاعت نکرد. او عملی خارج از اراده پدرش انجام نمی‌داد. او از قدرت بی‌حد و حصر خود برای ارضای خواسته‌های انسانی‌اش استفاده نمی‌کرد. عیسی برای جنگیدن با شیطان، از تورات موسی نقل قول کرد و فرمود:

«نوشته شده است که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» (متی ۴:۴؛ تثنیه ۸:۳).

شریر از روی غرور احمقانه‌اش، کوشید بار دیگر آن قدوس را وسوسه کند.

ابلیس او را بر فراز کوهی بسیار بلند برد و همه حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد و گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و مرا سجده کنی، این همه را به تو خواهم بخشید.» (متی ۸:۴-۹).

وقتی آدم گناه کرد، بشریت حق خود را برای حکمرانی بر زمین از دست داد. شیطان که سلطه بر جهان را رבוده بود، خودش را شاه آن ساخت. اکنون پادشاه جلال بر زمین بود تا این سلطه را بازپس گیرد، اما قرار نبود این کار را با تعظیم در برابر کسی انجام دهد که برای له کردنش آمده بود.

عیسی به او فرمود: «دور شوای شیطان! زیرا نوشته شده است: خداوند خدای خود را را پرست و تنها او را عبادت کن.» (متی ۱۰:۴).

بالاخره، شیطان عیسی را رها کرد. شیطان هرگز کسی مانند او را وسوسه نکرده بود، انسانی که تمایل یا استعدادی برای گناه کردن نداشت. عیسی با آدم و نسل او تفاوت داشت.

انسان اول از زمین است و خاکی؛ انسان دوم از آسمان است. (اول قرن‌تیان ۱۵: ۴۷).

آدم، نخستین انسان کامل بود. عیسی دومین انسان کامل بود.

زمانی که شیطان، آدم را وسوسه کرد تا مرتکب گناه گردد، آدم باخت و شیطان، برنده شد. زمانی که شیطان کوشید عیسی را به گناه بکشاند، شیطان مغلوب گردید و عیسی، برنده شد. انسان اول، ما را به قلمرو گناه و مرگ شیطان هدایت کرد.

انسان دوم آمد تا ما را از آنجا به بیرون هدایت کند.



صحنه ۴۷ مسیح موعود و پادشاه

پس از تلاش‌های بی‌ثمر شیطان به این منظور که عیسی را به گناه بکشاند، او به شهر ناصره که در آن پرورش یافته و به شغل نجاری اشتغال داشت، بازگشت.

در روز شَبَّات، طبق معمول به کنیسه درآمد. (لوقا ۴: ۱۶).

کنیسه مکان عبادت یهودیان بود، جایی که در آن هر شنبه کتب مقدس خوانده و شرح داده می‌شد. عیسی در این شنبه خاص، موضوعی داشت تا اعلان کند.

(او) برخاست تا تلاوت کند.

طومار اشعای نبی را به او دادند. چون آن را گشود، قسمتی را یافت که می‌فرماید:

«روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم...» (لوقا ۴: ۱۷-۱۸).

آنچه عیسی از کتب مقدس خواند، یک پیشگویی قدیمی درباره مسیح موعود و پادشاه بود، همان کسی که می‌بایست خدا را به جهان بشناساند، و گناهکاران را از تسلط شیطان، گناه، مرگ و جهنم نجات بخشد.

سپس طومار را فروپیچید و به خادم کنیسه سپرد و بنشست.

همه در کنیسه به او چشم دوخته بودند. آنگاه چنین سخن آغاز کرد: «امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرامی‌دادید، جامه عمل پوشید.» (لوقا ۴: ۲۰-۲۱).

همسایگان عیسی نسبت به این ادعای او که همان مسیح موعود است، چه واکنشی نشان دادند، این ادعا که او همان کسی است که از آسمان آمده تا نوشته‌های انبیا در کتب مقدس را به انجام برساند؟

آنگاه همه کسانی که در کنیسه بودند، از شنیدن این سخنان برآشفتنند. و برخاسته، او را از شهر بیرون کشیدند و بر لبه کوهی که شهر بر آن بنا شده بود، بردند تا از آنجا به زیرش افکنند.

اما او از میانشان گذشت و رفت. (لوقا ۴: ۲۸-۳۰).

عیسی دارای اقتدار و حاکمیت بود. برخلاف فرزندان آلوده به گناه و محکوم به مرگ آدم، مسیح^{۱۸} موعود و پادشاه، توسط خدایی مسح شده بود که کنترل کامل را در دست داشت. هیچ کس نمی‌توانست بر او دست دراز کند، مگر آن که خودش اجازه دهد.

اما او خودش می‌توانست به ایشان دست بزند.





صحنه ۴۸

تسلط بر دیوها و بیماریها

یکی از لقب‌های مسیح موعود در پیشگویی‌های کتب مقدس، «بازوی خداوند» است (اشعیا ۵۳: ۱). معجزات عیسی نشان داد که او «بازوی خداوند» بر زمین است. بیماران و آنانی که در آستانه مرگ قرار داشتند، تنها با لمس دستان او یا کلامی از دهانش، بی‌درنگ بهبود می‌یافتند.

جماعتی بزرگ نزد او آمدند و با خود لنگان و کوران و مفلوجان و گنگان و بیماران دیگر را آورده، پیش پای عیسی گذاشتند و او ایشان را شفا بخشید. (متی ۱۵: ۳۰).

گفته‌های انبیا در حال تحقق یافتن بود.

کوران بینا می‌شوند، لنگان راه می‌روند، جذامیان پاک می‌گردند، کران شنوا می‌شوند، و مردگان زنده می‌گردند و به فقیران بشارت داده می‌شود. (متی ۱۱: ۵؛ نقل از اشعیا ۳۵: ۴-۶؛ ۱: ۶).

هیچ بیماری‌ای نبود که عیسی نتواند شفا بخشد.

مردی جذامی نزد عیسی آمده، زانو زد و لابه‌کنان گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی پاکم سازی.» عیسی با شفقت دست خود را دراز کرده، آن مرد را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم، پاک شو!»

در دم، جذام ترکش گفت و او پاک شد. (مرقس ۱: ۴۰-۴۲).

هنگام غروب، همه کسانی که بیمارانی مبتلا به امراض گوناگون داشتند، آنان را نزد عیسی آوردند، و او نیز بر یکایک ایشان دست نهاد و شفایشان داد. دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌آمدند و فریادکنان می‌گفتند: «تو پسر خدایی!»

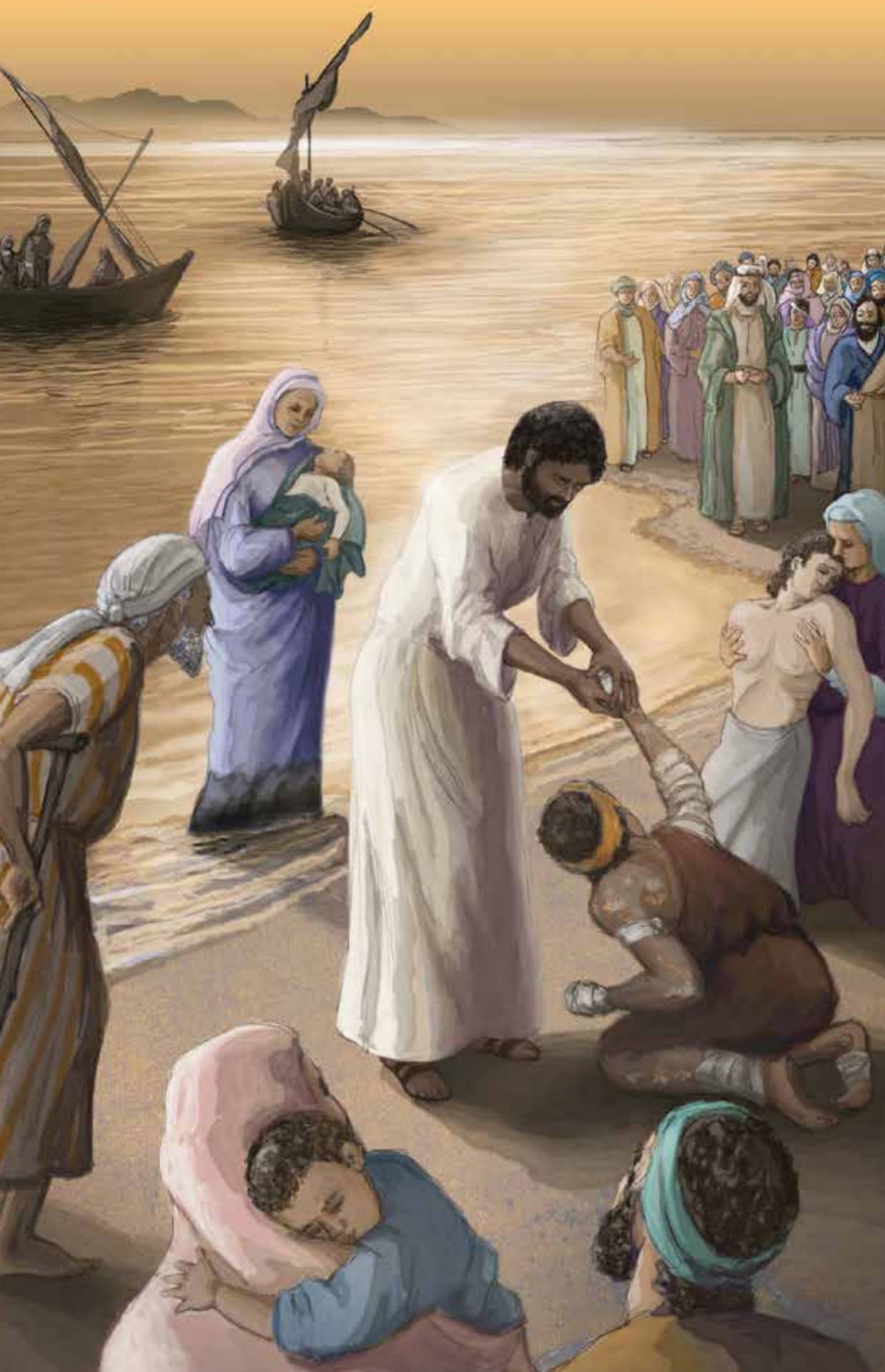
اما او آنها را نهیب می‌زد و نمی‌گذاشت سخنی بگویند، زیرا می‌دانستند مسیح است. (لوقا ۴: ۴۰-۴۱).

عیسی نمی‌خواست ارواح خبیث درباره او شهادت دهند. این فرشتگان شریر، هنگامی که آسمانها و زمین به کلام او شکل می‌گرفت، شاهد اقتدار و قدرت او بودند. وقتی روزی را به یاد می‌آوردند که از آسمان بیرونشان انداخت، بر خود می‌لرزیدند. اکنون او همچون انسان بر زمین زندگی می‌کرد! حاکمیت ارباب آنها در حال زوال بود. پادشاه جلال به قلمرو آنها حمله کرده بود.

عیسی هر جا که می‌رفت، قدرت شیطان تضعیف می‌شد. هر جا که عیسی می‌رفت، لعنت گناه برچیده می‌شد.

عیسی در کنار معجزاتش، پیامی داشت:

«زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید.» (مرقس ۱: ۱۵).





صحنه ۴۹

تسلط بر باد و امواج دریا

عیسی دوازده نفر را برگزید تا با او سفر کنند و از او بیاموزند. زنان بسیاری نیز او را همراهی می کردند. ایشان عیسی و شاگردانش را با تهیه خوراک و پول حمایت می کردند.

دعوت عیسی از کسانی که به او ایمان می آوردند، ساده بود:

«از پی من بیا.» (لوقا ۵: ۲۷).

اما دعوت او پرهزینه نیز بود:

«هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد.» (متی ۱۰: ۳۷).

از آنجا که تعدادی از شاگردان عیسی ماهیگیر بودند، او بیشتر روز را در کناره های دریاچه جلیل سپری می کرد. مردم از جاهای دور و نزدیک، نزد او می آمدند.

دیگر بار، عیسی در کنار دریا به تعلیم دادن آغاز کرد. گروهی بی شمار او را احاطه کرده بودند چندان که به ناچار سوار قایقی شد که در دریا بود و بر آن بنشست، در حالی که تمام مردم بر ساحل دریا بودند. (مرقس ۴: ۱).

عیسی پس از یک روز تعلیم به شاگردانش فرمود: «به آنسوی دریا برویم.» عیسی از قبل در قایق بود، بنابراین آنها به راه افتادند و جمعیت پشت سر خود را ترک کردند.

ناگاه تندبادی شدید برخاست. امواج چنان به قایق برمی خورد که نزدیک بود از آب پر شود. اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟»

عیسی برخاست و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: «ساکت شو! آرام باش!»

آنگاه باد فرونشست و آرامش کامل حکمفرما شد.

سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟»

آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر می گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می برند!» (مرقس ۴: ۳۷-۴۱).

این مرد کیست؟ داوود نبی هزار سال پیش، جواب این پرسش را داده بود:

عقلشان از چاره اندیشی درماند. آنگاه در تنگی خویش نزد خداوند فریاد برآوردند، و ایشان را از تنگی هایشان بیرون کشید. توفان را آرام و ساکت ساخت، و امواج دریا ساکن گشت. (مزمور ۱۰۷: ۲۷-۲۹).

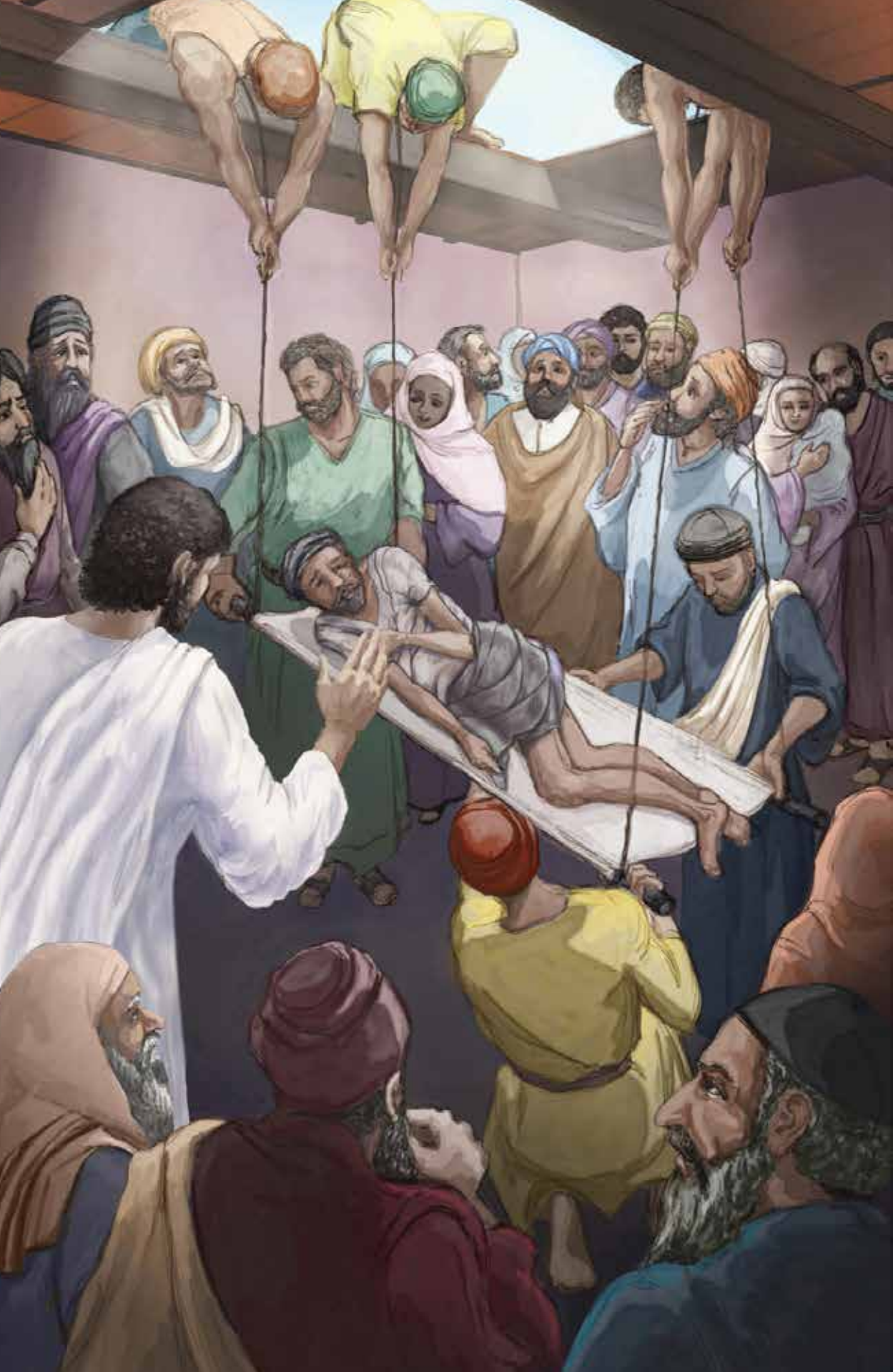
چه کسی می تواند به سادگی، تنها با سخن گفتن با باد و موج ها، آنها را ساکت نماید؟

همان صدایی که آنها را خلق کرد.





صحنه ۵۰ تسلط بر گناه



روزی چهار مرد در حالی که تختی را حمل می‌کردند که مردی مفلوج بر آن بود، به خانه‌ای که عیسی در آن بود، آمدند.

آن مردان کوشیدند به‌زور راه خود را به داخل باز کنند، اما به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند داخل شوند. بنابراین، بالای پشت بام رفتند، سقف را برداشتند و تشک را پایین فرستاده، درست جلوی عیسی در اتاق نهادند.

چون عیسی ایمان آنها را دید، به مرد مفلوج گفت: «ای فرزند، گناهایت آمرزیده شد.» (مرقس ۵: ۲).

عیسی می‌دانست که بزرگترین نیاز این مرد، این نیست که راه برود، بلکه بخشیده شدن گناهایش است.

اما برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند: «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیامرزد؟»

عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟ گفتن کدام یک به این مفلوج آسان‌تر است، این که «گناهایت آمرزیده شد» یا این که «برخیز و تشک خود را بردار و راه برو»؟ حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد.»

سپس به مفلوج گفت: «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو!»

آن مرد برخاست و بی‌درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت.

همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم!» (مرقس ۲: ۶-۱۲).

معلمان شریعت، در اثر غرور و مذهبشان، کور شده بودند. آنها در فکر خود چنین می‌گفتند: «عیسی، تو یک کافری! تو به خدا توهین می‌کنی، چون مدعی هستی گناهان را می‌بخشی، در حالی که تنها خدا قادر به این کار است!»

آنها درست فکر می‌کردند که تنها خدا می‌تواند گناهان را ببخشد، اما در نتیجه‌گیری‌شان در این زمینه که عیسی کیست، در اشتباه بودند.

شما فکر می‌کنید عیسی کیست؟ آیا معنای نام او را به یاد می‌آورید؟ معنای آن این است: «خدا نجات می‌دهد.»

در یکی از شهرهای فلسطین، جایی که عیسی تعلیم می‌داد، مردم چنین نتیجه گرفتند:

«زیرا خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که این مرد به‌راستی نجات‌دهنده عالم است.» (یوحنا ۴: ۴۲).



صحنه ۵۱ تسلط بر مرگ

عیسی بر هر بخشی از آفرینش تسلط داشت. اما او به این سو و آن سو نمی‌رفت و نمی‌گفت: «مرا بپرستید! من خدا هستم! من خدا هستم!» او صرفاً کارهایی می‌کرد که تنها خدا قادر به انجام آنهاست، و بعد از آن، فرصت می‌داد تا مردم خودشان نتیجه‌گیری کنند.

بر اساس دو ماجرای بعدی، شما فکر می‌کنید عیسی کیست؟

چندی بعد، عیسی رهسپار شهری شد به نام نائین. شاگردان و جمعیتی انبوه نیز او را همراهی می‌کردند. به نزدیکی دروازه شهر که رسید، دید مرده‌ای را می‌برند که یگانه پسر بیوه‌زنی بود. بسیاری از مردمان شهر نیز آن زن را همراهی می‌کردند.

خداوند چون او را دید، دلش بر او بسوخت و گفت: «گریه مکن.»

سپس نزدیک رفت و تابوت را لمس کرد. کسانی که آن را حمل می‌کردند، ایستادند. عیسی گفت: «ای جوان، تو را می‌گویم، برخیز!»

مرده راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد! عیسی او را به مادرش سپرد. ترس و هیبت بر همه آنان مستولی شد و خدا را ستایش کردند. (لوقا ۷: ۱۱-۱۶).

روز دیگری، عیسی دو خواهر غمگین به نام‌های مارتا و مریم را ملاقات کرد. برادرشان، ایلعازر، چهار روز پیش از آن مرده بود.

مارتا به عیسی گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی، برادرم نمی‌مُرد...»

عیسی گفت: «قیامت و حیات مَنَم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. آیا این را باور می‌کنی؟»

مارتا گفت: «آری، سرورم، من ایمان آورده‌ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می‌آمد.»

سپس عیسی... بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه‌اش سنگی نهاده بودند. فرمود: «سنگ را بردارید.»

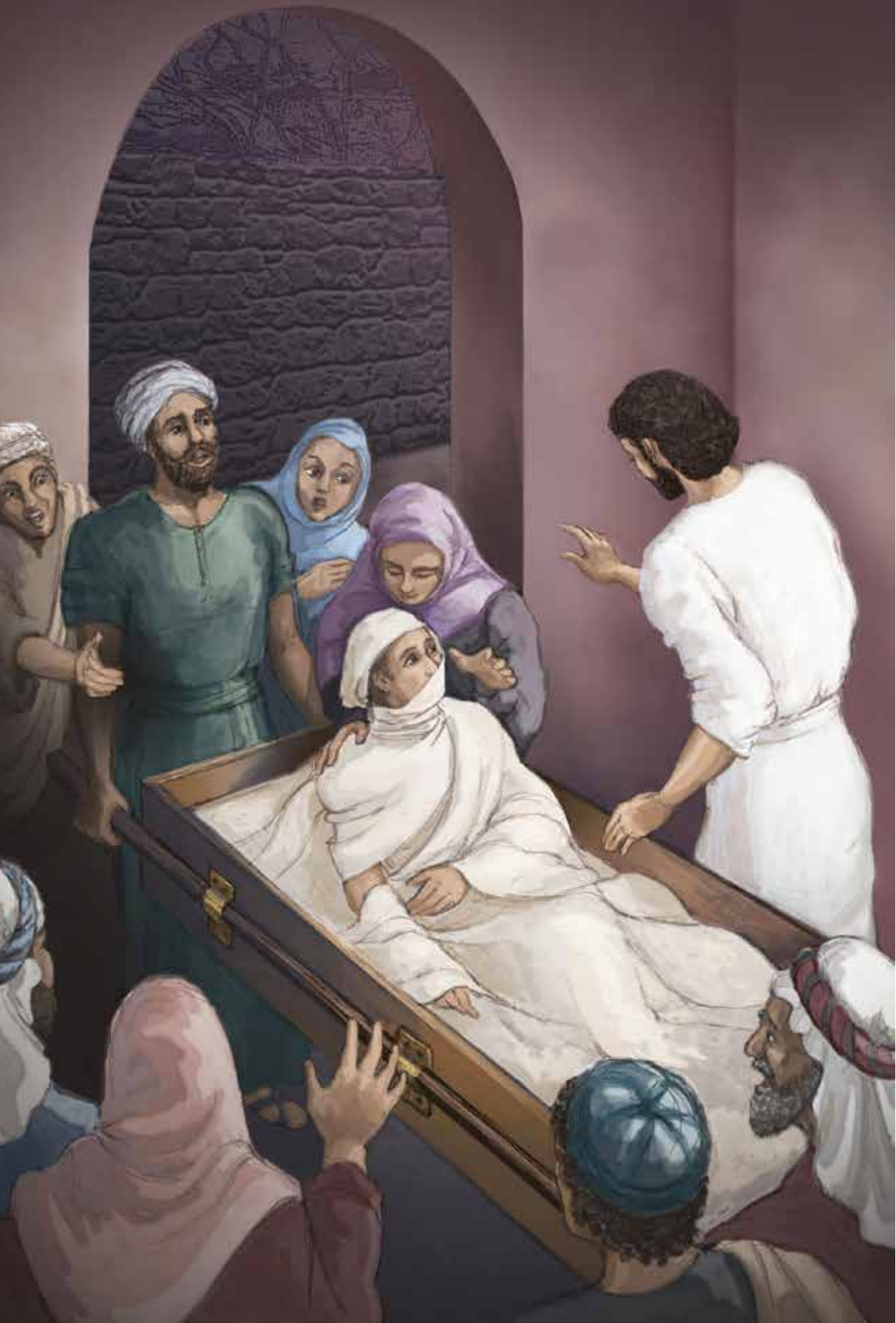
مارتا، خواهر مُتوفی، گفت: «سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می‌دهد، زیرا چهار روز گذشته است.»

عیسی به او گفت: «مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟» پس سنگ را برداشتند. سپس به بانگ بلند ندا در داد: «ایلعازر، بیرون بیا!» سپس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.» (یوحنا ۱۱: ۲۱، ۲۵-۲۷، ۳۸-۴۱، ۴۳-۴۴).

خداوند عیسی تنها فردی در تاریخ است که توانست بگوید:

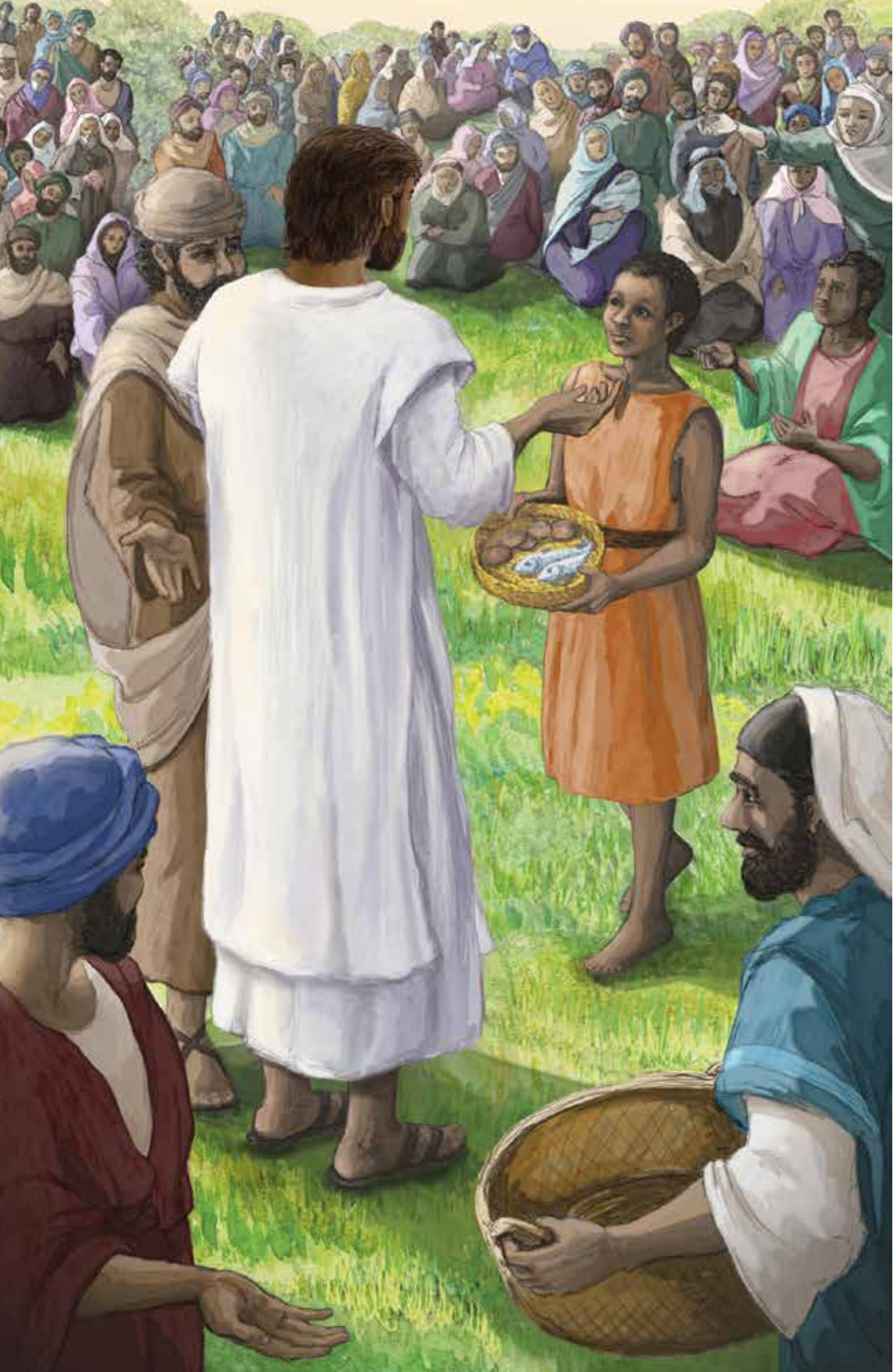
«قیامت و حیات مَنَم.»

کارهای او ثابت کرد که گفته‌هایش حقیقت دارد.





صحنه ۵۲ خوراک دهنده



جمعیتی انبوه عیسی را دنبال می کردند و گاه چند روز با او می ماندند. اغلب او را در نواحی بیابانی می یافتند، جایی که می خواست اوقاتی را با شاگردانش بگذرانند. بعضی اوقات، جمعیت گرسنه می شدند.

این اتفاق در یک بعد از ظهر برای بیش از ۵۰۰۰ نفر رخ داد، که بر تپه‌ای، در شرق دریاچه جلیل جمع شده بودند. پس، عیسی از یکی از شاگردانش، فیلیپس، پرسید:

«از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» این را گفت تا او را بیازماید، زیرا خود نیک می دانست چه خواهد کرد.

فیلیپس پاسخ داد: «دویست دینار نان هم کفافشان نمی کند.»

یکی دیگر از شاگردان به نام آندریاس که برادر شمعون پطرس بود، گفت: «پس کی اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد. اما این کجا این گروه را کفایت می کند؟»

عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه بسیار بود. پس ایشان که نزدیک پنج هزار مرد بودند، نشستند.

آنگاه عیسی نان‌ها را برگرفت و پس از شکرگزاری، میان نشستگان تقسیم کرد، و ماهی‌ها را نیز، به قدری که خواستند. چون سیر شدند، به شاگردان گفت:

«پاره‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی هدر نرود.» پس آنها را جمع کردند و از پاره‌های باقیمانده آن پنج نان جو که جماعت خورده بودند، دوازده سبد پر شد. (یوحنا ۶: ۵-۱۳).

روز بعد، بعضی از آن جماعت به جستجوی عیسی آمدند. آنها می خواستند او را پادشاه خود بسازند، اما تنها برای آن که از دست رومیان ستمگر نجاتشان بیخشد و به آنها خوراک بیشتری بدهد. عیسی به آنها فرمود:

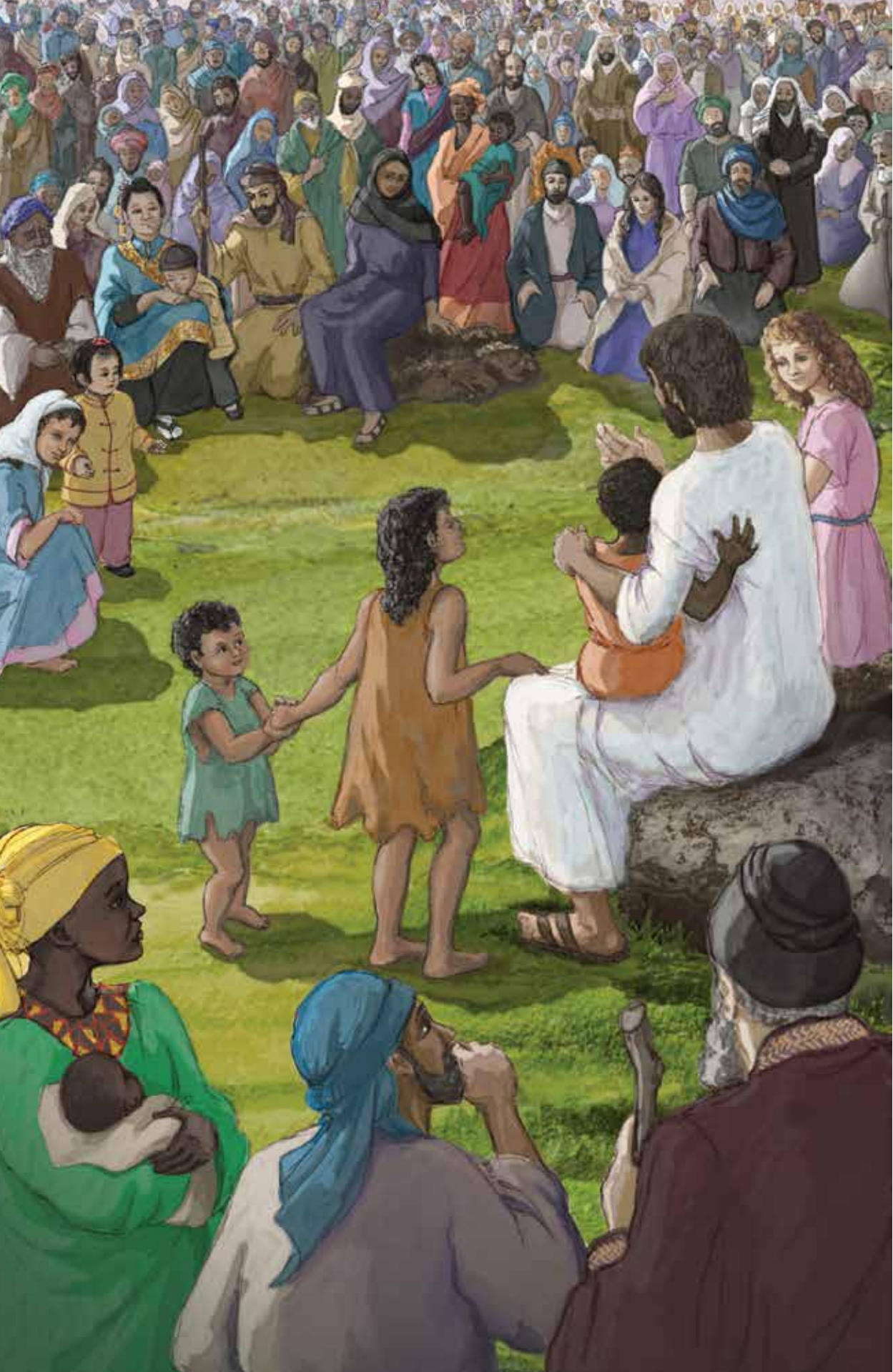
«کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان^{۱۹} به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مهر تأیید زده است.»

«نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.» (یوحنا ۶: ۲۷، ۳۵).

غذا می تواند برای مدتی بدن شما را زنده نگه دارد، اما تنها خداوند عیسی می تواند به شما برای این ایام و برای ابدیت حیات بیخشد.

تنها عیسی می تواند بگوید: «من نان حیات هستم.»

صحنه ۵۳ معلم



عیسی مانند آن دسته از معلمان مذهبی نبود که چیزهایی اینچنین می گفتند: «این کار را بکن! این کار را نکن! از این احکام پیروی کن! این راه است!» فقط عیسی می توانست بگوید: «من راه و راستی و حیات هستم.» (یوحنا ۱۴: ۶).

عیسی با انبیاپی نیز که برای گناهان مردم قربانی تقدیم می کردند و درباره مسیح موعود مطلب می نوشتند، فرق داشت. عیسی می فرمود:

«گمان مبرید که آمده ام تا تورات و نوشته های پیامبران را نسخ کنم، بلکه آمده ام تا تحقیقشان بخشم.» (متی ۵: ۱۷).

عیسی اغلب به شاگردانش تعلیم می داد که شهروندان پادشاهی آسمان برای منعکس ساختن شخصیت و جلال پادشاهشان، چگونه باید زندگی کنند.

«شنیده اید که گفته شده: "همسایهات را محبت نما و با دشمنت دشمنی کن"؟ اما من به شما می گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می رسانند، دعای خیر کنید.

«هنگامی که دعا می کنی، همچون ریاکاران مباش که دوست می دارند... مردم آنها را ببینند... اما تو، هنگامی که دعا می کنی به اناق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهران است، دعا کن. پس شما این گونه دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده تو، چنان که در آسمان انجام می شود، بر زمین نیز به انجام رسد. نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما...»

«پس نگران نباشید و نگوئید چه بخوریم یا چه بنوشیم و یا چه بپوشیم. زیرا اقوام بت پرست در پی همه این گونه چیزهایند، اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه نیاز دارید. بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.

«از پیامبران دروغین برحذر باشید. آنان در لباس گوسفندان نزد شما می آیند، اما در باطن گرگان درنده اند.»

«پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، همچون مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. چون باران ببارد و سیلها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد، زیرا بنیادش بر سنگ بود.

«اما هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، همچون مرد نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. چون باران ببارد و سیلها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، ویران شد، و ویرانی اش عظیم بود!» (متی ۵: ۴۳-۴۳، ۶: ۵-۹، ۱۱-۳۱، ۳۳-۳۳؛ ۱۵: ۷، ۲۴-۲۷).

هیچ کس هرگز مانند این معلم آسمانی سخن نگفته بود.



صحنه ۵۴ پادشاه عظیم

معلمان و کاهنان یهود از این که می‌دیدند جمعیت به سخنان عیسی گوش می‌دهند، خرسند نبودند. آنها می‌خواستند مردم به آنها گوش دهند، نه به او!

یک روز، سران کاهنان، نگهبانان معبد را برای دستگیری عیسی فرستادند. اما نتوانستند این کار را بکنند. وقتی بازگشتند، کاهنان از ایشان پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟» نگهبانان پاسخ دادند:

«تاکنون کسی چون این مرد سخن نگفته است!» (یوحنا ۷: ۴۶).

حتی انبیا نیز مانند عیسی سخن نمی‌گفتند. ایشان همچون شمعی بودند که نور خود را در دنیای تاریکی می‌پراکنده‌اند، اما عیسی «آفتاب عدالت» بود (ملاکی ۲: ۴). هنگامی که خورشید طلوع می‌کند، دیگر چه کسی به شمع نیاز دارد؟

عیسی فرمود:

«من نور جهانم، هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود.» (یوحنا ۸: ۱۲).

عیسی «کلمه‌ای» است که در آغاز فرمود: «روشنایی باشد». او سرچشمه‌ی غایی روشنایی و نور روحانی است.

وقتی زمان انجام رسالت مسیح موعود نزدیک می‌شد، او سه شاگرد خود، پطرس، یعقوب و یوحنا را بر فراز کوهی بلند برد.

در آنجا در حضور ایشان، سیمای او دگرگون شد. چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود.

در این هنگام، موسی و ایلیا در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند... ناگاه ابری درخشان ایشان را در بر گرفت و ندایی از ابر در رسید که:

«این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرادهید!»

با شنیدن این، شاگردان را ترسی سخت فراگرفت و به روی، بر خاک افتادند. اما عیسی نزدیک شد و دست بر آنان گذاشت و گفت: «برخیزید، مترسید!»

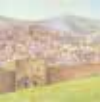
چون چشمان خود را برافراشتند، هیچ‌کس دیگر را ندیدند جز عیسی و بس. (متی ۱۷: ۱-۳، ۵-۸).

شاگردان هرگز آنچه را که در آن روز دیدند، از یاد نبردند. بعدها پطرس نوشت: «کبریایی او را به چشم دیده بودیم.» (دوم پطرس ۱: ۱۶). و یوحنا گفت: «ما بر جلال او نگریستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.» (یوحنا ۱: ۱۴).

اما فعلاً قرار بود جلال پسر در جسم او پنهان باقی بماند.

زمانی می‌بایست فرابرسد تا پادشاه رسالت خود را به انجام رساند.

صحنه ۵۵ رسالت او



خداوند عیسی به مدت سه سال به سراسر فلسطین می‌رفت «و کارهای نیکو می‌کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌داد.» (اعمال ۱۰: ۳۸). عامه مردم او را دوست داشتند، اما رهبران مذهبی در اورشلیم برای کشتن او نقشه می‌کشیدند، و عیسی این را می‌دانست. چون زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می‌شد، با عزمی راسخ رو به سوی اورشلیم نهاد. (لوقا ۹: ۵۱).

اگر می‌دانستید که دسته‌ای از افراد شرارت‌پیشه در شهری دور، نقشه دستگیری، شکنجه دادن و کشتن شما را کشیده‌اند، آیا به آنجا می‌رفتید؟ این کاری بود که عیسی کرد.

از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد. (متی ۱۶: ۲۱).

این، آن نوع پادشاهی نبود که شاگردان به دنبالش بودند. مسیحی که مصلوب شود؟ مطمئناً خدا اجازه نمی‌داد که یگانه برگزیده‌اش با چنین درد و شرمی زجر بکشد! بنابراین پطرس به عیسی گفت:

«دور از تو، سرورم! مباد که هرگز چنین چیزی بر تو واقع شود!»

عیسی روی برگردانیده، به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی.» (متی ۱۶: ۲۲-۲۳).

شاگردان، مسیح موعود و پادشاهی را می‌خواستند که رومیان اشغالگر را از میان برده، حکومتی جدید در اورشلیم برقرار سازد.

حتی زمانی که در سفر بودند، شاگردان با هم مجادله می‌کردند که چه کسی باید جایگاهی برتر در پادشاهی خدا داشته باشد. بنابراین، عیسی به شاگردانش فرمود:

«هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود. چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد.» (متی ۲۰: ۲۶ و ۲۸).

عیسی در نخستین ظهورش بر زمین، نیامد تا حکومت‌های سیاسی را فتح کند و بر تخت‌های زمینی حکم براند؛ او آمد تا بر شیطان پیروز شده، بر قلب انسان‌ها حکم براند. به همین دلیل عیسی تعلیم می‌داد:

«پادشاهی خدا در میان شماست.» (لوقا ۱۷: ۲۱).

اما پیش از آن که پادشاه آسمان بتواند بر قلب‌ها حکم براند (و بعد بر سرتاسر زمین)، بدهی گناه جهان باید پرداخت می‌شد و مرگ باید مغلوب می‌گردید.

رسالت او این بود.





صحنه ۵۶

پادشاه وارد اورشلیم می شود

همه چیز بر طبق این نقشه پیش می رفت. هنگامی که خداوند عیسی به اورشلیم نزدیک شد، دو تن از شاگردان خود را به مأموریتی فرستاد.

فرمود: «به دهکده ای که پیش روی شماست، بروید، چون وارد شدید، کره الاغی را بسته خواهید یافت که تابه حال کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. اگر کسی از شما پرسید: «چرا آن را باز می کنید؟» بگویید: «خداوند بدان نیاز دارد.»»

فرستادگان رفتند و همه چیز را چنان یافتند که عیسی گفته بود. و چون کره را باز می کردند، صاحبانش به ایشان گفتند: «چرا کره را باز می کنید؟»

پاسخ دادند: «خداوند بدان نیاز دارد.» آنان کره را نزد عیسی آوردند. سپس ردهای خود را بر آن افکندند و عیسی را بر آن نشانند.

همچنان که عیسی پیش می راند، مردم ردهای خود را بر سر راه می گسترده. چون نزدیک سرازیری کوه زیتون رسید، پیروانش همگی شادمانه خدا را با صدای بلند به خاطر همه معجزاتی که از او دیده بودند سپاس گفته، ندا دردادند که «مبارک است پادشاهی که به نام خداوند می آید! صلح و سلامت در آسمان و جلال در عرش برین باد!»

برخی از قریسیان^{۲۰} از میان جمعیت به عیسی گفتند: «استاد، شاگردانت را عتاب کن!» در پاسخ گفت: «به شما می گویم اگر اینان خاموش شوند، سنگها به فریاد خواهند آمد!» (لوقا ۱۹: ۳۰-۴۰).

چه پادشاه متفاوتی!

مسیح موعود و پادشاه، با صدای شیپورها و لشکری قدرتمند به پایتخت حمله نکرد. او سوار بر اسب جنگی و چابک وارد نشد.

او بر الاغی پست - یک کره الاغ، الاغی رام نشده سوار شد (که به طور معمول لگد می پراند و جفتک می زد)، حیوانی با نشانی مشخص از صلیبی بر پشت و شانه هایش، و مهم تر از همه، تنها حیوانی که می توانست تحقق نبوتی باشد که زکریا پانصد سال پیش تر نوشته بود:

ای دختر صهیون، بسیار شادی کن! و ای دختر اورشلیم، فریاد بلند سر ده! هان پادشاهت نزد تو می آید، او عادل و صاحب نجات است، فروتن و سوار بر الاغ، بر کره الاغ. (زکریا ۹: ۹).

چرا این مسیح و پادشاه موعود سوار بر یک اسب جنگی و نیرومند به سمت اورشلیم نیامد؟ زیرا او نیامده بود تا قوم را از دست رومیان ستمگر نجات دهد.

او آمده بود تا قومش را از گناهانشان نجات بخشد.





از پادشاه سؤال‌هایی می‌کنند

عیسی طی چند روز بعدی، در معبد به مردم تعلیم می‌داد، جایی که وقتی نوجوانی بیش نبود، معلمان را با پرسش‌های عمیق و پاسخ‌های حکیمانه‌اش، شگفت‌زده کرده بود. اما اینک رهبران در معبد حالتی متفاوت داشتند:

«ما نمی‌خواهیم این شخص بر ما حکومت کند!» (لوقا ۱۹: ۱۴).

پس با سؤال‌اتی سخت، به عیسی حمله کردند، به امید این که بتوانند مردم عادی را علیه او بشورانند.

پس عیسی را زیر نظر گرفتند و جاسوسانی نزد او فرستادند که خود را صدیق جلوه می‌دادند. آنها در پی این بودند که از سخنان عیسی دستاویزی برای تسلیم کردن او به قدرت و اقتدار فرماندار بیابند.

پس جاسوسان از او پرسیدند: «ای استاد، می‌دانیم که تو حقیقت را بیان می‌کنی و تعلیم می‌دهی، و از کسی جانبداری نمی‌کنی، بلکه راه خدا را به درستی می‌آموزانی. آیا پرداخت خراج به قیصر بر ما رواست یا نه؟» (لوقا ۲۰: ۲۰-۲۲).

عیسی چه جوابی می‌بایست می‌داد؟ اگر می‌گفت: «بله، به امپراتور مالیات بپردازید»، سران یهود او را به خیانت علیه آرمان‌های ملی خود متهم می‌کردند. از طرف دیگر، اگر عیسی پاسخ می‌داد: «نه، مالیات نپردازید»، فرماندار رومی این را می‌شنید و او را به خیانت علیه حاکمیت روم محکوم می‌ساخت.

اما او به نیرنگ ایشان پی برد و گفت: «دیناری به من نشان دهید. نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟»

پاسخ دادند: «از آن قیصر.»

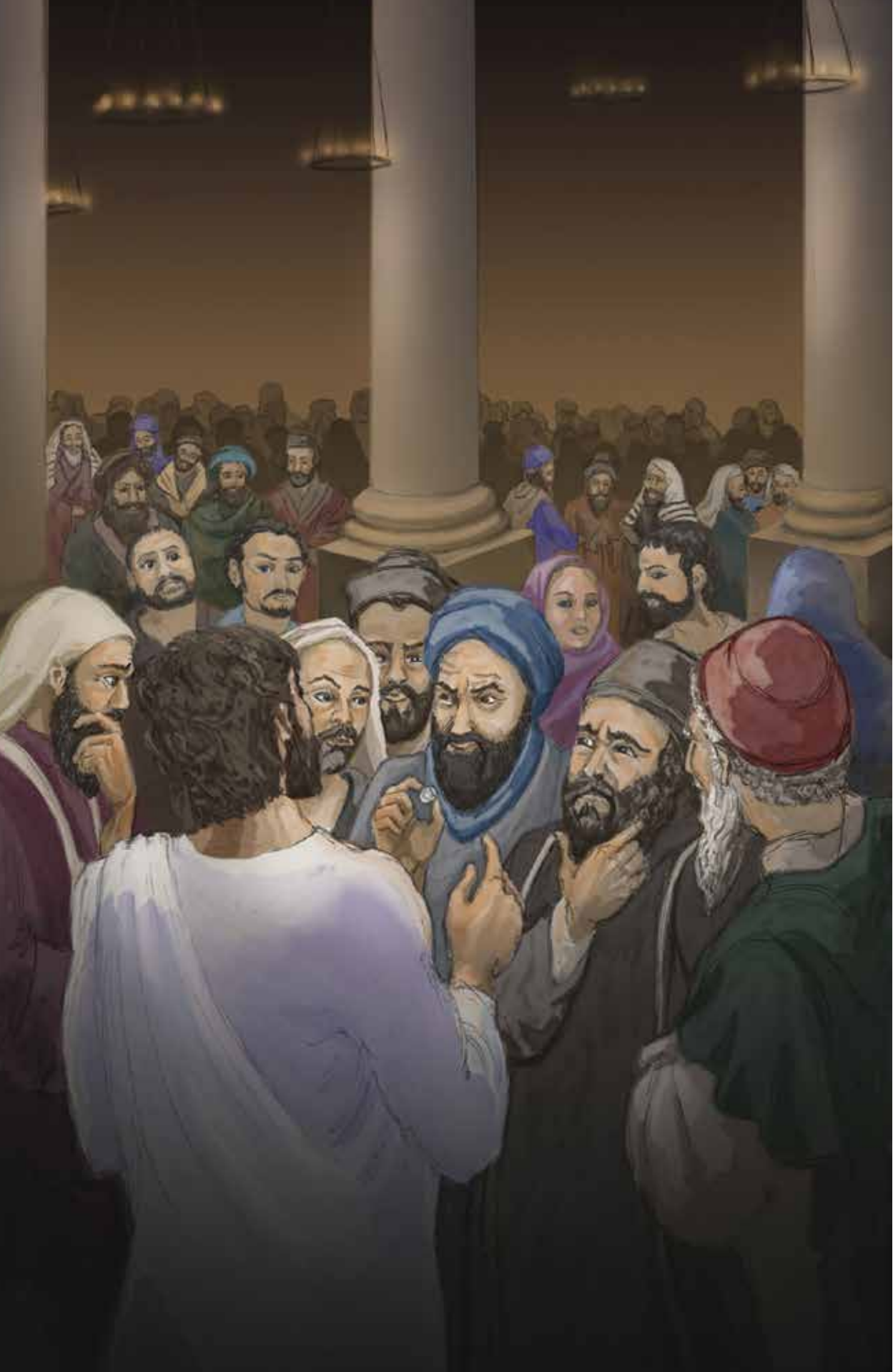
فرمود: «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا!» بدین‌سان، نتوانستند در حضور مردم او را با گفته‌هایش به دام اندازند، و در شگفت از پاسخ او، خاموش ماندند. (لوقا ۲۰: ۲۳-۲۶).

بارها و بارها گروه‌های مختلف از معلمان مذهبی کوشیدند عیسی را به دام بیندازند، و هر بار او با حکمت کامل به آنها پاسخ می‌داد.

از آن پس دیگر کسی جرأت نکرد پرسشی از او بکند. (متی ۲۲: ۴۶).

آن افراد که شرمسار شده بودند، در خفا رفتند تا با رؤسای کاهنان، برای دستگیری و اعدام عیسی توطئه بچینند. چه کوردلانی! این کاهنان که مسئول تقدیم قربانی بر مذبح در معبد بودند، هیچ تصویری از این نداشتند که مردی که قصد کشتنش را دارند، همان کسی است که قربانی‌ها تصویری از او را ارائه می‌کنند.

نقشه پنهان خدا در آستانه تحقق بود.





صحنه ۵۸ پادشاه بازداشت می‌شود

شب جشن سالانه قربانی بود که «پسخ» نامیده می‌شد. روز بعد، قرار بود هزاران گوسفند ذبح شوند.

عیسی گرچه می‌دانست که قرار است او نیز روز بعد کشته شود، آن عصر همراه با شاگردانش، شام آخر را صرف کرد. در حین صرف شام، نان را برداشت، برکت داد، آن را پاره کرد و به آنها داد تا بخورند. همچنین جامی را دست به دست گرداند. او به آنان فرمود که نان پاره‌شده، باید برایشان یاد آور بدن او باشد، و شراب سرخ، یاد آور خون او که ریخته می‌شود تا عهد تازه‌ای برای بخشایش گناهان باشد.

در نیمه‌شب، او شاگردانش را به باغی به نام جتسیمانی برد. در آنجا با آگاهی از وحشتی که در انتظارش بود، نزد پدرش دعا کرد.

سپس، گویی با یک علامت، رهبران مذهبی با انبوهی از مردان مسلح سر رسیدند. عیسی به آنان فرمود:

«مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به گرفتارم آمده‌اید؟ من هر روز در معبد می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. اما این همه رخ داد تا پیشگویی‌های پیامبران تحقق یابد.»
آنگاه همه شاگردان ترکش کرده، گریختند. (متی ۲۶: ۵۵-۵۶).

سپس او را بستند و به خانه‌ی کاهن اعظم آوردند، جایی که حاکمان یهودی گرد آمده بودند. بسیاری در آنجا شهادت‌های دروغ درباره‌ی عیسی دادند.

آنگاه کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «هیچ پاسخی نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟» اما عیسی همچنان خاموش ماند و پاسخی نداد. دیگر بار کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟»

عیسی بدو گفت: «هستم. و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می‌آید.»

آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه نیاز به شاهد است؟ کفرش را شنیدید، حکمتان چیست؟»

آنها همگی فتوا دادند که سزایش مرگ است.

آنگاه بعضی شروع کردند به آب دهان بر او انداختن؛ آنها چشمانش را می‌بستند و در حالی که او را می‌زدند، می‌گفتند: «نبوت کن!» نگهبانان نیز او را گرفتند و زدند. (مرقس ۱۴: ۵۶، ۶۰-۶۵).

دادگاه یهود حکم به مرگ او داده بود، اما ایشان اجازه اجرای این حکم را نداشتند. تنها دادگاه رومی می‌توانست این کار را انجام دهد.





صحنه ۵۹ پادشاه محکوم می شود

صبح زود بود که رهبران مذهبی و جمعیتی رو به افزایش، عیسی را از خانه کاهن اعظم، از میان کوچه‌های اورشلیم به کاخ فرماندار رومی، پنتیوس پیلاتس، آوردند.

رهبران مذهبی می‌خواستند پیلاتس، عیسی را به مرگ محکوم کند.

ایشان بی‌درنگ بر او اتهام وارد ساخته، گفتند: «این مرد را یافته‌ایم که قوم ما را گمراه می‌کند و ما را از پرداخت خراج به قیصر باز می‌دارد و ادعا دارد مسیح و پادشاه است.»

[پس از بازجویی عیسی] پیلاتس به سران کاهنان و جماعت اعلام کرد: «سببی برای محکوم کردن این مرد نمی‌یابیم.» (لوقا ۲۳: ۲-۴).

ایشان جواب داده، گفتند: «اگر مجرم نبود، به تو تسلیمش نمی‌کردیم.»

پس پیلاتس به کاخ بازگشت و عیسی را فراخوانده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودی...؟ چه کرده‌ای؟»

عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می‌جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما پادشاهی من از این جهان نیست.»

پیلاتس از او پرسید: «پس تو پادشاهی؟»

عیسی به او پاسخ داد: «تو خود می‌گویی من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم.»

پس هر کس که به حقیقت تعلق دارد، به ندای من گوش فرامی‌دهد.»

پیلاتس پرسید: «حقیقت چیست؟»

چون این را گفت، باز نزد یهودیان بیرون رفت و به آنها گفت: «من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.» (یوحنا ۱۸: ۳۰، ۳۳، ۳۵-۳۸).

اما ایشان همچنان فریاد برآوردند:

«بر صلیبش کن! بر صلیبش کن!»

سومین بار به آنها گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من که هیچ سببی برای کشتن او نیافتم. پس او را تازیانه می‌زنم و آزاد می‌کنم.»

اما آنان با فریاد بلند به‌اصرار خواستند بر صلیب شود؛ سرانجام فریادشان غالب آمد. (لوقا ۲۳: ۲۱-۲۳).

پیلاتس می‌دانست عیسی بی‌گناه است، اما به‌خاطر ترس از رهبران مذهبی و هوادارانشان، عیسی را به مرگ محکوم کرد.





صحنه ۶۰ پادشاه تاجگذاری می شود

پیلاتس عیسی را به اشد مجازاتی که قوانین رومی تعیین کرده بود، محکوم ساخت، یعنی ضرب و شتمی بی رحمانه، و بعد، مصلوب شدن. افرادی را که محکوم به اعدام می شدند، با تازیانه‌ای که قطعات تیز فلزی در آن جاسازی شده بود، شلاق می زدند.

خدا هفتصد سال پیش به اشعیای نبی فرموده بود که بنویسد:

«پشت خود را به آنان سپردم که مرا زدند، و رخسار خویش را به آنان که ریش مرا گندند؛ آری از رسوایی و آب دهان، روی خود را نپوشاندم.» (اشعیای ۵۰:۶).

انجیل به ما می فرماید که پس از تازیانه خوردن خداوند، چه اتفاقی افتاد.

سربازان پیلاتس، عیسی را به صحن کاخ والی بردند و همه گروه سربازان گرد او جمع شدند.

آنان عیسی را عریان کرده، خرجه‌ای ارغوانی بر او پوشاندند.

و تاجی از خار بافتند و بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. آنگاه در برابرش زانو زده، استهزاکنان می گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» و بر او آب دهان انداخته، چوب را از دستش می گرفتند و بر سرش می زدند. (متی ۲۷: ۲۷-۳۰).

سربازان از معنای تاج خاری که بر سر عیسی فرو کرده بودند، آگاهی نداشتند. خارها بخشی از لعنتی بود که به خاطر گناه آدم، بر زمین وارد آمده بود. پادشاه مقدس جلال آمده بود تا برای ما لعنت گناه را بردارد.

پس از آنکه او را استهزا کردند، خرجه از تنش به در آورده، جامه خودش را بر او پوشاندند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیب کشند. (متی ۲۷: ۳۱).

دو مجرم جنایتکار را نیز به همراه عیسی بیرون بردند. هر یک، می بایست صلیب خود را تا مکان اجرای حکم حمل می کرد.

در بخشی از مسیر این نمایش وحشتناک، سربازان رومی مردی از شمال آفریقا را مجبور کردند تا صلیب عیسی را برایش حمل کند.

سپس به راهشان از میان کوچه‌های شلوغ اورشلیم، بیرون از دیوارهای شهر و تا بالای تپه‌ای به نام جلجتا ادامه دادند، تپه‌ای که در بخش شمالی کوه موریلا قرار داشت، جایی که حدود ۱۹۰۰ سال پیش از آن، ابراهیم نبی گفته بود:

«پسرم، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» (پیدایش ۲۲: ۸).

اکنون زمان آن بود که آن «بره» بمیرد.





صحنه ۶۱

پادشاه به صلیب کشیده می شود

مصلوب کردن، وحشتناک‌ترین روش اعدام است که تا کنون ابداع شده، و مورد حمایت حکومت بود. سربازان رومی برای افزودن رسوایی به درد طاقت‌فرسا، قربانیان را در مقابل چشمان مردم، و پیش از کوبیدن میخ به دستها و پاهایشان بر صلیب یا درخت، برهنه می‌ساختند.

چون به مکانی که مجسمه نام داشت رسیدند، او را با آن دو جنایتکار بر صلیب کردند، یکی را در سمت راست او و دیگری را در سمت چپ. عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.»

آنگاه قرعه انداختند تا جامه‌های او را میان خود تقسیم کنند. مردم به تماشا ایستاده بودند و بزرگان قوم نیز ریشخندکنان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد! اگر مسیح است و برگزیده خدا، خود را نجات دهد.» (لوقا ۲۳: ۳۳-۳۵).

اگر عیسی خودش را نجات داده بود، نمی‌توانست ما را نجات دهد. جمعیت نمی‌دانستند به این پیشگویی داوود نبی، تحقق می‌بخشند که می‌فرماید:

«دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند! آنها خیره بر من چشم دوخته‌اند... جامه‌هایم را میان خود تقسیم کرده‌اند و هر که بر من می‌نگرد، ریشخند می‌کند؛ دهان کج می‌کنند و سر جنبانیده، می‌گویند: "بر خدا توکل دارد! پس بگذار او خلاصی‌اش دهد! اگر به او رغبت دارد، رهایی‌اش بخشد!"» (مزمور ۲۲: ۱۶-۱۸، ۶-۸).

نقشه نجات خدا با همه جزئیاتش در حال تحقق بود.

بر همان کوه، جایی که ابراهیم نبی گفته بود: «خدا خودش بره قربانی را فراهم خواهد کرد» و «خداوند فراهم خواهد کرد»، (پیدایش ۲۲: ۸ و ۱۴)، خدا «بره» خودش را فراهم کرده بود، عیسی را.

آیا به یاد می‌آورد چطور قوچی بی‌گناه بر هیزم مذبح قربانی شد تا فدیۀ پسر محکوم‌شده ابراهیم باشد؟ حال، پسر بی‌گناه خدا بر صلیبی چوبی قربانی می‌شد تا فدیۀ نسل محکوم‌شده آدم باشد. خدا پسر ابراهیم را رهایی بخشید، اما «پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت.» (رومیان ۸: ۳۲).

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد. (یوحنا ۳: ۱۶).

زیرا می‌دانید از شیوه زندگی باطلی که از پدرانتان به ارث برده بودید، بازخرید شده‌اید، نه به چیزهای فانی چون سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن بره بی‌عیب و بی‌نقص. (اول پطرس ۱: ۱۸-۱۹).

این نشان می‌دهد که چقدر برای خدا ارزش دارید.



صحنه ۶۲ نجات‌دهنده و پادشاه

برای تحقق نقشه نجات خدا، خداوند عیسی، شرمی را که گناه به‌همراه می‌آورد، حس کرد. او به‌جای ما لعنت شد. او مجازاتی را که ما سزاوارش بودیم، بر خود گرفت.
در روزی که آدم قانون خدا را شکست، خدا اعلام کرد که روزی مسیح موعود سر مار را خواهد کوبید. خدا به شیطان گفته بود:

«او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» (پیدایش ۳: ۱۵).

این نبوت راز آلود و کهن درباره زدن پاشنه نجات‌دهنده توسط شیطان، شرم و دردی را که بره خدا قرار بود بر صلیب متحمل شود، پیشگویی می‌کرد، زیرا «به‌سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد.» (اشعیا ۵۳: ۵).

کسانی که عیسی را مصلوب کردند، از نقشه پنهان خدا بی‌خبر بودند.

هیچ‌یک از حاکمان عصر حاضر این حکمت را درک نکردند، زیرا اگر آن را درک کرده بودند، خداوند جلال را بر صلیب نمی‌کردند.

زیرا پیام صلیب برای آنان که هلاک می‌شوند، جهالت است، اما برای ما که نجات می‌یابیم، قدرت خداست. (اول قرن‌تین ۲: ۸؛ ۱: ۱۸).

صلیب عیسی بین دو جنایتکار قرار گرفته بود.

یکی از دو جنایتکاری که بر صلیب آویخته شده بودند، اهانت‌کنان به او می‌گفت: «مگر تو مسیح نیستی؟ پس ما و خودت را نجات بده!»

اما آن دیگر او را سرزنش کرد و گفت: «از خدا نمی‌ترسی؟ تو نیز زیر همان حکمی! مکافات ما به‌حق است، زیرا سزای اعمال ماست. اما این مرد هیچ تقصیری نکرده است.» سپس گفت: «ای عیسی، چون به پادشاهی خود رسیدی، مرا نیز به‌یاد آور.» عیسی پاسخ داد: «آمین، به تو می‌گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳: ۳۹-۴۳).

جنایتکار نخست، تنها می‌خواست از رنج جسمانی خود نجات یابد. او فکر نمی‌کرد که به نجات‌دهنده‌ای نیاز دارد که به‌جای او بمیرد.

جنایتکار دوم هم به عیسی توهین کرده بود، اما هنگامی که با مرگ روبه‌رو شد، قلبش تغییر کرد. او می‌خواست خداوند او را از قلمرو شیطان نجات بخشد. او می‌خواست که اگر پادشاه اجازه دهد، شهروند پادشاهی خدا شود. پاسخ عیسی جایی برای تردید باقی نگذاشت:

«امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳: ۴۳).

بعداً، در بعد از ظهر همان روز، هر دو جنایتکار مردند. یکی به جهنم رفت، دیگری به بهشت. چه چیزی باعث این تفاوت شد؟

یکی به نجات‌دهنده و پادشاه موعود تکیه نکرد. دیگری این کار را کرد.



صحنه ۶۳ قربانی نهایی

ظهر بود. سه ساعت می‌شد که عیسی بر صلیب بود. ابرهای سیاه از راه رسیدند. روز، چون شب تاریک شد. تماشاگران، وحشت‌زده پراکنده شدند. سکوتی وهم‌آلود تپه را دربرگرفت. سه ساعت بعد، عیسی با صدای بلند چنین فریاد برآورد:

«خدای من، خدای من، چرا مرا وا گذاشتی؟» (متی ۲۷: ۴۶).

پسر جاودانی خداوند، بر مذبح صلیب، وحشت ناشی از جداشدن از خدا در آسمان را احساس کرد. در آن ساعات تاریکی، خدا پنهان از چشم انسان‌ها، گناهان ما را برداشت و بر پسر قدوسش نهاد. عیسی، قربانی نهایی گناه شد.

در آن حال که بارگناهان گذشته، حال و آینده جهان بر عیسی گذاشته شده بود، خدا در آسمان مجبور بود نگاهش را از او بردارد، زیرا «چشمان او پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد.» (حقوق ۱: ۱۳). برای سه ساعت طولانی، خشم خدا علیه گناه، بر قربانی سوختنی خودش شعله‌ور بود. همچون بره قربانی بر مذبح، «بره خدا» بر صلیبی بین آسمان و زمین، و بین خدا و انسان، قرار داشت. آن یگانه‌ا زلی و ابدی، جهنم ما را در بُعد زمان متحمل شد تا ما نیازی به تحمل آن در ابدیت نداشته باشیم.

پس انجام شد.

عیسی با آگاهی از این که مجازاتی را که گناهکاران سزاوارش بودند، بر خود گرفته، و این که پیشگویی‌های عهدقدیم را به انجام رسانده، فرمود:

«به انجام رسید.»

سپس سر خم کرد و روح خود را تسلیم نمود. (یوحنا ۱۹: ۳۰).

در همان دم، پرده معبد از بالا تا پایین دوباره شد. زمین لرزید و سنگها شکافته گردید. (متی ۲۷: ۵۱).

قرنها بود که بره‌ها، قربانی شده، در معبد بر مذبح سوزانده می‌شدند. زمانی که عیسی مُرد، خدا پرده‌ای را پاره کرد که اتاق ویژه را مخفی می‌کرد، جایی که هر سال در آن برای پوشاندن گناه، خون پاشیده می‌شد. خدا با شکافتن این پرده، گویی اعلان می‌کرد که «تمام شد! بدهی گناه به‌طور کامل پرداخت شد! بره من، خون مقدس خود را برای تمام گناهان جهان ریخت! من دیگر خون حیوانات را برای گناهان نمی‌پذیرم. پسر محبوب من قربانی نهایی بود. درهای آسمان برای تمام کسانی که به او ایمان بیاورند، گشوده است!» (رجوع کنید به کتاب عبرانیان در عهد جدید).

هفتصد سال پیش از آن، اشعای نبی نوشت:

به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی می‌بخشید بر او آمد، و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم. همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد. (اشعیا ۵۳: ۵-۶).

تمام شد.



صحنه ۶۴ پادشاه دفن می‌شود

عیسای ناصری جان سپرد. یک سرباز صرفاً برای اطمینان، نیزه‌ای در پهلویش فرو کرد. خون و آب به بیرون فوران کرد.

امیدهای شاگردان نیز بر باد رفت. ایشان تصور می‌کردند عیسی باید رومیان را شکست دهد و پادشاهی خود را بر زمین برقرار سازد. اما هنوز این وعده او را درک نکرده بودند که در روز سوم بر خواهد خاست.

اجساد قربانیان مصلوب‌شده، معمولاً یا به زباله‌دانی در خارج از شهر انداخته می‌شد، یا در گورهای دسته‌جمعی دفن می‌گردید. اما در مورد پیکر عیسی اینطور نشد. هفتصد سال پیش‌تر، اشعای نبی نوشته بود:

قبرش را با شیرین تعیین کردند. و پس از مرگش، با دولت‌مندان. (اشعیا ۵۳: ۹).

طرح خدا برای پسرش این بود که در مقبره‌ای آبرومندانه دفن شود.

هنگام غروب، مردی ثروتمند از اهالی رامه، یوسف نام، که خود شاگرد عیسی شده بود، نزد پیلاتس رفت و پیکر عیسی را طلب کرد. پیلاتس دستور داد به وی بدهند. (متی ۲۷: ۵۷-۵۸).

پیش از درگذشت عیسی، یوسف رامه‌ای و دوستش نیکودیموس، از شاگردان پنهانی عیسی مسیح شده بودند. آنها از رهبران مذهبی می‌ترسیدند. اما پس از آن که رنج کشیدن عیسی را بر صلیب دیدند، دیگر ترسی نداشتند. بنابراین، پیکر عیسی را گرفته، آن را شستند و در کتانی سفید و پاک، با حدود ۳۵ کیلو مُر پیچیدند، همان ادویه تدهین گرانبهایی که آن مجوسیان به عیسی نوزاد تقدیم کرده بودند. سپس، پیکر عیسی را در مقبره شخصی و تازه یوسف قرار دادند. پس از غلتاندن سنگی بزرگ بر جلوی در مقبره، آن محل را ترک گفتند.

این، تدفینی شاهانه بود، شایسته پادشاه.

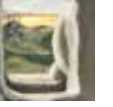
روز بعد، سران کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس گرد آمده، گفتند:

«سرور! به یاد داریم که آن گمراه‌کننده وقتی زنده بود می‌گفت، «پس از سه روز برخوادم خاست.» پس فرمان بده مقبره را تا روز سوم نگهبانی کنند، مبادا شاگردان او آمده، جسد را بدزدند و به مردم بگویند که او از مردگان برخاسته است، که در آن صورت، این فریب آخر از فریب اول بدتر خواهد بود.»

پیلاتس پاسخ داد: «شما خود نگهبانان دارید. بروید و آن را چنانکه صلاح می‌دانید، حفاظت کنید.» پس رفتند و سنگ مقبره را مهر و موم کردند و نگهبانانی در آنجا گذاشتند تا از مقبره حفاظت کنند. (متی ۲۷: ۶۳-۶۶).

در این حین، در درون قبر چه اتفاقی برای پیکر عیسی می‌افتاد؟

هیچ!



صحنه ۶۵ قبر خالی

از زمانی که آدم گناه کرد، مرگ همچون شاهی ظالم بر انسان حکمرانی کرده بود. اگر عیسی هم گناه کرده بود، مرگ باعث می‌شد بدن او شروع به پوسیدن و متعفن شدن بکند و به تدریج به خاک بدل شود. اما هزار سال پیشتر، داوود نبی نوشته بود:

«نخواهی گذاشت سرسپرده تو فساد را ببیند.» (مزمور ۹: ۱۶-۱۰).

مرگ و قبر، هیچ قدرتی بر «آن کس» که هرگز گناهی نکرده بود، نداشت.

در سومین روز پس از کشته شدن و تدفین عیسی، صبح زود یکشنبه، چند زن به مقبره آمدند تا ادای احترام کنند. ناگهان زمین‌لرزه‌ای شدید رخ داد، زیرا فرشته‌ای از آسمان نازل شد و سنگ را به کناری غلتانید و بر آن نشست. سربازان بیهوش شدند، اما فرشته به زنان گفت:

«هراسان مباشید! می‌دانم که در جستجوی عیسی مصلوب هستید. او اینجا نیست، زیرا همانگونه که فرموده بود، برخاسته است! بیایید و جایی را که او خوابیده بود، ببینید، سپس بی‌درنگ بروید و به شاگردان او بگویید که او از مردگان برخاسته است...»

پس زنان با هراسی آمیخته به شادی عظیم، بی‌درنگ از مقبره روانه شدند و به سوی شاگردان شتافتند تا این واقعه را به آنان خبر دهند.

ناگاه عیسی با ایشان روبه‌رو شد و گفت: «سلام بر شما باد!» زنان پیش آمدند و بر پایهای وی افتاده، او را پرستش کردند. (متی ۲۸: ۵-۹).

در همین حین، سربازان به شهر آمدند و آنچه را اتفاق افتاده بود، به رهبران مذهبی گزارش دادند. پس، رهبران مذهبی رشوهای هنگفت به آنان دادند و گفتند:

«بگویید شاگردان شبانه آمدند، و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد او را دزدیدند.» (متی ۲۸: ۱۳).

اما دروغ‌های آنان نمی‌توانست حقیقت را مخفی سازد. قبر خالی بود!

عیسی با مرگش، بدهی گناه ما را پرداخت کرد.

عیسی با دفن شدن، به ژرفای مرگ و فساد رفت.

او با قیامش، بر مرگ غلبه یافت و اکنون می‌گوید:

«بیم مدار، من اولم و من آخر؛ و من آن که زنده اوست. مرده بودم، اما اینک بین که زنده جاویدم و کلیدهای مرگ و جهان مردگان در دستان من است.» (مکاشفه ۱: ۱۷-۱۸).

برای همه کسانی که به این خبر خوش ایمان می‌آورند، مرگ صرفاً دری است که به روی حضور پادشاهی باز می‌شود که می‌فرماید:

«چون من زنده‌ام، شما نیز خواهید زیست.» (یوحنا ۱۴: ۱۹).

صحنه ۶۶ پیام انبیا



در همان روز رستاخیز، عیسی بر بسیاری از شاگردان ظاهر شد: نخست بر زنان، سپس بر پطرس و بعد بر دو مسافر

در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عِماثوس نام، واقع در دو فرسنگی اورشلیم.

همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی، خود، نزد آنها آمد و با ایشان همراه شد. اما او را نشناختند زیرا قدرت تشخیص از ایشان گرفته شده بود. از ایشان پرسید: «در راه، درباره چه گفتگو می‌کنید؟»

آنها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند. آنگاه یکی از ایشان که گلیتوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: «آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده، بی‌خبری؟»

پرسید: «کدام واقعه؟» (لوقا ۲۴: ۱۳، ۱۵-۱۹).

مسافران گفتند که تا چه حد امیدوار بودند که عیسی ناصری همان مسیح موعود باشد که بر دشمنانشان پیروز خواهد شد. اما او مصلوب گردید! و حال مقبره خالیست. این با عقل جور در نمی‌آید!

آنگاه به ایشان گفت: «ای بی‌خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید! آیا نمی‌بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟»

سپس از موسی و همه انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره او گفته شده بود، برایشان توضیح داد.

چون به دهکده‌ای که مقصدشان بود نزدیک شدند، عیسی وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود. آنها اصرار کردند و گفتند: «با ما بمان، زیرا چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک است.» پس داخل شد تا با ایشان بماند.

چون با آنان بر سفره نشست، نان را برگرفت و شکر نموده، پاره کرد و به ایشان داد. در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، اما دردم از نظرشان ناپدید گشت.

آنها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟» (لوقا ۲۴: ۲۵-۳۲).

آنها از جا پریدند و با عجله به اورشلیم بازگشتند تا به شاگردان بگویند خداوند زنده است! او همان نجات‌دهنده‌ای است که در کتب مقدس وعده‌اش داده شده! او همان بره‌ای است که قربانی‌ها تصویری از او را ارائه می‌دهند! او خداوند است!

بالاخره پیام انبیا مفهوم یافته بود.

مفهومی کامل.



صحنه ۶۷ بدنی دگرگون شده



شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت:

«سلام بر شما!»

چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند. (یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۰).

هنگامی که عیسی آمد، توما، یکی از آن دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می‌شد، با ایشان نبود. پس دیگر شاگردان به او گفتند: «خداوند را دیده‌ایم!»

اما او به ایشان گفت: «تا خود نشان می‌خیزد در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخ‌ها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش نزنم، ایمان نخواهم آورد.»

پس از هشت روز، شاگردان عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود. در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»

آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.»

توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!»

عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.» (یوحنا ۲۰: ۲۴-۲۹).

طی چهل روز بعدی، خداوند به‌طور ناگهانی بر شاگردان ظاهر می‌شد، با آنان سخن می‌گفت، و سپس ناپدید می‌شد. بدن قیام‌کرده عیسی قادر بود از دیوارها عبور کرده، به سرعت نور، جابجا گردد. گرچه او نخستین کسی است که چنین بدنی دارد، اما آخرین نفر نیست.

و همان‌گونه که شکل انسان خاکی را به خود گرفتیم، شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت.

زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، رستخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت. زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد. (اول قرن‌تیا ۱۵: ۴۹، ۲۱-۲۲).

آیا متوجه هستید که گناهکار در مانده‌ای هستید که از هیچ حقی برای زندگی در پادشاهی خدا برخوردار نیست؟ آیا ایمان دارید که خداوند عیسی مسیح به‌جای «شما» و گناهان «شما» مُرد و به زندگی بازگشت و مرگ را برای «شما» شکست داد؟ اگر چنین است، پس خدا می‌گوید دیگر «در آدم» نیستید. خدا شما را به‌عنوان فردی پارسا «در مسیح» می‌بیند. روزی، شما نیز بدنی دگرگون‌شده دریافت خواهید کرد. درست همانند او.

اما بدون جای زخم میخ‌ها.

صحنه ۶۸ بازگشت به آسمان



سلطه و حکمرانی آدم که تسلیم شیطان شده بود، توسط عیسی به جای اول برگردانده شد. عیسی با اقتدار کاملی که بر دیوها و ارواح شریر، باد و امواج، بیماری و گرسنگی، و گناه و مرگ داشت، نشان داد که کنترل کامل را در دست دارد. حتی وقتی رهبران مذهبی و سربازان، او را دستگیر و شکنجه کردند و بر صلیب کشیدند، او خود به آنها اجازه این کار را داده بود. به همین دلیل، خداوند عیسی پیش از بازگشت به خانه پدر خود، به شاگردان فرمود:

«تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید^{۲۱} و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به‌جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!» (متی ۲۸: ۱۸ - ۲۰).

همچنین عیسی به پیروان خود فرمود:

«حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.» (یوحنا ۱۳: ۳۴ - ۳۵).

عیسی چهل روز پس از رستاخیز، شاگردانش را بر کوه زیتون، بیرون از اورشلیم، گرد آورد. شاگردان می‌خواستند بدانند او چه وقت باز خواهد گشت.

عیسی پاسخ داد:

«بر شما نیست که ایام و زمان‌هایی را که پدر در اختیار خود نگاه داشته است، بدانید. اما چون روح القدس^{۲۲} بر شما آید، قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان، شاهدان من خواهید بود.»

عیسی پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت. هنگامی که می‌رفت و شاگردان به آسمان چشم دوخته بودند، ناگاه دو مرد سفیدپوش در کنارشان ایستادند.

گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده، به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین‌گونه که دیدید به آسمان رفت.»

آنگاه شاگردان از کوه موسوم به زیتون به اورشلیم بازگشتند... (اعمال ۱: ۷-۱۲).

در این ضمن، زمان آن بود که پادشاه در آسمان «تاج جلال و اکرام» بر سر بنهد. (مز مور ۵: ۸؛ عبرانیان ۹: ۲).





صحنه ۶۹ جشن پیروزی

آن شکوه و جلال را تصور کنید. رنگ‌ها را. موسیقی را. هیجان را. صدها میلیون فرشته در میان خود می‌گفتند: «پادشاه به خانه بازمی‌گردد! اما ظاهرش متفاوت خواهد بود.» کسی که انسان را به شباهت خدا آفریده بود، برای همیشه تصویر انسان را حمل خواهد کرد! سکوتی بر شهر آسمانی حکمفرما می‌شود.

ناگهان، با صدای پرشکوه شیپورها، و در پی آن، غریب‌یک اعلان، سکوت شکسته می‌شود:

ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید!

ای درهای قدیمی، برافراشته شوید،

تا شاه جلال داخل شود.

این شاه جلال کیست؟

خداوند نیرومند و دلاور، خداوند که در جنگ، دلاور است!

این شاه جلال کیست؟

خداوند لشکرها، اوست شاه جلال! (مزمور ۲۴: ۷-۸، ۱۰).

دروازه‌ها گشوده می‌شوند، و در میان هلهله رعدآسا در آسمان، آن قهرمان، بره، پسر انسان-عیسی، با زخم جنگ وارد می‌شود.

او در میان ستایش انبوه کثیری از فرشتگان، قدم برداشته، به سمت تخت پدرش بالا می‌رود. او برگشته، نگاهی به نسل بازخریدشده آدم می‌اندازد، و جلوس می‌کند.

رسالت تکمیل شده بود.

سپس شهروندان آسمان، این سرود جدید را برای پادشاه محبوبشان می‌خوانند:

«تو سزاواری... چراکه ذبح شدی و با خون خود، مردم را از هر طایفه و زبان و قوم و ملت، برای خدا خریدی.» (مکاشفه ۹:۵).

سپس فرشتگان گرداگرد تخت حلقه می‌زنند، خدا را می‌ستایند و می‌گویند:

«آن بره ذبح‌شده... سزاوار حرمت و جلال و ستایش است.» (مکاشفه ۱۲:۵).

امروز، در این دنیا، هنوز اکثر افراد از نسل آدم، در اسارت قلمرو گناه و مرگ شیطان هستند که محکوم به نابودی است.

اما آزادی در دسترس است. خداوند عیسی با مرگ، دفن شدن و رستاخیز خود، در این نبرد سرنوشت‌ساز پیروز شد. او به همه کسانی که به او توکل دارند، می‌فرماید:

«دل شما مضطرب نباشد! به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است... آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم تا آنجا که من هستم شما نیز باشید.»

«من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید.» (یوحنا ۱۴: ۱-۳ و ۶).



صحنه ۷۰ پادشاه بازمی‌گردد

یکی از همین روزها، در حالی که دنیا مشغول سرگرمی‌های مبتذل و مذاهب دروغین است، پادشاه جلال باز خواهد گشت، اما نه سوار بر یک کره الاغ، و نه برای مسخره شدن و نهادن تاج خاری بر سر.

این پادشاه قیام کرده، تصویری از آن روز آتی به یوحنا داد:

«آنگاه دیدم که آسمان گشوده است و پیش رویم، هان اسبی است سفید، با سواری که امین و برحق می‌نامندش. او به عدل حکم می‌کند و می‌جنگد. چشمانش به آتش مشتعل می‌ماند و بر سرش تاج‌های بسیار است... نامی که بدان خوانده می‌شود، "کلام" خداست. سپاهیان آسمان از پی او می‌آمدند، سوار بر اسبان سفید، و در جامه‌های کتان نفیس و سفید و پاکیزه... و بر ردا و ران او نامی نوشته شده است: "شاه شاهان و رب ارباب." (مکاشفه ۱۱:۱۹-۱۴، ۱۶).

هنگام بازگشت پادشاه، صدایی بلند از آسمان ندا خواهد داد:

«حکومت جهان، از آن خداوند ما و مسیح او شده است. و او تا ابد حکم خواهد راند.» (مکاشفه ۱۱:۱۵).

دشمنان پادشاه در حضور او ذوب خواهند شد. سپس او شیطان را خواهد بست، و به دنیای دلخسته نشان خواهد داد که حکومت عدل و انصاف چگونه است. این بهترین دوره زمین خواهد بود.

و خداوند بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز خداوند یکی و نامش نیز یکی خواهد بود. (زکریای نبی ۹:۱۴).

در روز داوری، خداوند عیسی همان داور خواهد بود.

عرش او شعله‌های آتش بود و چرخ‌های آن آتش فروزان. نهرها از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون می‌آمد. هزاران هزار خدمتش می‌کردند، و کورورها کرور به حضورش ایستاده بودند. دیوان بر پا شد و دفترها گشوده گردید. (دانیال ۹:۷-۱۰).

ابلیس و قلمرو تاریکی او «به دریاچه آتش و گوگرد افکنده» می‌شوند (مکاشفه ۱۰:۲۰). بالاخره سر مار برای همیشه کوبیده می‌شود.

همین‌طور، برای شهروندان قلمرو نور، خداوند «آسمان و زمینی جدید» خواهد ساخت. ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت. (مکاشفه ۱:۲۱، ۳-۴).

سرانجام، این دعای همه کسانی که پادشاهشان را دوست دارند، برای همیشه تحقق خواهد یافت:

«پادشاهی تو بیاید، اراده تو چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد.» (متی ۱۰:۶).

آیا این دعای شما نیز هست؟ آیا به پادشاه جلال تعظیم کرده‌اید؟

آیا او پادشاه شما هست؟

خاتمه



آمین، آمین، به شما می گویم، هرکه کلام مرا به گوش گیرد
و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به
داوری نمی آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است.

- عیسی، پادشاه جلال (یوحنا ۵: ۲۴)

او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما
جهان او را نشناخت... اما به همه کسانی که او را
پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی
به هرکس که به نام او ایمان آورد.

- انجیل (یوحنا ۱: ۱۰ و ۱۲)

پیام در داستان • ۱ پایانی خوش؟

آدم پس از آنکه مرتکب گناه شد، وقتی خدا به باغ آمد و او را صدا زد، به خدا چه گفت؟
آدم با سرافکنندگی چنین پاسخ داد:

«صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم.» (پیدایش ۳: ۱۰).

اما اکنون، بعضی از نسل و اعقاب آدم چگونه به وعده خداوندگار واکنش نشان می‌دهند، این وعده که به خاطر ایشان به زمین باز خواهد گشت؟ ایشان شادمانه چنین پاسخ می‌دهند:
«آمین! بیا، ای خداوند عیسی!» (مکاشفه ۲۲: ۲۰).

چه چیزی چنین تحولی پدید آورد؟ چرا بعضی از انسان‌ها دیگر ترسی ندارند که در حضور «داور» جهان بایستند؟ چرا از اینکه «پادشاه» را رو در رو ببینند، چنین هیجان زده‌اند؟

به این دلیل که به داستان او و پیامش ایمان دارند.

اشعیای نبی چنین می‌فرماید:

چه کسی پیام ما را باور کرده؟ ... همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد. (اشعیای ۵۳: ۱ و ۶).

اشعیای داستان «پادشاه» و پیام او را در سه جمله خلاصه کرده، می‌فرماید:

۱- مشکلی در ما هست.

«هر یک از ما به راه خود رفته بود.»

۲- راه حل نزد خداست.

«خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد.»

۳- بر ماست که انتخاب کنیم.

«چه کسی پیام ما را باور کرده؟»



مردم از هر سنی، افسانه‌های تخیلی در مورد عشق و عاشقی، یا نجات افراد را دوست دارند، داستانهایی با پایانی خوش. انسان چنین قصه‌هایی را بیان می‌کند، زیرا خدای واحد حقیقی اشتیاقی در دل او گذاشته تا از شیطان رهایی یابد و باقی عمر را به خوشی و خرمی بگذراند. اما داستان آن «پادشاه جلال» افسانه‌ای تخیلی نیست.

چهل نبی، در طول بیش از پانزده قرن، داستانی خیال‌پردازانه نمی‌نویسند، بلکه کتاب خدا را. خیال‌پردازی را صدها پیشگویی و کشفیات باستان‌شناسی تأیید نمی‌کنند، اما داستان خدا را تأیید می‌کنند.



قهرمانی تخیلی نمی‌تواند نقطه تقسیم تاریخ به دو بخش باشد، اما عیسی می‌تواند. رؤیای پردازی نمی‌تواند گناه و رسوایی ما را بزدايد و ما را نزد خدا بیاورد، و قلبی نو پر از محبت، شادی و آرامش او را به ما ببخشد، اما عیسی می‌تواند.



عیسی، آن مسیح موعود، با تحقق بخشیدن به کتب مقدس انبیا، برای نسل آدم این امکان را فراهم ساخته تا بتوانند با آفریدگار و پادشاه خود تا به ابد زندگی کنند. اما همه انسان‌ها وارد پادشاهی او نخواهند شد.



درست همانگونه که خدا قانون یگانه خود را به آدم در خصوص زندگی کردن در آن باغ زمینی، به روشنی بیان فرمود، به همان شکل نیز قانون یگانه خود را برای نسل آدم در زمینه زندگی در شهر آسمانی روشن ساخته و فرموده است:



هیچ چیز ناپاک و هیچ کس که مرتکب اعمال قبیح و فریبکاری شود، به هیچ روی وارد آن نخواهد شد، فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، بدان راه خواهند داشت. (مکاشفه ۲۱: ۲۷).

کتاب حیات بره همان دفتر ثبت آسمانی است که در آن، نام هر شخصی نوشته شده که از زمان آدم به این سو، به طریق رستگاری خدا ایمان آورده است. این «پادشاه جلال» شما یا خانواده‌تان را مجبور نمی‌کند که به او و به آنچه برای رهایی شما از شیطان، گناه، مرگ و جهنم انجام داده، ایمان بیاورید.

در پادشاهی او هیچ شهروندی وجود نخواهد داشت که بدون میل خود وارد آن شده باشد. اما از آنجا که آن «پادشاه» مایل نیست کسی هلاک گردد، کتاب خود را با یک دعوت، یک هشدار، و یک وعده به پایان می‌رساند:

هر که تشنه است، بیاید؛ و هر که طالب است، از آب حیات به رایگان بگیرد. من به هر کس که کلام نبوت این کتاب را می‌شنود، هشدار می‌دهم که اگر کسی چیزی بدان بیفزاید، خدا بلاهای نوشته‌شده در این کتاب را بر او خواهد افزود... آن که بر این امور شهادت می‌دهد، چنین می‌گوید: «آری، به زودی می‌آیم.»

«آمین! بیا، ای خداوند عیسی!» (مکاشفه ۱۷: ۲۲ - ۲۰).

آیا «پادشاه» را باور دارید؟

اگر ما شهادت انسان را می‌پذیریم، شهادت خدا بسی بزرگتر است، زیرا شهادتی است که خدا خود درباره پسرش داده است...

آن که شهادت خدا را باور نمی‌کند، او را دروغگو شمرده است، زیرا شهادتی را که خدا درباره پسر خود داده، نپذیرفته است. و آن شهادت این است که خدا به ما حیات جاویدان بخشیده، و این حیات در پسر اوست. آن که پسر را دارد، حیات را دارد و آن که پسر خدا را ندارد، از حیات برخوردار نیست.

اینها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید. (اول یوحنا ۵: ۹-۱۳).

بله، می‌توانید «بدانید». «پادشاه» طوری عمل نمی‌کند که متوسل به حدس و گمان شوید.

آیا به مذاهب انسانی پشت کرده‌اید، و به شهادت خدا ایمان آورده‌اید؟ اگر چنین کرده‌اید، ابدیت را با «پادشاه» خواهید گذراند...

... با پایانی خوش.

پیام در داستان • ۲ خبر بد

همانطور که در ابتدای کتاب «پادشاه عالم هستی» می‌خوانیم، او انسان را به صورت و به شباهت خود آفرید. او بشر را برای جلال خود سرشت. انسان‌ها می‌توانستند گنجینه خاص او، دوستان نزدیکش، و شهروندان مقدس پادشاهی و قلمرو نور او باشند. اما اول می‌بایست زمانی برای آزمایش وجود می‌داشت.

یَهُوه خدا آزمایشی کوچک، اما با پیامدهایی عظیم، در مقابل آدم قرار داد. خدا به او فرمود که آزاد است از همه درختان باغ بخورد، جز از یکی. خدا به آدم فرمود که چنانچه این قانون یگانه را زیر پا بگذارد، چه اتفاقی برایش خواهد افتاد؟



آیا خدا به آدم فرمود که باید شروع کند به نماز خواندن، روزه گرفتن، و انجام اعمال نیک به این منظور که کارهای بدش جبران گردد؟ «نه!» خدا فرمود: «روزی که از آن بخوری، به یقین خواهی مرد.» (پیدایش ۲:۱۷).



می‌دانیم چه اتفاقی افتاد. انسان بر آن شد که از آفریدگار و پادشاه خود نافرمانی کند. آدم و حوا مرتکب گناه شدند. اما آیا همان روز مردند؟ نه. پس منظور خدا چه بود وقتی فرمود: «روزی که از آن بخوری، به یقین خواهی مرد»؟

مطابق با کتاب مقدس، مفهوم مرگ چیست؟

به تصویر نگاه کنید. برای آن شاخه چه اتفاقی می‌افتد؟ پس از آنکه از تنه درخت قطع شد، چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ آیا زنده خواهد بود؟ یا مرده؟ آن شاخه ممکن است هنوز زنده به نظر برسد، اما خواهد مُرد، زیرا از سرچشمه حیات و زندگی جدا شده است. مرگ یعنی «جدایی». این خبر بدی است.



آن زمان که آدم و حوا تصمیم گرفتند به راه خود بروند، و نه به راه خدا، ارتباط خود را با خدا از دست دادند. دیگر نمی‌خواستند با او باشند. کوشیدند خود را پنهان سازند. آدم و حوا از نظر روحانی مرده بودند.

تفسیرات شما، میان شما و خدایتان جدایی افکنده است، و گناهانتان روی او را از شما پنهان ساخته است تا نشنود. (اشعیا ۵۹:۲).



همچنین، آدم و حوا شروع کردند به مردن از نظر جسمی. همانطور که برگهایی که روی آن شاخه شکسته هستند، بلافاصله خشک نمی‌شوند، بدن ایشان نیز در همان روزی که گناه کردند، به خاک برگشت. اما فرایند پیرشدن آغاز شده بود. مرگ، آن دشمنی بود که نمی‌توانستند از آن بگریزند.

اما این خبر بد، از این هم بدتر شد. اگر خدا راهی برای رهایی فراهم نمی‌ساخت، آدم و حوا با جدایی ابدی از خدا در «آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است» روبرو می‌شدند (متی ۲۵:۴۱).

بعضی از افراد موضوع جهنم را مسخره می‌کنند. یعنی دریاچه‌ای از آتش که در آن، روح‌هایی که آلوده به گناه هستند، تا ابد قرنطینه خواهند شد. اما آیا عقل حکم می‌کند که آنچه را که درک نمی‌کنیم، به تمسخر بگیریم؟ ما انسان‌ها قادر به هضم مفهوم ابدیت نیستیم. آن متعلق به بُعد دیگری است. مردم، نوح را نیز مسخره کردند آن هنگام که او کشتی را می‌ساخت و درباره توفان قریب‌الوقوع به آنان هشدار می‌داد، اما به محض اینکه در کشتی بسته شد و توفان آمد، توانستند حقیقتی را که آن را مسخره کرده بودند، درک کنند. به همان شکل، به محض اینکه افراد وارد جهنم شدند، منطق هولناک آن را درک خواهند کرد.



جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود. (دوم تسالونیکیان ۱:۹).

«پادشاه» اجازه نخواهد داد که گناه، جهان او را برای همیشه آلوده سازد.

گناه ویرانگرترین نیرو و فراگیرترین بلای سیاره ماست. گناه علت هر شرارتی است.



گناه آدم مانند بیماری واگیردار، به همه ما سرایت کرده است. همانطور که هر برگ بر شاخه شکسته شده مُرده است، هر یک از ما نیز از گناه آدم تأثیر پذیرفته‌ایم. ما همگی بخشی از شاخه آدم هستیم.



همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کرده‌اند. (رومیان ۵:۱۲).



در روزگار موسی، مردم همان عقیده نادرستی را داشتند که مردمان امروز دارند. ایشان امید داشتند که اگر اعمال نیکشان از اعمال بدشان بیشتر باشد، خدا در روز داوری، به ایشان رحمت نشان خواهد داد. خدا به منظور تصحیح تفکر نادرستشان، در



آتشی خیره‌کننده، بر کوه سینا فرود آمد و ده حکم به ایشان داد تا از آنها اطاعت کنند. هرکه تمامی آن ده حکم را به‌طور کامل رعایت نمی‌کرد، مجرم به شمار می‌آمد و سزاوار مرگ.

آن «ده فرمان» شبیه آینه هستند. اگر صورتتان کثیف باشد، آینه کمک می‌کند تا کثیف بودن آن را ببینید، ولی نمی‌تواند ناپاکی را برطرف سازد. به همین ترتیب، آن فرمان‌ها به این منظور عطا نشدند تا رابطه ما را با خدا اصلاح کنند. آنها نشان می‌دهند که در حضور خدایی مقدس، گناهکارانی تقصیرکار هستیم. ما برای زندگی در پادشاهی پر از عدل و انصاف او، از شرایط درستی برخوردار نیستیم. ما گناهکاران عاجزی هستیم که نیاز به نجات‌دهنده‌ای بی‌عیب و بی‌نقص داریم.



زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند. (رومیان ۳:۲۳).

خبر بد اینست که ما از معیارهای کامل خدا برای خوب بودن، فاصله‌ای بسیار داریم. اما خبر خوش اینست که کسی در تاریخ هست که با این معیارها مطابقت دارد.

نام او عیسی است.

پیام در داستان • ۳ خبر خوش

خداوند در عدالت و رحمتش، بی‌نقص و کامل است. عدالت یعنی اینکه جریمه و مجازات کامل قانون در مورد گناه من اعمال شده است. رحمت نیز یعنی اینکه جریمه و مجازات قانون برضد من اعمال نشده است.

چگونه ممکن است خدا گناه ما را مجازات کند، بدون اینکه خودمان را به مجازات برساند؟

در روزگار عهدقدیم، پیش از ظهور عیسی، خدا برای اینکه گناهکاران را از «قانون گناه و مرگ» رهایی بخشد، «قانون قربانی گناه» را مقرر فرمود. خدا خون حیوانی بی‌گناه را به‌عنوان پرداخت جریمه گناه می‌پذیرفت. به این شکل است که گناه به مجازات می‌رسد، بی‌آنکه خود گناهکار مجازات گردد.



اما آیا خون بره می‌تواند خطای انسان را جبران کند؟ نه. خون حیوانات می‌توانست فقط تصویری باشد از اینکه عدالت واقعاً چه چیزی مطالبه می‌کند.

چه نوع خونی می‌توانست بدهکاری جهان را که همانا گناه است، بپردازد؟ فقط خون یک «انسان» بی‌نقص و ابدی! آن «آفریدگار و کلام» خودش «انسان» شد.



«در آغاز کلام بود... و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.» (یوحنا ۱: ۱۴).



خون بره‌ها تنها می‌توانست گناه را «بپوشاند». عیسی آن «بره خدا» است که «گناه از جهان برمی‌گیرد». (یوحنا ۱: ۲۹).



آیا هابیل را به یاد دارید؟ خدا گناه هابیل را بر بره نهاد. بره حمل‌کننده موقت گناه هابیل بود. عیسی حمل‌کننده همیشه گناه ماست. خدا همه گناهان ما را بر او قرار داد.



آن بره که به‌جای هابیل ذبح و سوزانده شد، تصویری است از عیسی که جریمه کامل گناهان ما را پرداخت. به همین دلیل است که عیسی، پیش از آنکه جان بسپارد، پیروز مندانه فریاد برآورد و گفت: «به انجام رسید!» (یوحنا ۱۹: ۳۰).

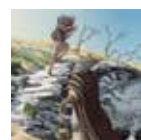


عدالت به‌جا آورده شده است. رحمت در دسترس قرار دارد.

به‌وسیله آن (یعنی آن خبر خوش) نجات می‌یابید، به شرط آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید... مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد، و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب، در روز سوم از مردگان برخاست. (اول قرنتیان ۱۵: ۲-۴).



به ابراهیم و به پسرش فکر کنید. چرا خدا ایشان را برای تقدیم قربانی، به کوهی مشخص و در دورستها فرستاد؟



خدا در حال مشخص‌ساختن مکانی بود که در آن، قرار بود «پسر» خودش در راه گناهان جهان جان فدا کند.



چرا ابراهیم آن کوه را «خداوند فراهم خواهد کرد» نامید؟ زیرا بر آن کوه بود که خدا قربانی کامل و نهایی را فراهم ساخت.



خدا چه چیزی برای پسر ابراهیم فراهم ساخت؟ یک قوچ! خدا برای نجات شما از داوری و محکومیت چه چیزی فراهم نموده است؟ عیسی، آن «بره خدا» را.



آیا از مرگ و داوری می‌ترسید؟ چنانچه به عیسی، به‌عنوان نجات‌دهنده خود، به‌طور تمام و کمال تکیه کنید، نیازی به ترس ندارید، زیرا خدا جریمه کامل گناهانتان را از او دریافت کرده، و او را به زندگی بازگردانده است.

اکنون باز به آدم و حوا فکر کنید. گناه و رسوایی ایشان سبب شد خود را با برگ درخت انجیر بپوشانند، و بخواهند که خود را از خدا پنهان سازند. خدا در عدالت و رحمت خود، گناه ایشان را برملا ساخت و ایشان را با پوست حیواناتی که قربانی شده بودند، پوشانید. خونی که از حیوانات ریخته شد، تصویری بود از آنچه برای پوشاندن گناهشان لازم بود، و پوست حیوانات نیز تصویری بود از آنچه برای پوشاندن رسوایی و ننگ ایشان ضرورت داشت.

همه ما در گناه و ننگ نیاکان خود شریک هستیم. ما از عدالت خدا کوتاه می‌آیم. ما شایسته زندگی کردن با او نیستیم. خبر خوش اینست که عیسی، روی صلیب، گناه و ننگ ما را برداشت. او در آن ساعات ظلمت و تاریکی، جدایی از خدا را تجربه کرد، جدایی‌ای که ما سزاوارش بودیم. و سپس، جان سپرد. اما از آنجا که او خودش هیچ گناهی نداشت، قبر نمی‌توانست او را در چنگ خود نگاه دارد.



خدا به‌خاطر مرگ و رستخیز عیسی، می‌خواهد شما را پاک سازد و بپوشاند؛ می‌خواهد گناهان شما را با عدالت خود جایگزین سازد.



همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است! (اشعیا ۶۴: ۶).

در خداوند شادی بسیار می‌کنم، و جان من در خدایم به وجد می‌آید؛ زیرا مرا به جامه نجات ملتبس ساخته، و ردای پارسایی به من پوشانده است. (اشعیا ۶۱: ۱۰).

او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم. (دوم قرنتیان ۵: ۲۱).

آیا در روز داوری، می‌توانید در پیشگاه خدا، با جامه‌های ناپاک خود بایستید، با تلاشهای مذهبی خودتان؟

یا می‌خواهید با جامه پاک بایستید، با جامه پارسایی که مسیح بر تن شما می‌کند؟

پیام در داستان • ۴ واکنش شما به «پادشاه»

فرض کنید تک و تنها، در جنگلی راه می‌روید. ترجیح می‌دهید با کدامیک از این جانداران برخورد کنید - با بره یا با شیر؟



آن «پادشاه جلال» به‌هنگام ظهورش در گذشته، «بره» نامیده شد. او با فروتنی آمد تا گناهکاران را نجات بخشد. اما این «پادشاه» هنگامی که بازگردد، «شیر» نامیده خواهد شد. او با کبریایی و عظمت خواهد آمد تا گناهکارانی را که توبه نکرده‌اند، مورد داوری قرار دهد.



وقتی عیسی بازگردد، آیا در حضور این نجات‌دهنده و پادشاه خود شادی خواهید کرد، یا در مقابل آن داور و پادشاه خود خواهید لرزید؟ همه چیز بستگی دارد به واکنش شما به پیام خدا. هنگامی که عیسی شروع کرد به سفر و تعلیم‌دادن، بعضی از نخستین سخنانش این بود:

«توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید.» (مرقس ۱: ۱۵).

«توبه کنید» یعنی فکر و ذهن خود را «تغییر دهید»، فکرتان در این زمینه که برای حضور در پادشاهی خدا، به چه چیزی تکیه می‌کنید. یعنی اینکه از تکیه به راه و روش خودتان دست بکشید، و شروع کنید به تکیه کردن به راه و روش خدا، و پیروی از آن.

«به خبر خوش ایمان آورید» یعنی اینکه «ایمان و اعتماد خود را بر نجات‌دهنده قرار دهید»، نجات‌دهنده‌ای که در راه گناهان شما جان فدا کرد، و دوباره زنده شد تا به شما حیاتی نو عطا فرماید. اما وقتی می‌گوییم به کسی ایمان بیاورید و به او اعتماد کنید، منظورمان چیست؟ اجازه بدهید با ذکر ماجرای دست‌اول از آفریقای غربی، موضوع را شرح دهم. این ماجرا مربوط به دو زن است، فاتو و بینتو.

چشمان هر دو دچار عفونت شده بود. فاتو به بیمارستان مراجعه کرد. پزشک به او قطره آنتی‌بیوتیک داد تا در چشمانش بچکاند. او بهبودی یافت. بینتو پیش یک حکیم سنتی رفت. او «مرهم» خاص خود را به داخل چشمان وی مالید. چشمانش سفید شد و بینایی خود را از دست داد.

هم فاتو و هم بینتو ایمان و اعتماد داشتند. هر دو مطابق با ایمان و اعتقادشان عمل کردند و نزد شفادهنده‌ای که به او اعتماد داشتند، رفتند - اما نتیجه‌اش چقدر متفاوت بود.

وقتی به موضوع ابدیت می‌رسیم، هرکس به چیزی یا به کسی اعتماد می‌کند. بسیاری به مذهب اجدادی خود امید می‌بندند. بعضی‌ها از کسانی پیروی می‌کنند که می‌گویند مرگ پایان زندگی است. بعضی دیگر نیز نظرات خاص خود را در خصوص زندگی، مرگ و ابدیت اختراع می‌کنند. در انتها، فقط یک سؤال اهمیت دارد: شما آیا حقیقت را انتخاب کردید؟

من نیز راه خودم را انتخاب کردم. من به آن پادشاهی اعتماد و تکیه می‌کنم که فرمود:

«هر کس که به حقیقت تعلق دارد، به ندای من گوش فرامی‌دهد.» (یوحنا ۱۸: ۳۷).

او همان کسی است که دوست دارم تا ابد با او زندگی کنم. او کسی است که «جان خود را به‌خاطر من داد.» (غلاطیان ۲: ۲۰).

او فقط یکی از پادشاهان نیست. او پادشاه «من» است!



انسان اول سرشته شده بود تا صورت و تصویر خدا را منعکس سازد. آن تصویر در اثر گناه خدشه‌دار شد. عیسی مسیح، آن «صورت خدای نادیده» (کولسیان ۱: ۱۵)، آمد تا حیات تازه‌ای به شما ببخشد و تصویر خدا را در شما به حالت اول برگرداند.



اگر به عیسی مسیح ایمان آورده و به او اعتماد و تکیه کرده‌اید، به آن «پادشاه جلال»، پس در نظر خدا، دیگر «در آدم» نیستید. شما «در مسیح» هستید. شما شهروند ممتاز و التفات‌یافته آسمان، و فرزند محبوب خدا هستید. شما گنجینه‌ی خاص خدا هستید، گنجینه‌ای که او با خون پسر خود بازخرید کرده است.

شما به‌عنوان عضو نوزاد در خانواده‌ی خدا، اکنون می‌توانید خدا را «پدر» بخوانید. اما امتیازاتی عظیم، مسئولیت‌های عظیم نیز در پی دارند.

چون فرزندان‌ی مطیع، دیگر نگذارید امیال دوران جهالت به زندگی‌تان شکل دهد. بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همه رفتار خویش مقدس باشید. (اول پطرس ۱: ۱۴-۱۵).

شما در مقام پیرو مسیح، دعوت شده‌اید تا دیگران را ببخشید، محبت کنید، و برای همه دعا کنید، حتی برای دشمنانتان. عیسی فرمود:

از همین محبت شما به یکدیگر، همه بی‌خواهند برد که شاگرد من هستید. (یوحنا ۱۳: ۳۵).

وقتی خود را تسلیم او می‌سازید، روح مقدس خداوندگار عیسی، که زمانی وارد قلبتان شد که به انجیل ایمان آوردید، به شما کمک خواهد کرد تا بر گناه پیروز شوید و خصائل مقدس او را منعکس سازید.

ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است. (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳).

شما به‌عنوان فرزند «پادشاه»، از هدف جدیدی در زندگی برخوردارید، و آن اینست که موجب افتخار او شوید. شما سفیر او در دنیایی گمشده هستید. پس او را خوب معرفی و نمایندگی کنید. روزی، او را رو در رو خواهید دید، و آن هنگام «مانند او خواهید بود» (اول یوحنا ۳: ۲). تا پیش از فرارسیدن آن زمان، در هر وقت با او صحبت کنید. در هر موقعیتی، او را بستابید. همراه با کسانی که او و کلامش را دوست می‌دارند، او را بپرستید و خدمت کنید. هر روز کتاب مقدس را مطالعه کنید (با انجیل لوقا، انجیل یوحنا، کتاب اعمال رسولان، و نامه به رومیان شروع کنید). روح القدس معلم شماست. کتاب مقدس خوراک روحانی شما، و اسلحه شما علیه شیطان است، دشمنی که مایل نیست شما مانند عیسی بیندیشید، سخن بگویید، و عمل کنید. هرچه بیشتر بر کتاب مقدس تأمل و تفکر کنید، از نظر روحانی نیرومندتر خواهید شد.

من این تصویر زیبا را از کتاب مزامیر دوست دارم که می‌فرماید:

چنانکه آهو سراپا مشتاق نهرهای آب است،

همچنان، ای خدا، جان من به‌شدت مشتاق توست. (مزمور ۴۲: ۱).

آیا می‌توانید همین را بگویید؟

انتخاب با خودتان است.

پُل دی. برامیس

Resources@rockintl.org





ضمیمه‌ها

به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید۔
و این از خودتان نیست، بلکه عطای
خداست۔ و نه از اعمال، تا هیچ کس
نتواند به خود ببالد. زیرا ساخته دست
خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده‌ایم
تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی
که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام
برداریم.

پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم،
به واسطه خداوندمان عیسای مسیح از
صلح با خدا برخورداریم. ما توسط او، و
از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم
که اکنون در آن استواریم، و به امید
سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم.

(از عهد جدید؛ افسسیان ۲: ۸-۱۰؛ رومیان ۵: ۱-۲)

در این فهرست، یک یا دو سؤال برای هر یک از ۷۰ صحنه ارائه شده است. شماره‌های زیر مربوط به شماره صحنه می‌باشند. پاسخها در متن هر صحنه مربوطه جای داده شده است. می‌توانید این صفحات را برای گروهی که برای مطالعه گرد می‌آیند، کپی کنید. برای اطلاعات بیشتر، از این سایت بازدید کنید:

www.one-god-one-message.com

- ۱- پادشاه جلال به منظور تحقق بخشیدن به طرح‌هایش، نیاز به هزاران سال زمان داشت. این امر، به نظر شما، چه نکته‌ای را درباره «پادشاه» بیان می‌کند؟
- ۲- دو بخش اصلی کتاب مقدس را نام ببرید. تفاوت آنها در چیست؟
- ۳- آیا به اولین کلمات کتاب مقدس ایمان دارید (پیدایش ۱:۱)؟ چرا ایمان دارید یا چرا ندارید؟
- ۴- زمانی که فقط خدا وجود داشت، هیچ‌گاه تنها نبود. از این جمله چه درک می‌کنید؟
- ۵- از چیزهایی که خدا ساخته است، چه نکاتی می‌توانیم درباره او بیاموزیم؟
- ۶- خدا در آفرینش انسان و حیوانات، چه تفاوت‌هایی میان آنها به وجود آورد؟
- ۷- چرا خدا از آدم نپرسید که آیا می‌خواهد در عدن زندگی کند یا نه؟
- ۸- گناه چیست؟ خدا به آدم فرمود که در صورت نافرمانی از حکمش، چه اتفاقی برای او خواهد افتاد؟ چه کلمه دیگری می‌توان برای مرگ به کار برد؟
- ۹- حوا نیز مانند آدم، به صورت خدا آفریده شده بود. این حقیقت به چه معناست؟
- ۱۰- در آسمان، چه چیزی از همه جذاب‌تر است؟
- ۱۱- گناه چگونه وارد عالم هستی شد؟
- ۱۲- خداوند فرمود که اگر انسان از میوه درخت شناخت نیک و بد بخورد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ طبق گفته شیطان، چه اتفاقی خواهد افتاد؟
- ۱۳- گناه چگونه وارد خانواده بشری گردید؟
- ۱۴- نخستین تأثیر گناه چه بود؟ به چه طریقی گناه آدم و حوا سبب شد شرمساری و ننگ، جای عزت و احترامشان را بگیرد؟
- ۱۵- به چه طریقی آدم و حوا درست در روزی که گناه کردند، مردند؟ ایشان چگونه شبیه به شاخه‌ای شکسته بودند؟ (نیز رجوع کنید به صفحه ۱۶۰)
- ۱۶- چند طریق را نام ببرید که لعنت گناه سبب شد در خلقت اولیه اختلال ایجاد شود.
- ۱۷- چرا فکر می‌کنید که طرح پنهانی خدا شامل نجات‌دهنده‌ای می‌شد که قرار بود از نسل زن باشد (یعنی اینکه دارای مادری بشری باشد، بدون پدری بشری)؟

- ۱۸- خدا به منظور پوشاندن گناه و شرمساری و ننگ آدم و حوا چه کاری انجام داد؟ خدا چگونه به ایشان نشان داد که خدای عدالت، رحمت و فیض است؟
- ۱۹- چرا خدا آدم و حوا را از باغ عدن بیرون کرد؟
- ۲۰- گناه آدم و حوا چگونه بر فرزندان‌شان اثر گذاشت؟ چگونه بر ما و خانواده ما اثر می‌گذارد؟ (رجوع کنید به صفحه ۱۶۱)
- ۲۱- خدا چه نوع بره‌ای را می‌پذیرد تا به‌جای شخص گناهکار بمیرد؟
- ۲۲- «کفاره» یعنی چه؟ چرا خدا پرداخت جریمه را مطالبه کرد؟
- ۲۳- خدا با گناه هابیل چه کرد؟ چه اشکالی در هدیه قائن وجود داشت؟
- ۲۴- توبه کردن یعنی چه؟ خدا از قائن خواست چه کاری انجام دهد؟ قائن چه کرد؟
- ۲۵- توفان عالم‌گیر در زمان نوح چه درسی در مورد بردباری و داوری خدا به ما می‌دهد؟
- ۲۶- نوح و خانواده‌اش نخستین کاری که بعد از خروج از کشتی انجام دادند، چه بود؟
- ۲۷- برج بابل به چه شکل، توضیحی است درباره مذاهب دروغین؟
- ۲۸- خداوند دو وعده بزرگ به ابراهیم داد، به این شرط که به او اعتماد کرده، از او پیروی نماید. این دو وعده چه بودند؟
- ۲۹- چرا خدا گناهان ابراهیم و سارا را بخشید و ایشان را پارسا اعلان کرد؟
- ۳۰- پسر ابراهیم، وقتی همراه با پدرش به کوه قربانی می‌رفت، چه سؤالی از او کرد؟
- ۳۱- خدا وعده داد که از اسحاق ملت جدیدی به وجود بیاورد. از آنجا که ابراهیم می‌دانست خدا نمی‌تواند دروغ بگوید، پس فکر می‌کرد خدا بعد از آنکه وی اسحاق را بر مذبح قربانی کند، چه خواهد کرد؟
- ۳۲- چرا ابراهیم آن کوه را «خداوند فراهم خواهد کرد» نامید؟ آیا آن روز، آن «بره» به‌جای پسر ابراهیم مُرد؟
- ۳۳- خداوند چگونه به آن دو وعده عظیم که به ابراهیم داده بود، وفا کرد؟
- ۳۴- اگر سخت بکشیم تا از احکام خدا اطاعت کنیم، آیا شایستگی و صلاحیت کافی خواهیم یافت تا در آسمان، با خدا زندگی کنیم؟ «ده فرمان» به چه شکل شبیه به آینه است؟ «ده فرمان» به چه طریقی نشان می‌دهند که به یک نجات‌دهنده نیاز داریم؟
- ۳۵- چرا قربانی کردن حیوانات نمی‌توانست بدهی گناه جهان را از میان بردارد؟
- ۳۶- از طومار یک نبوت را انتخاب کنید، و بگویید چگونه به آمدن نجات‌دهنده اشاره می‌کرد.

سوالاتی برای مرور- بخش ۲- عهدجدید

- ۳۷- چرا خدا به منظور نوشته شدن ماجرای عیسی در انجیل، چهار نفر را به کار برد (به جای فقط یک نفر)؟
- ۳۸- چرا جبرائیل فرشته عیسی را «پسر خدا» خواند؟
- ۳۹- معنی نام «عیسی» چیست؟
- ۴۰- کدام قسمت از ماجرای ولادت عیسی را بیشتر دوست دارید؟
- ۴۱- فرشته به شبانان گفت: «نجات دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است.» چرا شبانان از شنیدن این خبر به هیجان آمدند؟
- ۴۲- آیا درست بود که مجوسیان آن طفل، یعنی عیسی را پرستش کنند؟ چرا درست بود یا چرا نبود؟
- ۴۳- از چه طریقی عیسی با سایر کودکان تفاوت داشت؟
- ۴۴- پیام یحیای نبی چگونه با پیام همه انبیای پیشین تفاوت داشت؟ فکر می‌کنید چرا یحیی با اشاره به عیسی، گفت: «این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد»؟
- ۴۵- بار دیگر به این صحنه نگاه کنید و نکته‌ای را که از کتاب مقدس درباره روح خدا، «پسر خدا» و «پدر» در آسمان می‌دانید، بیان کنید.
- ۴۶- چرا شیطان کوشید تا عیسی را وادار سازد گناه کند؟
- ۴۷- عیسی پس از آنکه گفتار اشعیای نبی را از طومار قرائت کرد، فرمود: «امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرامی‌دادید، جامه عمل پوشید.» به نظر شما، چرا این سخن باعث خشم همسایگانش گردید؟
- ۴۸- عیسی چگونه «بازوی خداوند» در این جهان بود؟ چرا دیوها از عیسی می‌ترسیدند؟
- ۴۹- پس از آنکه عیسی به توفان دستور داد و فرمود: «ساکت شو! آرام باش!»، شاگردان گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می‌برند؟» به نظر «شما»، عیسی کیست؟
- ۵۰- چرا رهبران مذهبی عیسی را به کفرگویی متهم ساختند؟
- ۵۱- عیسی فرمود: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد.» از کجا می‌دانیم که گفته او، حقیقت داشت؟
- ۵۲- عیسی به جماعتی که روز بعد نزدش آمدند تا خوراک بیشتری دریافت کنند، چه فرمود؟
- ۵۳- این صحنه را مرور کنید، و به یک گفته عیسی اشاره کنید که باعث حیرت شما شد.
- ۵۴- انبیا آن مسیح موعود را «آفتاب عدالب» خواندند. خود عیسی خود را «نور جهان» نامید. عیسی، آن مسیح موعود، چه تفاوتی با انبیا دارد؟

- ۵۵- به نظر شاگردان، مسیح موعود می‌بایست چه کاری انجام دهد؟ مسیح موعود آمد تا چه کاری انجام دهد؟
- ۵۶- چرا خداوندگاز عیسی سوار بر الاغی پست وارد اورشلیم شد، و نه سوار بر اسبی نیرومند و جنگی؟
- ۵۷- چرا رهبران مذهبی می‌توانستند عیسی را به دام نیندازند تا سخنی نادرست بگوید؟
- ۵۸- چرا کاهن اعظم و حاکمان یهود گفتند که عیسی باید محکوم به مرگ شود؟
- ۵۹- چرا پیلاتس عیسی را محکوم به مرگ ساخت؟
- ۶۰- سربازان تاج خاری بر سر عیسی فرو کردند. خارها چه نکته‌ای را به یاد ما می‌آورند؟
- ۶۱- نبوت‌های ابراهیم چگونه توسط عیسی جامه عمل پوشیدند؟ شما چقدر برای خدا ارزش دارید؟
- ۶۲- دو دزد در کنار عیسی به صلیب کشیده شدند. امروز، یکی از آنها در جهنم است (یعنی برای همیشه از خداوند جداست)، و دیگری در آسمان (یعنی برای همیشه با خداوند است). چه چیزی این تفاوت را به وجود آورد؟
- ۶۳- در آن هنگام که خداوندگاز عیسی بر صلیب آویخته بود، «پدر» در آسمان چه چیزی بر دوش او قرار داد؟ چرا عیسی فرمود: «به انجام رسید»؟ چرا خدا پرده معبد را دوپاره کرد؟
- ۶۴- آیا شاگردان به یاد داشتند که عیسی وعده داده بود بار دیگر زنده شود؟ آیا رهبران شرارت‌پیشه وعده او را به یاد داشتند؟
- ۶۵- زنان وقتی یکشنبه صبح به سر قبر آمدند، با چه صحنه‌ای روبرو شدند؟ رهبران مذهبی چه کاری در خصوص قبر خالی انجام دادند؟ اگر کاملاً به عیسی، آن «بره خدا» که در راه گناهان من مُرد و بار دیگر برخاست، اعتماد داشته باشم، آیا باید از مرگ بترسم؟
- ۶۶- چرا خداوندگاز عیسی به آن دو مسافر در راه عماؤس فرمود که بی‌خرد هستند؟
- ۶۷- وقتی نجات دهنده قیام کرده در آن اتاق ظاهر شد، توما به او گفت: «خداوند من و خدای من». آیا توما کار درستی کرد که عیسی را خداوند و خدای خود نامید؟ چرا؟
- ۶۸- عیسی به شاگردانش فرمود که پس از بازگشت او به آسمان، چه کاری انجام دهند؟
- ۶۹- «پادشاه جلال» کیست؟ شما درباره او چه فکر می‌کنید؟
- ۷۰- وقتی «پادشاه» بازگردد، آیا شما شادمان خواهید بود یا ترسان؟ چرا؟

پادشاه جلال پی‌نوشت‌ها

پشت صحنه‌ها: ^۱درست است که کتاب «آلیس در سرزمین عجایب» به حدود دویست زبان ترجمه شده، اما کتاب مقدس، چه به‌طور کامل و چه بخشهایی از آن، به بیش از ۲۵۰۰ زبان برگردانده شده است.

^۲ کتاب مقدس از سوی باستان‌شناسی، تاریخ جهان، نبوت‌هایی که جامه عمل پوشیده‌اند، و یکدستی کامل در ماجراهای پیچیده‌اش که در طول حدود دو هزار سال نوشته شده‌اند، تأیید شده است.

صحنه ۲: ^۳ «پادشاه» نه تنها آفریدگار و نگهدارنده گیتی است، بلکه نگارنده اصلی و محافظ کتابش نیز می‌باشد. «طومارهای دریای مرده» تأیید می‌کنند که کتاب‌های عهدقدیم که امروز در دست ما قرار دارد، همان متنی است که پیش از روزگار مسیح وجود داشته است. کتاب‌های عهدجدید نیز به‌واسطه کشف هزاران نسخه خطی باستانی تأیید شده است، نسخه‌هایی که قدمت بسیاری از آنها به قرون اولیه مسیحیت بازمی‌گردد. این ادعای عامه‌پسند که انسان‌های مغرض متن‌های اولیه آن را تحریف کرده‌اند، هیچ اساس و پایه علمی ندارد. رجوع کنید به «یک خدا، یک پیام»، فصل ۳، www.one-god-one-message.com.

صحنه ۵: ^۴ برای دریافت درکی عمیق‌تر از صفات خدا، آنگونه که در شش روز آفرینش مشاهده می‌شود، رجوع کنید به «یک خدا، یک پیام»، فصل ۸.

صحنه ۶: ^۵ خدا اگر واحد است، چرا در این آیه از ضمیر اول شخص جمع استفاده می‌کند و می‌گوید «ما» و «بسازیم»؟ پاسخ آن را باید در وحدت مرکب و پیچیده او مشاهده کرد. در کتاب مقدس، کلمه عبری که برای «خدا» به کار می‌رود، «الوهیم» است، و این کلمه اسم جمع است. کلمه «واحد» در عبارت «خدا واحد است»، در عبری «إخاد» است، که می‌تواند بر وحدتی مرکب دلالت داشته باشد. خدا در ازل، پیش از آفرینش فرشتگان و انسان، در درون خود از مشارکت و رفاقت بهره‌مند بود. با «کلام/ پسر خدا» و با روح القدس. «اینک خدا متعال است و ما او را نمی‌شناسیم.» (کتاب ایوب نبی ۲۶:۳۶).

صحنه ۷: ^۶ همان عناصر شیمیایی که بدن انسان را تشکیل می‌دهند، در خاک زمین نیز وجود دارند. این نکته فقط به‌تازگی از سوی دانش تصدیق شده است. اکثر دانشمندان دانش خود را بر پایه مشاهدات و «نظریه» (تئوری- یعنی افکار و تصورات انسانی) استوار می‌سازند، حال آنکه دانش آنانی که به کتاب مقدس ایمان دارند، بر پایه مشاهدات و «مکاشفه» استوار است (همان کلام خدا).

صحنه ۱۱: ^۷ در خصوص منشأ شیطان، رجوع کنید به «یک خدا، یک پیام»، فصل ۱۱.

صحنه ۱۶: ^۸ اگر «دریاچه آتش» که مکانی است برای مجازات ابدی، برای ذهن ما غیرعادلانه یا غیرمنطقی به نظر می‌رسد، شاید علتش این باشد که هنوز قدوسیت مطلق خدا، طبیعت ابدی انسان، فاجعه آمیز بودن گناه، و مفهوم ابدیت را درک نکرده‌ایم. حتی درک کلمه «ابدیت» نیز خارج از توانایی ذهنی ماست، زیرا اساس تفکر ما را «زمان» تشکیل می‌دهد. ابدیت لازمان و بی‌انتهاست، بدون زمان. خدایی که زمان را آفرید، محدود به آن نیست (۲ پطرس ۳: ۸-۹). ابدیت از سال تشکیل نشده است. لحظه‌ای به «یک اکنون همیشگی» بیندیشید. در همان لحظه که گناهکاران پا به آن قلمرو گریزناپذیر بگذارند، منطق پیرصلابت و جدی آن را درک خواهند کرد.

صحنه ۱۷: ^۹ بازخرید کردن (یا فدیة دادن) یعنی «خرید مجدد از طریق پرداخت بهایی که مطالبه می‌شود». در فصل ۱۸ از «یک خدا، یک پیام»، نویسنده این موضوع را با نقل ماجرای از دوره کودکی خود شرح می‌دهد: «من در آن دوره رشد در کالیفرنیا، سگ کوچکی داشتم. به او غذا می‌دادم، از او مراقبت به‌عمل می‌آوردم، و با او بازی می‌کردم. او همه جا به‌دنبال من می‌آمد، و وقتی از مدرسه برمی‌گشتم، هیچان‌زده می‌شد. اما یک عیب داشت. گاه پیش همسایه‌ها می‌رفت، اما همیشه به خانه برمی‌گشت. تا اینکه آن روز بد فرارسید. آن روز، از مدرسه به خانه آمدم، ولی سگم به استقبال نیامد. وقت خواب که شد، او هنوز نیامده بود. روز بعد، پدرم پیشنهاد کرد که به پناهگاه محلی حیوانات زنگ

بزنم، جایی که گربه‌ها و سگهای گمشده را برای مدتی کوتاه نگه می‌داشتند. حیواناتی را که کسی به سراغشان نمی‌رفت، با تزریق دارو از بین می‌بردند. به آن محل زنگ زد. بله، آنها سگ کوچکی داشتند که مشخصاتش با سگ من جور بود. کمک‌رسان سگهای شهر او را پیدا کرده و گرفته بود. سگ من نتوانسته بود خود را نجات بدهد. اگر کسی برای نجاتش نمی‌رفت، او را می‌کشتند. به آن پناهگاه رفتم. داشتم سگم را پس می‌گرفتم که مأموری که در دفتر ورودی می‌نشست، به من گفت که اگر بخواهم سگ را پس بگیرم، باید جریمه‌ای بپردازم. خلاف قانون بود که صاحب سگ اجازه دهد سگش در خیابانها آواره‌گردش کند. پولی را که تعیین کرده بودند، پرداختم و سگم آزاد شد. چقدر شاد بود که از آن قفس هولناک بیرون آمده بود و دوباره پیش کسی بود که به او توجه داشت! او بازخرید شده بود. این تجربه کودکی‌ام و خرید مجدد سگ گمشده‌ام، تصویر کوچکی از وضعیت خودمان به دست می‌دهد. ما که گناهکارانی طغیانگر و محکوم بودیم، راهی برای رهایی خود از جریمه گناهمان، و از قانون گناه و مرگ نداشتیم. ما به نجات‌دهنده‌ای نیاز داریم که بتواند بهای بازخرید ما را بپردازد.

صحنه ۲۳: ^{۱۰} این امکان هست که خدا به منظور تأیید قربانی هابیل، همان کاری را کرد که در روزگار موسی، سلیمان و ایلیا انجام داده بود. «آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی تمام‌سوز و تکه‌های چربی روی مذبح را فروبلعید.» (لاویان ۹: ۲۴؛ دوم تواریخ ۷: ۱؛ اول پادشاهان ۱۸: ۳۸).

صحنه ۳۵ و ۶۱: ^{۱۱} موریا یعنی «برگزیده خداوند». این همان منطقه‌ای است که بعدها در آنجا اورشلیم بنا شد. امروزه، کوه موریا محلی است که زمانی، معبد سلیمان بر آن قرار داشت (دوم تواریخ ۳: ۱). نه چندان دور از آن، بر همان رشته کوه، «مکانی که جمجمه نام داشت» قرار دارد (لوقا ۲۳: ۳۳).

صحنه ۳۶: ^{۱۲} نبوت‌هایی که جامه عمل می‌پوشند، کتاب مقدس را از هر کتاب دیگری در جهان متمایز و جدا می‌سازند. این پیشگویی‌های انبیا درباره رویدادهای آینده، و تحقق‌شان در تاریخ، یکی از راههایی است که خدا برای اعتبار بخشیدن به پیام خود به کار برده است. فقط خداست که «انتهای را از ابتدا بیان می‌کنم، و آنچه را که هنوز انجام نشده، از قدیم.» (اشعیا ۴۶: ۱۰). عیسی، آن مسیح موعود، فرمود: «اکنون پیش از وقوع به شما می‌گویم، تا هنگامی که واقع شد، ایمان آورید که من هستم.» (یوحنا ۱۳: ۱۹). رجوع کنید به «یک خدا، یک پیام»، فصل ۵.

صحنه ۴۱: ^{۱۳} کلمه «مسیح» در زبان عبری به معنی «شخص انتخاب‌شده/برگزیده» می‌باشد.

^{۱۴} تاریخ‌گذاری رویدادهای تاریخ مبتنی است بر سال ولادت عیسی مسیح. برای مثال، ابراهیم نبی در حدود ۲۰۰۰ قبل از میلاد چشم به جهان گشود. این کتاب («پادشاه جلال») در سال ۲۰۱۱ میلادی نوشته شد (بیش از ۲۰۰۰ سال پس از میلاد مسیح).

صحنه ۴۳: ^{۱۵} «مگر او آن نجار نیست؟ مگر پسر مریم و برادر یعقوب، یوشا، یهودا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا، در میان ما زندگی نمی‌کنند؟ پس در نظرشان ناپسند آمد.» (مرقس ۶: ۳). از آنجا که یوسف پدر بیولوژیکی عیسی نبود، عیسی فقط از طرف مادر، با برادران و خواهران خود نسبت داشت. عیسی «پسر خدا» و «پسر انسان» است. رجوع کنید به توضیحات ۱۹ (صحنه ۵۲).

صحنه ۴۳ و ۵۸: ^{۱۶} یهودیان هر سال، به‌هنگام عید پسخ، رویدادی را گرامی می‌داشتند که در زمان موسی رخ داده بود، آن هنگام که در مصر، برده بودند. نیاکان ایشان بره‌هایی ذبح کرده، و خونشان را بر سردر خانه‌هایشان مالیده بودند، زیرا خدا فرموده بود: «خون را که ببینم، از شما خواهم گذشت.» (خروج ۱۲: ۱۳). در نیمه‌شب، خداوند پسر نخست‌زاده در هر خانواده‌ای را که بر سردر خانه‌شان خون بره نبود، هلاک کرد. خدا از این رویداد استفاده کرد تا قوم خود را از ۴۰۰ سال بردگی رهایی دهد.

صحنه ۴۵: ^{۱۷} در این دنیا و پیش از رفتن به آسمان، هرگز به‌طور کامل وحدت سه‌گانه خدا را درک نخواهیم کرد. به هر حال، نباید فراموش کنیم که او «خدا» است. اما نکته‌ای که همگی درک می‌کنیم، مفهوم چیزی است که سه تا است، اما یکی است. جهان ما پر است از واحدهای سه-در-یک: «زمان» شامل گذشته، حال، و آینده است. «مکان» متشکل است از طول، عرض و ارتفاع. «انسان»، روح و جان و بدن است. «اتم» تشکیل شده از الکترون، پروتون و نوترون. «آفتاب» ما هم یک وحدت سه‌گانه

پادشاه جلال پی‌نوشت‌ها

است. ما این جِرم آسمانی را «آفتاب» می‌نامیم، نورش را نیز «آفتاب»، و حرارتش را نیز «آفتاب»، اما آفتاب کماکان «واحد» است. همین امر در خصوص خداوند نیز صادق است، خداوندی که «پدر ابدی»، «پسر ابدی»، و «روح‌القدس ابدی» است. همانطور که نور و حرارت از آفتاب صادر می‌شوند، «پسر خدا» (همان «کلام»)، و روح‌القدس خدا نیز از خدا صادر می‌گردند، اما «یَهُوه، خدای ما، خداوند یکتاست» (تثنیه ۴:۶). همچنین رجوع کنید به «صحنه ۴» و توضیح ۵ (مربوط به صحنه ۶). برای دریافت آگاهی بیشتر در خصوص وحدت پیچیده و مرکب خدا، و نیز طبیعت انسانی و الاهی عیسی، فصل‌های ۹ و ۱۷ از «یک خدا، یک پیام» را بخوانید. بهتر از آن، اینست که انجیل یوحنا را بخوانید.

صحنه ۴۷: ^{۱۸}واژه «مسیح» یعنی «آن انتخاب‌شده»، یا به شکلی تحت‌اللفظی‌تر، «آن مسح‌شده». در روزگاران کهن در مشرق‌زمین، وقتی پادشاه جدیدی بر تخت می‌نشست، یک کاهن یا نبی می‌بایست روغن مخصوصی جهت تدهین، بر سر او می‌ریخت تا نشان دهد که او فرمانروای تازه مملکت است. اما عیسی را انسان تدهین نکرد، بلکه خود روح‌القدس (رجوع کنید به صحنه ۴۵).

صحنه ۵۲: ^{۱۹}عیسی غالباً با عنوان «پسر انسان» به خود اشاره می‌فرمود. او همیشه «پسر خدا» بود، اما «پسر انسان» گردید. او به‌عنوان «پسر خدا» همان «کلام» است که در ابتدا با خدا بود (یوحنا ۱:۲؛ پیدایش ۱:۳)، اما در مقام «پسر انسان»، همان «کلام» است که انسان شد (جسم شد)، همان انتخاب‌شده از سوی خدا، به این منظور که نجات‌دهنده و داور و پادشاه جهان باشد (یوحنا ۱:۱۴؛ دانیال ۷:۱۳-۱۴).

صحنه ۵۶: ^{۲۰}«فریسیان» اعضای فرقه‌ای متعصب از یهودیت بودند. برخی از ایشان شش بار در روز نماز می‌خواندند، سه ماه در سال را در روزه می‌گذراندند، و ده درصد از درآمد خود را به فقیران می‌دادند (لوقا ۱۸:۹-۱۴). اما همه اینها تشریفاتی خشک و خالی بیش نبود. ایشان افرادی مذهبی بودند، اما نه خدا را می‌شناختند و نه او را دوست می‌داشتند.

صحنه ۶۸: ^{۲۱}برای آثانی که به خداوندگار عیسی مسیح ایمان دارند، تعمید راهی است تا اعلان کنند که تصمیم گرفته‌اند از او پیروی نمایند. غوطه‌ور شدن در آب موجب نمی‌گردد که گناهانشان زدوده شود، بلکه نمادی است از یکی شدن با عیسی در مرگ و دفن و رستاخیز او. همچنین، تعمید در آب تصویری است از پایان زندگی کهنه و شروع زندگی‌ای تازه در مسیح.

^{۲۲}چند روزی پیش از بالا رفتن «پسر خدا» به آسمان نگذشته بود که روح خدا فرو آمد تا در دل هر مرد و هر زن و هر کودکی که به پیام انجیل ایمان داشتند، ساکن گردد. کتاب «اعمال رسولان» در عهدجدید، طی ماجرابی هیجان‌انگیز، شرح می‌دهد که روح‌القدس چگونه به شاگردان قدرت بخشید تا خصائل عیسی را منعکس سازند و پیامش را به ملت‌ها بشناسانند. راه رستگاری که خدا فراهم ساخته، تغییر نکرده است. اگر تصمیم بگیرید به پیامش ایمان بیاورید - یعنی بپذیرید که گناهکارید و از خدایی قدوس جدا شده‌اید، و از نجات خود از جریمه گناه عاجزید، و اینکه عیسی مسیح مجازات شما را روی صلیب بر خود گرفت، دفن شد، و از میان مردگان برخاست - در این صورت، شما نیز هدیه روح‌القدس را دریافت خواهید داشت. این بدان معناست که «پادشاه عالم هستی» خودش خواهد آمد تا در دل شما ساکن گردد. او ارباب جدید، پدر جدید و دوست جدید شما خواهد شد. کتاب مقدس می‌فرماید: «و شما نیز در او جای گرفتید، آنگاه که پیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و در او نیز چون ایمان آوردید، با روح‌القدس موعود مهر شدید، که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان که از آن خدایند، تا جلال او ستوده شود.» (افسسیان ۱:۱۳-۱۴). خدا بزرگ است و پادشاهی عالی، و می‌خواهد خانواده‌ای بزرگ و عالی برای خود داشته باشد، در سرتاسر ابدیت. آیا شما نیز می‌خواهید در آنجا باشید؟



راک اینترنشنال تقدیم می کند

پادشاه جلال

(فیلم)

فیلمی که کلمه به کلمه، بر اساس کتاب «پادشاه جلال» تهیه شده است

«این فیلم موضوعات را به شکلی توضیح داد که می توانستم درک کنم.» (الی، ۷ ساله)

«من ماجراها را با تمام احساساتم تجربه کردم، انگار که واقعاً در آنجا بودم.» (لیدیا، ۲۱ ساله)

«این فیلم عمیق ترین مکاشفه ها در عالم هستی را توضیح می دهد، با روشی ساده، اما قدرتمند!» (دیک، ۷۴ ساله)

این فیلم را در خانه ها، در گروه های کوچک، در مدارس، اردوها، تالارهای مخصوص سخنرانی و نمایش نشان دهید. فیلمی که به زبانهای بسیاری موجود است، و برای هر سنی و هر فرهنگی مناسب است.

بخش ۱: عهد قدیم: پادشاه طرح خود را پیشگویی می کند (یک ساعت و ۴۷ دقیقه)	
۱- مقدمه؛	صحنه های ۱-۳ (۱۰:۴۰)
۲- خالق و خلقت او؛	صحنه های ۴-۹ (۱۹:۰۴)
۳- ورود شیطان؛	صحنه های ۱۰-۱۵ (۱۵:۱۰)
۴- لعنت گناه و وعده خدا؛	صحنه های ۱۶-۱۹ (۱۱:۵۷)
۵- راه قربانی؛	صحنه های ۲۰-۲۴ (۱۴:۵۸)
۶- طغیان انسان و وفاداری خدا؛	صحنه های ۲۵-۲۷ (۹:۰۵)
۷- طرح خدا به پیش می رود؛	صحنه های ۲۸-۳۲ (۱۴:۰۴)
۸- تورات و پیامبران؛	صحنه های ۳۳-۳۶ (۱۲:۲۰)
بخش ۲: عهد جدید: پادشاه طرح خود را عملی می سازد (یک ساعت و ۵۵ دقیقه)	
۹- ورود پادشاه؛	صحنه های ۳۷-۴۲ (۲۰:۱۶)
۱۰- خصوصیات پادشاه؛	صحنه های ۴۳-۴۷ (۱۵:۳۲)
۱۱- حاکمیت پادشاه؛	صحنه های ۴۸-۵۱ (۱۴:۰۲)
۱۲- رسالت پادشاه؛	صحنه های ۵۲-۵۶ (۱۵:۲۴)
۱۳- مطیع شدن پادشاه؛	صحنه های ۵۷-۶۱ (۱۴:۵۰)
۱۴- قربانی شدن پادشاه و پیروزی او؛	صحنه های ۶۲-۶۵ (۱۳:۵۳)
۱۵- انجیل پادشاه و جلال او؛	صحنه های ۶۶-۷۰ (۱۸:۲۶)
چه عظیم است خدای ما (سرودی به زبان عربی)؛ عناوین پایانی (۴۵:۲)	